

بو الفضولی چون کلوخ اندازشد منک را پاداش او آغاز شد

ناریان چون فتنه برپا میبکشد «نوربان» ایشان سخت مرمو میبکشد

گفته این دندان شکن شعریا کلب درگاه ولایت «نوربان»

بُوالفضول

(ماسکی)

بانهضام پاسخ بکتاب شهید جاوید

در پاسخ کتاب درسی از ولایت

نوشتۀ : محمد حسین نوربان

۱۷۳۴

۱۱۳
۱۸۰

۸۳۳۰۱۱
۷۸۱۷۹۷

نزل قمر راده

بر معترضین وحی و آیت لعنت
بر منکر آیت ولایت لعنت
ای دلقک بوالفضول تار و ز پسین
از حق خواهیم از برایت لعنت



بوالفضولی چون کلوخ انداز شد
سنگ را پاداش او آغاز شد
ناریان چون فتنه بر پا می کنند
نوریان نشان سخت رسوا می کنند

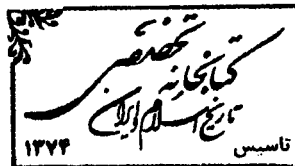
اسکن شد

بوالفضول

احمد دانشپور

شماره

گفته این دندان شکن شعر و بیان
کلب درگاه ولایت نوریان



محض زینت بخشیدن باین گفتار و روشن شدن اذهان شیعیان و
مؤمنین بولایت تکوینیّه ائمه‌ی قدسیه اثنا عشریه ع‌الیه‌السلام پرسشی که از
طرف جمعی از مؤمنین و اخوان ازساحت حضرت مستطاب آیه الله العظمی
آقا سید محمد هادی میلانی دامت برکاته شده و پاسخ کافی و جامعی که
دستخط فرموده‌اند دراینجا بمنزله تسجیل و توشیح مدلول این رساله (که در
دفاع از حریم مقدس ولایت است) میباشد از نظر علاقمندان میگردد.

عین سؤال و جواب مورخه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۹۰

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم



مقدمه

از آنجا که از زمان غیبت کبرای حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف ، علی رغم توهّمات منکرین توجّهات و عنایات مخصوصه‌ی آنحضرت همواره بفیض مستمر ولایتش نمودار و برقرار بوده و این خود شاهد تأثیر مستقیم و برهان قاطع برووجود ذیجود آن بزرگوار نسبت بجهان آفرینش و عنایت خاص او بمذهب شیعه‌ی اثنی عشری است .

دین پاکان بود امروز بقائم قائم

روز ابر است که خورشید جهان پنهان است
چشم بصیرت و ضمیر پاک که این آثار و حقائق را مشاهده کند پی
بمؤثر می برد و حقیقت ولایت و سرّ امامت را در می یابد که چگونه در
طول این دوازده قرن همواره بوجهی و ترتیبی که مقتضای اراده‌ی سنیّه
آنحضرت بوده در بحبوحه مشکلات و آمادہ نبودن زمینه و موجبات ظاهری ،
عاملی باطنی در اوج قدرت در کار بوده که نگهبان تشیع قرار می گرفته
و اغلب عوامل و وسائلی برانگیخته شده و موجی کوه شکن پدید آمده

که در ترویج و توسعه و تجلی مذهب حقه اثنی عشریه که مستقیماً منتسب
 بآنحضرت است بشکل معجزه آسائی تاثیر بخشیده است و اگر هیچ دلیل
 دیگر بر ولایت تکوینی آنان وجود نداشته باشد همین توجهات و تصرفات
 و رفع مشکلات و ایجاد عوامل مثبت که محسوس بوده کافی است .

گرچه بسیار بماند به نیام اندر تیغ

نشود کند و نیابد هنر تیغ زیان

ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میغ

نشود تیره و افروخته باشد بعیان

في المثل رجالی چه از گروه سلاطین و امراء و چه از طبقه‌ی علماء
 و نوابغ علمی و معنوی برخاسته‌اند که پرچم افتخار خدمت باین حقایق
 را بدوش اخلاص کشیده و در طریق پاسداری یا ترویج و توسعه آن بجان
 کوشیده‌اند و در دریا موج‌آلود این جهان (خصوصاً آنچه بر شیعیان
 گذشته !) کشتی موج شکن ما که با عنایات ائمه‌ی هدی سفینه النجاة
 بوده خطرات را پشت سر گذاشته سهل است شاهد غرق و محو فرعونان
 ستمگر و کشتی شکستگان بی لنگر بوده‌ایم .

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان

و اینك پس از طی مشکلات و آنهمه دشمنی‌ها و کشتارهای دهشتناك
 و حبس‌ها و شکنجه‌ها و مظالم که سراسر تاریخ اسلام را خونین کرده .
 راندمان و ترازنامه موجودیت ما پس از ۱۲ قرن چنین نشان میدهد که :
 بحمدالله و المنة کشوری و اُمّتی و سازمانی با همه‌ی رسمیت و

قدرت و شخصیت بنام شیعه اثنی عشری در وسط پهنه‌ی این جهان داریم که حائز منتهای اهمیت و احترام گشته و دیده‌ی بصیرت و دست نیاز اهل تحقیق و معارف پژوهان جهان را بخود جلب کرده است. و نفوذ معنوی آن بطور روز افزون در خارج از دایره‌ی خود گسترش یافته و ملیونها نفوس را بمبانی درست خود موقن داشته است.

آیا چه عاملی جز مدد حقیقت و روح قدسی ولایت یعنی عنایت غیبی شاهنشاهی که پشت پرده‌ی مشیت زمام ما را بدست دارد و متکفل و متصرف ماست میتواند موجد اینهمه شگفتی‌ها باشد؟ شگفتی‌تر آنکه در طول این اقرون هر عاملی یا موضوعی یا شخصی که در مقام مخالفت خواسته باین چراغ ابرزی پُف کند ریشش و ریشه‌اش سوخته و رسوا و منکوب شده و دست غیب‌کارش را ساخته است و از جامعه‌ی مسلمین طرد بلکه از هیئت اجتماعیه آدمیان رانده و دیگر کی او را جز بنفرین و نفرت یار نکرده است!

و همانطور که عوامل مثبت به تأییدات ولی عصر در ترویج و رونق صوری و معنوی برانگیخته شده و بکار خدمت پرداخته و سرانجام نیکنام شده‌اند. بدکرداران هم که با هرزه درائی و راز خائی خواسته‌اند آفتاب را گل اندود کنند بغصب آنحضرت همچون مخالفین و دشمنان اولیه منکوب و رسوا شده‌اند.

نمونه‌های بسیاری در تاریخ قرون گذشته از اینگونه یعنی از آنها که با دردکشان ولایت در افتاده و بر افتاده‌اند داریم ولی چند فقره از این آثار در قرن حاضر که جملگی ناظر بوده‌اند شاهد و نمونه‌ی این

گفتار است . که اگر بادقت تحلیلی نفیاً یا اثباتاً محاسبه شود دلیل قطعی بر تأییدات غیبی و تاثیر حیرت بخش آن نیروی ولایتی است که ما آنرا پرتوی از انوار ولایت تکوینیّه و تصرفیه میدانیم .

از جمله ای این عجایب که در قرن ما مشهود شد و خاطره اصحاب الفیل را تجدید کرد گلوله جسارتی بود که از طرف قشون ترازوی روس در طوس بگنبد حضرت شمس الشموس علیه السلام اصابت و دیری نپایید که خاندان عظیم تزاری با آن شوکت و عظمت بان ذلت منکوس و بطرز فجیع آماج گلوله شد و آن سلطنت بهیبه ! باعماق خاک فرو رفت .

الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل ؕ الم يجعل كیدهم فی تضلیل ؕ وارسل علیهم طیرا ابابیل ؕ ترمیهم بحجارة من سجيل ؕ فجعلهم كعصف ماكول ؕ ۱ .

و نیز از آن جمله شگفتی ها درست در لحظات حساس و روز احتیاج پیدایش پیشوای عالیقدر و جامع و محیطی مانند عالم ربانی آیه الله العظمی مرحوم حاج آقا حسین بروجردی اعلی الله مقامه بود که آنهمه خدمات در امور داخلی و توسعه و ترویج معارف شیعه انجام و در وضع خارجی نیز توفیق یافت نام شیعه را در مراکز علمی جهان بلند آوازه کند و بدون داشتن وسیله مادی و امکانات و شرایط آنهمه موفقیت را بدست آورد .

(۱) آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب فیل . ابا نکردانید مگر ایشان را در تباهی و فرستاد برای ایشان نوعی پرنده فوج فوج . که می انداخت ایشان را سنگی از سجیل . پس گردانید ایشان را چون برک خرد شده ، سوره فیل ۱۰۵

و باز از جمله این شگفتی‌ها اینک دیدیم چند نفر عالم نما بلباس دین و کسوت علم خواستند لطمه باسلام و تشیع بزنند همان دست غیبی بزودی بر سینه‌شان زد و نابودشان ساخت ! و در این اواخر از همین افراد بنا بر ابراز سلیقه‌ی خاص با انحرافات فکری مسئله‌کرامات و شفاعت را مطرح و رفته رفته راه تردید را باز کردند و بنیان عقاید و توجه مسلمانان را متزلزل نمودند و دامنهی بحث را با آنجا کشیدند که در مسائلی از قبیل صلب مسیح علیه السلام و شفاعت و توسل بائمه علیهم السلام و غیره بخلاف نصوص قرآن و روایات صحیحیه و ادله‌ی شیعیه اظهار نظرهایی کرده و خواسته‌اند خدشه در اعتقادات مردم وارد کنند بچشم خور دیدیم که این اخلاص‌کارها جز ایجاد تشکیک در اعتقادات مردم و اختلافات و دسته بندیهای تازه (ولی زودگذر و موقتی) نتیجه‌ای نداشت و کسانی که باین آهنگها مترجم شدند با آنکه خیال میکردند مردم این روزها در طریق انکار نسبت به بواطن دین مشغول میشوند ! و محیط و زمان با آنان همصدا خواهد بود و نشر افکار مادیون و منکرین عوالم ماوراء الطبیعه زمینه را برای نشر افکار آنان آماده کرده معینا مشاهده کردیم که آهن سرد کوفتند و خاک بچشم منکرین این عوالم رفتند و طرفی نبستند و خود را خستند ! و از آثار حقانیت ولایت سرنوشت شوم آن ملای مشتبّه و پیر بی توفیق ! بود که چون ایمان (خالصی) بولایت نداشت سرانجام با گمنامی و شئامت بخاک رفت !

آنرا که دوستی علی نیست کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

در اوان پیری بوادی گمراهی افتاد و بر علیه شعائر مذهب شیعه (که قرن‌ها پیش در همان مکان بی‌های استقرار این شعائر خون‌ها ریخته شده بود) قیام کرد و تبلیغات سوء بر علیه مذهب شیعه راه انداخت همه میدانند که در سالهای آخر عمر از چشم ظاهر هم کور و با بد نامی و نفرت خلق که نشانه‌ی غضب الهی بود جهان را ترك گفت و زحمات چندین ساله‌اش بیاد بی‌توفیقی رفت (اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً) و نیز همه دیدیم که احمد کسروی در طریق کجروی بتحریرك عوامل استعمار آن ترهات را بافت و آن سگ پارس را بر علیه مقدسات ما راه انداخت بدون آنکه از طرف مقامات رسمی دینی یا اجتماعات اقدامی رسمی و جدی صورت بگیرد چگونه با آن وضع فجیع بی‌سابقه او را بدرك فرستاد هر چند اگر او را نمی‌کشتند نه‌حسب کردار ممکن بود بوضع فجیع‌تری پایبند او شده و بسط قدرت لاریبی ولایت باو نشان داده شود !

آیا با وجود آنکه شرایط زمان از نظر وضع انکاری و نشر افکار مادی و اینهمه کتبی که در قرن حاضر بر علیه معنویات نوشته شده . این معجزه نیست که بگوئیم این اشخاص مشیت خود را رنجه کرده و با قوت خود بدرفش کوبیده‌اند ؟ آیا این روشن نیست که نشر افکار اینان کمترین تأثیری نبخشیده و مردم همچنان هر روز در مقابل بقاع مقدسه‌ی ائمه با ایمان خالص در زیارت جامعه ندا در میدهند :

مؤمن با یا بکم و مصدق بر جعتکم

و موج موج جمعیت با ناله‌ای که از دل برخاسته و آهنگ تمام وجود است فریاد بر می‌آورند :

بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم
یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفخ الهم و
یکشف الضر . . .

و یا اینکه کرامات و افاضات حیرت انگیزی که هنوز همچنان
از آن بحور فیاض و سرچشمه های کوثر ربّانی هر فرد حاجتمند دیده و
می بیند .

طیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک

چو درد در تو نه بیند کرا روا بکنند؟؟
آیا اینها دلیل قاطع بر قدرت حکمفرمائی و تأثیر معنوی وجود
آن آفتاب آسمان ولایت و آن چهره ی دلارائی مکی نقاب یعنی ولی
معظم حیّ عجل الله تعالی فرجه نیست ؟ !

گر نظر از راه عنایت کند جمله مهمات کفایت کند

بنابرین اجمال در این ایام هم بوالفضولی با همان کسوت و باقتفای
همان دشمنان گمراه کنایی بنام (درسی از ولایت ۱) نوشته و در آن سراسر
اعراض از حقیقت و باطن ولایت نموده و حقایق دین را انکار کرده و
دشمنی های کهن ناصبی و سفیانی را با مسئله ی ولایت (یعنی حقیقت و
جوهر مذهب شیعه) تجدید نموده و با تظاهر و تدلیس در لباس عالم
دین ! (بدنام کننده ی نکو نامی چند) تیشه برداشته و بریشه ی معنی و
مفهوم ولایت زده است !

بوالفضولی از حسد طاقت نداشت اعتراض لا تسلّم بر فراشت
از تکبر جمله اندر تفرقه مرده از جان زنده اندر محرقه

بو لهب هم از تو نا اهلی شده بو الجکم هم از تو بوجهلی شده

☆ ☆ ☆

بو مسیلم را بگو کم کن نظر غره اول مشو آخر نگر

اگر کسی بخواهد این عنصر گمراه را بشناسد این همان کسی است که در حیات حضرت آیه الله العظمی آقای بروجردی خود و هم کجاوه و همکارانش بر علیه آن عالم ربانی تجاسر ورزیده و بدشمنی آشکارا دست زده است از حوزه علمیه طرد و با افتضاح از آن ساحت مقدس اخراج و رانده شدند و دشمنی آنان علنی گردید .

☆ ☆ ☆

بعضی از جوانان ساده که ممکن است خدای نخواستہ در معرض القآت شیطانی اقرار گیرند خوب است بدانند که روح و حقیقت مذهب شیعه همانا تولا و تعلق و ایمان بلا شرط و خالص و عمیق باهل بیت رسول یعنی ذوات قدسیه‌ی اهل ولایت ع‌الیه‌السلام است بطوری که در سراسر مذاهب و ممالک اسلام (صرف نظر از شیعه) تمامی مذاهب مسلمان همین توجه و اعتقاد را کما بیش بآن ذوات مقدسه دارند ، و کیست که بطریق مشاهده با نقل از موثقین و کسان خود کرامات و عنایات ائمه‌ی طاهرین ع‌الیه‌السلام را بعیان ندیده یا نشنیده باشد ؟ و کیست که در حال حاجت و اضطرار بآن بزرگواران و حتی امام زادگان ملتجی شده و خواسته‌اش باجابت نرسیده باشد . . . ؟

اکنون اگر تاریک دلی چون هیچگاه در خود احساس حالت خلوص و ایمان نکرده و بعوالم و عوامل غیبی و باطنی ایمان نداشته چنین انگاشته

که اگر حاجتمندی از راه توسل با بولفضل علیه السلام که باب الحوایج است توجه کند بی نتیجه است ۱ و در اینمورد ابوالفضل قدوسی را با ابوالفضل نام مجوسی یعنی نفس دماغی خود قیاس کرده سائلی را که نام آن بزرگوار را (که شهید میدان حق و جان باز حقیقت ولایت بوده) می برد بیاد استهزاء میگیرد و کلمات مستهجن بقلم میاورد که هیچ زندقی روانمیدارد! در اینمورد باطن و ضمیر منکر و شکاک خود را که عیناً مانند هر ملحد و مادی مذهب است بروز میدهد و درست همان نادرست‌هایی که آنان نسبت بمبانی دینی میگویند از حلقوم او بیرون میاید ۱ ولی خوش بختانه بقدری آثار و جلوه‌ها از آن بزرگواران دیده شده که محال است شبها باطل والقاآت امثال این ژاژ خاهاى هرزه درای را بشنوند و ابراز نفرت نکنند .

گوش باید که حرف حق شنود ورنه عالم پر است از اصوات و آثار و تجلیات که در طی قرون از توسل به نام و یاد و تربت و قبور آنها از دور و نزدیک مشاهده شده شاهد گویا بر این مقال است که نمی‌توان آنهمه آثار را نادیده گرفت و نباید فریب شبهاى گمراهی از اینگونه را خورد :

مثنوی :

منکران را قصد اذلال ثقات	ذل شده عز و ظهور و معجزات
قصدشان ز انکار ذل دین بده	عین ذل عز رسولان آمده
گر نه انکار آمدی از هر بدی	معجزه و برهان چرا نازل شدی؟
خضم منکر تان شد مصداق خواه	کی کند قاضی تقاضای گواه

معجزه همچون گواه آمد زکی همچو صدق مدعی در بیشکی
طعنه چون می آمد از هر ناشناخت معجزه میداد حق و می نواخت



نوات مقدسه‌ی چهارده معصوم کشتی نجات و مظاهر اسماء و صفات
حق تعالی اند ائمه‌ی هدی خاصان و برگزیدگان خدا و واجد امتیازات و
کرامات اند و دریای بیکران علومند و بحر مواج مکارم اند و بر زمین و
آسمان و آب و فرشتگان و بشر و جمیع ما سوی الله از طرف خدا و با اجازه
و مشیت و نصب خدا ولایت تکوینی و تشریعی دارند .

و محال است از اینگونه افراد عادی که این بوالفضولان گفته اند
باشند - و کیست که از آن آثار برخوردار نشده باشد .

کس نه بیند که تشنگان حجاز بلب آب شور گردانید
هر کجا چشمه‌ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گردانید

و همه کسانی که از سرچشمه فیاض کرامات ائمه در توسل‌ها و
توجه‌ها برخوردار بوده و آثار عجیب مشاهده نموده اند خوب میدانند که
این افراد که این دری وریها را میگویند در باطن امر مادی مذهب و
منکر عوالم ماوراء الطبیعه اند . در عین حال بی آبرویند و با ظاهر و
باطن و زنده و مرده‌ی اسلام دشمنند و خوشبختانه مراجع دینی و افکار
عمومی خوب آنها را شناخته و مطرودشان داشته اند . اینک این منکران
کار تجرّی را با آنجا رسانیده اند که قلم بردارند و کتاب در رد ولایت
تکوینی پیغمبر و امام (علیه السلام) (که مدلولش از ۱۴ آیه صریح قرآن و ۵۰۰
حدیث معتبر است) بنویسند و مزخرف سرائی بکنند !

اینان دیر یا زود مورد سخط ولی عصر (عج) خواهند بود و نکبت نفرین آنحضرت را مشاهده خواهند کرد و عبرتی دیگر بر آنچه دیده‌ایم افزوده خواهد شد فعلاً مطرور شدن از جامعه روحانی و نفرت خلق مقدمه آن نکبت وسیه روئی و سه روزی است .

باش تا شام نکبتش برسد کاین هنوز از نتایج سحر است البته در دفاع از حریم مقدس تشیع و تولا که فی الواقع کانون عشق ورزی با خدا و متابعت کامل از اولیای خداست لازم بود جواب مفصل و مستقلى باین ترهات پر دغل و جزوات مبتذل داده شود ولی از آنجا که مدعی در نشر این شبهات جز مغلطه و دروغ و تهمت و مطالب بی اساس چیزی نگفته که لایق جواب منطقی باشد و اصولاً معلوم نیست که این آقا چه مبانی و اساسی را بطور ثابت معتقد است و تا کجای مطلب را باور دارد ؟ چون در کتابهای کمراه کننده اش . به سنی و تمام فرق شیعه . اخباری ، و اصولی ، صوفی ، متشرع ، حکیم ، و عالم ، رجاهل دیوانه وار تاخته و بهر جا سنگی افکنده است !

گاهی بصفویه تاخته که چرا با عثمانی جنگیدند و اتفاق مسلمانان را خراب کردند زمانی همه جا همین رشته‌ی اخوت اسلامی را با کلمات ناهنجار گسیخته به سنی زشت گوئی میکنند و همان سلاطین صفویه را چون بتصور او مخالف درویش ! بوده اند تمجید میکنند گاهی در حریم تشیع بفلاسفه ی شیعه و عرفاء که جز عشق بولایت حرفی نداشته‌اند یا به شیعیان اخباری (تنها بسبب غلظتی که آنان در اخلاص بائمه دارند نه علت دیگر !) با الفاظ زشت و تهمت و دروغ تاخته .

دشمنی حسین از آن جستست که علی لفظ لا مکان گفته است حتی از نابخردی جسارت ورزیده عالم بزرگ شیعه و مجتهد اصولی و مجاهدی همچون مرحوم آیت الله اخوند ملا محمد کاظم خراسانی قدس سره را هم از این جسارت ها بی نصیب نگذاشته و عملاً در زمان حیات آیت الله فقید حاجی آقای حسین بروجردی اعلی الله مقامه بهمراهی کسان و هم مسلکانش جسارت ورزیده و دشمنی علنی کرده است تا آنجا که از ساحت ایشان بافتضاح مطرور گشت و رانده شد .

بنابر این کسی که غیر از فحش به بزرگان و رهبران دین هنری ندارد و برویه بنی اعمامش یعنی سید موصلی وسید باب و کسروی یا آن گمراه که در کاظمین شعائر شیعه را متروک کرد و بالاخره بدنبال شبهات (این تیمیه) وهابی ساز در مقام دشمنی با ولایت که جوهر مذهب شیعه است برآمده و در واقع بر علیه تشیع قیام کرده و گفتگوش هم بهیچوجه ارزنده و برهانی نیست و جوانهائی که گردش بودند کفر و انحرافش را بعقل و درایت فهمیدند و پراکنده شدند .

از طرفی چون رشته ی این دشمنی و انکار با ولایت سردراز داشته جواب های دندان شکن از هزار سال پیش بدشمنان و مخالفین ولایت داده شده و کتب شیعه پر از آن جوابها است و حتی بسیاری از علماء سنی در تولا و عشق بائمه علیهم السلام مشهور بوده و در باب امتیازات و کرامات و مقامات معنوی و ولایتی آنان کتابها نوشته اند و اگر این شخص اهل برهان و جویای حقیقت می بود آن کتب مراجعه میگردید بهره ای از ایمان می گرفت و چون با روش زشتگوئی ثابت کرده که اهل منطق و تحقیق نیست و صرفاً

به پیروی از کسروی و امثالش برای ایجاد تفرقه و اختلاف و تأمین منافع استعمار گران بیگانه یا خبون شهرت طلبی و حادثه سازی دست باین کار زده و لذا مقامات علمی باتکاء روشن بودن افکار عمومی و اینکه میروم این روزها این زمزمه‌ها را بخوبی تشخیص میدهند که از کجا و برای چه مقاصدی است . از جوابگوئی رسمی صرف نظر کرده بخصوص که بتماس و قیام او برعلیه حقایق دین (برقع) در چهره او برکشید و نیات افکاری او را برملا نمود و مردم روشن فکر چهره سیاه و روح تباه او را از زیر (ماسک یا برقع) تظاهر بخوبی دیدند و او را در صف مخالفین یعنی در کنار سید موصلی و باب و کسروی و غیره و جایگاه کانوا هم الخاسرین جای دادند .

و از آنجا که بزرگان ادب گفته‌اند : دوران با خبر در حضورند و نزدیکیان بی‌بصر دورا یکاش اینگونه عناصر که خود را نزدیک می‌پندارند و پرورده‌ی این دیارند با اندازه بیگانگان ضمیر صافی و رویه تحقیقی می‌داشتند همچنانکه از بزرگان متشرقین و نویسندگان مسیحی اروپا و با سایر مذاهب در تحقیقات خود نسبت بمذهب شیعه و فضائل ائمه اطهار کتابها و مقالات نوشته و امثال :

پرفسور ادوارد براون ، ژنرال سایکس انگلیسی - گاندی ، نهر و هندی ، جرجی زید آن مسیحی مصری و جرج جرداق مسیحی لبنانی و مارن عبود صاحب قصیده عصماء و ده‌ها نفر از این قبیل آنهمه کتب و مقالات در حقایق اسلام و معارف دین مبین و توجه بروحانیت و عظمت ولایتی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بنویسند ، آنگاه جعفر کذاب وسید رکن موصلی و باب

و خالصی و کسروی و بوالفضول (ما سکی!) معاصر بر علیه آن بزرگواران و مقام قدوسی شان انکار و دشمنی ورزند سبحان الله - گر در یمنی جویا منی پیش منی - و پیش منی چوبی منی در یمنی .

کسی که خود را علامه ۱ میدانند چگونه ایمان بقدرت غیبی (و ایدناه بروح القدس) ولایت ندارد و آیات قرآن (النبی اذلی بالمومنین من انفسهم) معترف نمی باشد و نمیداند که همین ودیعه یعنی تسلط و سروری و تصرف با نیروی تأئیدی و باطنی آن که در حقیقت جوهر و حقیقت ولایت و معنی و مفهوم مذهب شیعه است بلکه علی الاصول دین و مذهب بدان معتبر و بآن بستگی دارد و اعتقاد به عالم غیب بدون تسلیم بودن به نیروی باطن و ایمان به در جریان بودن و تاثیر و تابش دم بدم آن نیرو درست و کامل نمی تواند باشد . و ۲ و همه محققین اسلام معتقدیم که این نیرو و این امتیاز و این ارتباط یعنی ودیعه ولایت در اجتماع غدیر خم به نفَس و بیان نفس نفیس قدسی مهبط و حی یعنی حضرت خیر البشر بسر سلسله ولایت یعنی علی مرتضی علیه السلام انتقال یافت و سپرده شد !

باید گفت آقا اگر تو عالم دینی و خودت را در علم بصیغه مبالغه علامه ۱۱ میخوانی باید مأمور (لا تفرقوا) باشی چگونه در این لباس مأمور (تفرقه بینداز تا ما حکومت کنیم) شده ای ؟ !

و اگر مجری (و او حینا الیهم فعل الخیرات) هستی چرا شر و فساد بر پا میکنی و مصداق من یشتري لیهو الحدیث لیصل الناس بغیر علم) شده ای ؟ و اگر طرفدار دینی چرا چهره دلارای دین و سیمای دلربای مذهب آزاد اندیش و رخسار پر عطوفت آئینی را که خواهان

توسعه محبت و اتفاق است و برای وصل کردن آمده اینطور زشت و کریه و خشن و مخالف با هر چیز جلو میدهی؟!
 جز اینکه خواسته‌ای تهمت‌های دشمنان را که اسلام را خشن و سفاک و قلمداد کرده‌اند تأیید و تصدیق کنی و مخالفت دین اسلام را با همه مظاهر فکری بشر: ادبیات، ذوقیات، ترقیات مدنی، ثابت کنی امثال شما را همان دستگاه‌های مخالف بر می‌انگیزند تا تهمت‌های کلیسایی خودشان را در باره اسلام ثابت نمایند یعنی شاهد از اندرون خانه نشان دهند!!^(۱).

برای اینکه نسبت بدین مبین اسلام هر کس این مهمالات را بخواند و بشنود و فی‌المثل در کتاب يك مدعی علم! بخواند که اسلام با فلسفه و حکمت و عرفان و شعر عقل و درایت و زهد و ایمان و با نیروی غیبیه و روح قدسی و فیض باطن و عرض حاجات بمبدأ و با وسایط فیض و هر گونه تشبث و توسل و اجابت مخالف است و این قیافه‌ی کریه را که توازاو هام خود ساخته‌ای بتصور در آورد و بگوید.

گر مذهب اسلام همین است که او راست

حق بر طرف مغنچه دیر مغان است!!

و بدین وسیله خدمت خود را به دستگاه‌های نیرومند تبلیغاتی که در سراسر شرق (برقم) از چهره‌شان کشیده شده و قصدشان محو آثار معنویت

(۱) مخالفین اسلام در قرون اخیر انتشار داده‌اند که اسلام کتابخانه‌ها آتش زد و بزور شمشیر مردم را بقبول دین واداشت و اسلام با همه ذوقیات و ترقیات و تمدن مخالف است؟!.

است با تمام و انجام رسانیده‌ای ولی غافلی که امروز همه جوانان بادراك روشن باین رموز آشنا هستند و فریب خائنان مزدور را نخواهند خورد .



بنا بر این از آنجا که این هتاك مانند سگ نازی آباد بهمه کس پارس کرده حرمت هیچ مقام و موقعیت را رعایت ننموده . شاعرودر ویش عارف و حکیم و اصولی . اخباری و عامی و مجتهد و مرجع تقلید . همه فرق شیعه و جلهای مذاهب سنی و دیندار و متجدد و قدیمی یعنی هر کس در رهگذرش واقع شده زخم دندان زده و ناسزا گفته و همه مطالب و یقینیات مسلمانان را انکار کرده پس بموجب اینکه کلوخ انداز را پاداش سنگ است ضربت های زده را باید بوسیله اشعار جگر شکاف (که قریباً زمزمه عمومی معتقدین بولایت خواهد شد) و زبان حال جامعه شیعه و گروه مخلصین ولایت ائمه‌ی اطهار است دریافت کند .

کاسه رود جائی که باز آرد قدح

اینک در پاسخ آنهمه چرند و پرند که
در کتب بوالفضول خود پسند ایجاد بوی
گند نموده از باب گندزدائی چند بند پر از
عبرت و پند سروده شده که بمذاق خوانندگان
چون قند و به نویسنده کتاب (درسی از
ولایت) و عقل و دین و غیره پر از نیش و
نیشخند است .

و در پایان نیز برای رفع این شبهات
ابلیسی پاسخ مستدل علمی که بوسیله یکی از
بزرگان مدرسین حوزه علمیه قم تهیه شده
بنظر خوانندگان میرسد .

ترکیب بند

بند اول

سید ابوالجهل یورقه ای قمی	از صف عاقلان خلق گمی
(عقل) نبود تو را و (دین) نبود	تو بتخریب این دو چون انمی
کلك تهمت نویس و کذابت	هست چنگال خرس پا که سُمی
چونکه منکر شدی ولایت را	منکر انما و لیـکمئی
نیست برهان تو را بغیر از فحش	تو سرا پا عناد و اشتلمی
همچو آن دشمنان بی انصاف	لا جرم منکر غدیر خمی
چون نداری بجز لجاج و عناد	حیوانی نداری ار چه دُمی
هر که اندوخت علم شیطانی	هست همچون پراز زباله خُمی

نه محقق بود نه دانشمند

چارپائی بر او کتابی چند

بند دوم

این کتابی که عقل و دین نام است	لایق تو است پُر ز دشنام است
نیست دشنام (عقل) و تهمت (دین)	ناسزا کار مردم خام است
من نگویم سو ابقث را هیچ	ذکر آن زشت وزشت فرجام است
ناصبی گشته ای در آخر عمر	آن چه آغاز و این چه انجام است
گفته هایت در آن کتاب کثیف	همگی افترا و اوهام است
همه ضد اخوت اسلام	فحش برخاص وزشت بر عام است

اندر آنجا دروغ‌ها گفتی کز قباح‌ت بعد اتمام است
 فحش دادی بمسلمین زیرا که تو را دشمنی باسلام است
 اندر آنجا مطالبی گفتی که تو را آن و رای افهام است
 فحش دادن بدوستان علی علیه السلام کار سگ سرتان بد نام است
 کرده دلسوزی از ره تدلیس آنچه گفتی تو دانه و دام است
 بهمه فرقه‌های اسلامی گفته‌های تو پر ز دشنام است
 گفته این فحش‌ها بجمله و عام لیک مقصود خاص و اعلام است
 دشمنی با مراجع تقلید که مقامی شریف و خوش نام است
 خوب رسوای خاص و عامت کرد طشت توا و فتاده از بام است
 هتک و بی حرمتی نمو دستی بکسی که در اوج اکرام است
 این فساد که کرده‌ای آغاز هیچ دانی که در چه انجام است
 روز محشر به پیشگاه علی چهره‌ات زشت و رخ سیه فام است

هست این فتنه‌ها و این تدلیس

در ره خلق شیوهی ابلیس

بند سوم

هر که امروز فتنه انگیزد بحر تخریب دین بپا خیزد
 نامجوئی و جهل و بی دینی بمراد و لجاج آمیزد
 همچو آن جاهلی است کز سر جهل خواست در چاه زمزم او میزد
 می‌برد ابروی خود از جهل خاک در چشم خویشتن میزد
 هر که آن فتنه نامه را خواند لا جرم او بریش تو تیزد
 چون تو هستی عدوی دین خدا ریشه‌ات قطع می‌کند ایند

چونکه دانسته‌اند خاص و عوام
 هست این دام کار استعمار
 تا به اسلام متحد تازد
 گاه بودی مرید کاشانی
 گاه جزء فدائیان گشتی
 هیچکس با مراجع تقلیدی
 آنچنان رانده گشتی از درگاه
 الغرض صد هزار حقه زدی
 کاش ای بوالفضول شعبده باز
 تا پس از کسروی نمی‌ماندی
 که ز تو فتنه نوی خیزد

خائنان را شناختند همه

عقل و دین را نباختند همه

بند چهارم

ای تهی مغز کننده عمّامه
 نام خود را نهاده علامه!!
 حسن بن مطهر حلی
 هست مصداق لفظ علامه
 سید موصلی توئی که جدال^(۱)
 کرد با شیعه و بداز عامه

۱ - حسن بن مظهر علامه حلی علیه الرحمه از بزرگان کم نظیر علماء

و مروجین مذهب امامیه در مجلس سلطانه محمد خدا بنده یا مخالفین طرف بحث
 و گفتگو شد و همه را مغلوب کرد و سپس خطبه‌ای آغاز کرد و در آن خطبه
 حمد خدا نمود و صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر فرستاد. سید رکن موصلی
 به مخالفت بعلامه اعتراض کرد که چرا صلوات بر غیر انبیا فرستادی علامه این ←

ضدّ علامه دشمن شیعه هستی ای بوالفضول خود کامه
 خود ستائی و خویشتن بینی نیست ز آثار نفس لو امّه
 این بود کار جاهلی کاو را از حیا نیست بر بدن جامه
 هست معلوم جملگی این قول از ازل نزد خاصه و عامه
 فتنه ساز منافق کذاب نیست علامه هست دمامه
 هیچ یوسف کسی نخواند خویش؟ با دو صد عیب و زشتی قامه
 هیچ استاد خود نخواند استاد بلکه بنوشته اند در نامه

تا بدانجا رسید دانش من

که بود دانشم ندانستن

بند پنجم

یاد دارم که مدتی زین پیش بنوشتی کتاب (التفتیش !)
 بوالفضولی چو تو که جاسوس است کند افکار خلق را تفتیش !
 بود تفتیش در قرون سلف در اروپا و کاردیر و کشیش
 تو فضول کشیش ملعون هم که بکفری زهر کشیشی بیش
 رسم منسوخته نصارا را خوانده اسلام پاك نيك اندیش
 خواستی اندر آن کتاب کنی ذمّ و قدح جماعت درویش

→ آیه را خواند : (الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك

عليهم صلوات من ربهم ورحمة) سید موصلی گفت چه مصیبتی بر امامان رسیده

که موجب صلوات بر آنان باشد ؟ علامه فرمود : چه مصیبتی از این بالاتر که

از نسل آن بزرگواران چون تو فرزند ناخلف بماند که نسبت پیدران خود

بی اعتقاد باشد !!

هر کسی میکند سگ هار است	پای درویش با گزیدن ریش
کار سگهای نازی آباد است	هم به بیگانه پارس هم برخویش
راست گویم که گشته‌ای مأمور	که کنی ساز فتنه و تشویش
تو همان کسروی ملعونی	کرده‌ای جلوه با عمامه و ریش
ای بروی از بزرگان تف	وی که از کودکان بریش توجیش
عاقبت در جهنم سوزان	میزند مار و عقربت صد نیش

ای تو ابزار دست استعمار

دست از این فتنه‌های شوم بدار

بند ششم

در کتاب حقیقت و عرفان	تاختی بر حقیقت و ایمان
هست در (درسی از ولایت) تو	درسها از تمرّد شیطان
توجه دانی که این حقیقت چیست	حیوان عاری است از عرفان
یا چه داند که این (ولایت) چیست	هر ابو جهل احمق نادان
کسی ندیده که کور مادر زاد	دوربین افکند سوی کیوان
نشنیده است هیچکس بوجهل	بنویسد کتاب در ایمان
یا که قرآن بخواند از سر صدق	آن سگ زاده‌ی ابو سفیان
خر چه داند خوراك نقل و نبات	گاو گاو است و نیست او انسان
فحش دادن بشاعران بزرگ	زشت گفتن به عارفان زمان
سر فرازان امت اسلام	افتخارات همت ایران
هر چه آن عارفان سرو دستند	همه بوده است معنی قرآن
همه گفت رسول و آل رسول	حکمت و دین نموده شرح و بیان

چون توئی ژاژخای هرزه درای گر نویسد دو صد از این بهتان
هست چون آنهمه کتاب ضلال هست چون جمله گمرهی و زیان
می نخواند کسی از آن اوهام جز چو تو منکر از ره عصیان

می خرنش فرنگیان يك جا

می برنش بکار استنجا

بند هفتم

چونکه با مسلمین توای الدنگ دشمنی را نموده ای آهنگ
شیعیان را چو نیست سر صلح با محبین تو را بود سر جنگ
این کجا شرط آدمیت و عقل این کجا دین و دانش و فرهنگ
توجه دانی که (عقل و دین) خود چیست عقل و دین تو می خورد با سنگ
چون شدی سوی ما کلوخ انداز هست پاداش این تجری سنگ
گام منکر شدی ولایت را گه بگفتی بشاعران تو جفنگ
عارفان را و فیلسوفان را داده ای فحش های رنگ برنگ
هر که را او محب آل علی است تو فرو کوفتی بفحش و بسنگ
چهره ی عالمان دین را هم تو زخوی ددی فکندی جنگ
چونکه با عالمان در افتادی برده ای گوی زشت نامی ونگ
عالم دین و مرجع تقلید خورده از دست بی حیای تو سنگ
کس نسازد بساحت علماء ساز بی حرمتی چو تو الدنگ
یا تو را (عقل و دین) بود ناقص یازدی باده یا کشیدی بنگ
طرد گشتی ز حوزی علما توبه پس گردنی و صد اردنگ
آنچنانکه سر تو بی دستار و آن چنان پات بود بی پالنگ

عالم دین نبوده چون تود بنگ	ضد علامه نیست علامه
که به (علامه) داشت اوسر جنگ	سید موصلی بد کردار
چون تو بد بی شعور و بی فرهنگ	ناخلف بود و منکر اجداد
گر چه قول تناسخ است جفنگ	راست گویم که روح او در توست
بست بر گردنش ز لعنت زنگ	دیدی علامه هم بمحضر شاه
لعنت حق بتو چو تیر خدنگ	هست بی شک بروز رستاخیز
نیستند ای شقی بتو همسنگ	اشقیا گر تمام گرد آیند
به شقاوت تو بر همه سرهنگ	فی المثل جمله زیر دستانند
قافیهی فحش بر تو نبود تنگ	تا قیامت اگر دهند فحش
سوی درویش که کیشده تفنگ	گر ز تکفیر را گرفته بدست
کج روی هست شیوهی خرچنگ	شیوهی کسروی گر فتستی
از توجز ذکر زشت نامی و ننگ	خود نماند بصفحهی گیتی
این دعا را بیک دم و آهنگ	مسلمین در حق تو بس گفتند

زینهار از قرین بد زینهار

و قنا ربنا عذاب النار

بند هشتم

که شدی جیره خوار بیگانه	غرض ای بوالفضول دیوانه
هست هذیان شخص دیوانه	جزوهی (درسی از ولایت) تو
عربده میکشی تو هستانه	از (ولایت) نخوانده ای خود درس
سیزند مشت سخت بر چانه	آیهی انما و لیکمت
بر ولایت بود حکیمانه	بیش از صد ز آیت قرآن

گر نخواندی تو در کتاب خدای
 جملگی بر ولایت آنان
 نیز اندر کتاب‌های حدیث
 گر بخواهی تو منبع اخبار
 (کافی) است و (فقیه) و (استبصار)
 پس کتاب (بصائر الدرجات)
 جمله بر صدق این ولایت و حکم
 ای تو جاهل ز بحث و فحص و کتاب
 گر ز عرفان آدمی بهره
 یا چشیدی تو یکدم اندر عمر
 معنی دین اگر بدانستی
 معنی آن ولایت ازلی
 بود این سلطنت بکل وجود
 حکم تشریعی است و تکوینی
 این ولایت بود ز روز الست
 حیوان و نبات و کل جماد
 جمله ذرات تحت فرمانند
 باد بر عاد و ابر بر طوفان
 سنگ بر لوط و پشه بر نمرود
 جمله ز آثار این ولایت بود
 گر نداری تو باور ای نادان

پای منبر شنیده‌ای یا نه ؟ ا
 هست محکم کلام شاهانه
 پر از این کوثر است پیمانه
 گویمت من صریح و مردانه
 هم (بحار) است پر ز در دانه
 جملگی شاهدند جانانه
 هست برهان نه حرف و افسانه
 وی تو از ذوق و روح بیگانه
 داشتی ای جهول پر چانه
 جرعه از شهد لطف جانانه
 کی زدی ضد دین تو چغوانه
 یافتی در گذار روزانه
 بسط ید بر جهان امیرانه
 دیده‌ای بایدت عمیقانه
 عهد و پیمان بامر شاهانه
 هرچه در عالم است امرانه
 بر نوات چهارده گانه عَلَّیْکَ
 بحر و فرعون و ابرهه و دانه
 که نمودند خانه ویرانه
 گر تو باور نمائیش یا نه
 گویمت یک دلیل عقلا نه

از چه رو در فراق پیغمبر ﷺ
سنگ ریزه چسان شهادت داد
آن همه معجزات معصومین
نشیدی و نیستت باور
سلب اعجاز از نبی و ولی
چارده قرن از چه رو این خلق
جمله طائف باین سراج منیر
این ولایت حقیقت دین است
نه هر آن جیره خوار استعمار
یا که بر درگاه مخالف دین
شام و نهار او ز اسرائیل
وز فخریه لباده و دستار
همچنین از وجوه وهابی
عقل و دین تو رفته است بیاد
حکم طرد تو چونکه شد صادر
خوب راندندت از محافل دین
آن جوانان که گرد تو بودند
چون همه اهل عقل و دین بودند
هریک از جانبی فرارفتند
چون ز دور تو دور میگشتند

ناله کرد آن ستون حنانه
به ولا در کفش فصیحانه
وان کرامات اهل آن خانه
جمله را گفته ای تو افسانه ۱۱
خود کلامی بود سفیهانه
همچونان عشق شمع و پروانه
خوف از کس نبود و پروانه
لیک بر مردمان فرزانه
که بگیرد حقوق ماهانه
برود چون گدای روزانه
وز (عمو سام) نان و صبحانه
مینماید طلب گدایانه
بکند ریش خویش را شانه
زان اباطیل فتنه جویانه
از مقامات علم . مردانه
بعد از این جای تو است ویرانه
چونکه شد فاش راز شیطان
درک کردند دام و هم دانه
چونکه بودند جمله فرزانه
میسروندند شوخ و مستانه

شاه یمنی که گفته‌ی سعدی است این سرود هزار دستانه

همنشین تو از توبه باید

تا تو را عقل و دین بیفزاید

نه تو را (عقل و دین) دهد برباد

روح ابلیس را کند ز تو شاد

بند نهم

در کتابت نوشتی ای مکار	که دروغ است آنهمه اخبار
کز صدوق و مفید و مجلسی است	یا که در کافی است و استبصار
جملگی بر ولای تکوینی	شاهدند و گواه ای غدار
شد چگونه که ده خبر از تو	راست است و نشایدش انکار؟
وانگهی چارصد حدیث شریف	همه را کذب کردای پندار
چون سراسر تو خود دروغستی	همگان را بسان خود مشمار
دزد پنداشت جمله‌ی عالم	مثل اویند سارق و طرار
دشمنان بر علیه آل رسول	کرده جعل حدیث‌ها بسیار
تا بکاهند با حدیث دروغ	از مقام ائمه اطهار ع‌الیه‌السلام
گر به (نعلین) خودنداری ریگ	ور بشیطان نداده‌ای افسار
چون نگوئی که این سه چارخبر	جعل باشد ز دشمن غدار
میکنی چارصد خبر تکذیب	بهر اثبات قول ناهنجار
برو ای بوالفضول بی سرو پا	دست از این کفر و ملهنت بردار
جیره و رشوه جیفه‌ی دنیا است	خود نیززد بآن عذاب النار
تهمت و دین فروش و انکار	باید انصاف داد . این شد کار؟

بهر این چرچر دو روزه‌ی عمر چون فتادی تو در ره انکار ؟
 چون پسندی که دین شود باطل یا (ولایت) کنی تو بی مقدار
 مال آسان تو را شود حاصل
 توبه زین ارتدادها مشکل

بند دهم

حجت حق معلم ثانی	آیت الله امام میلانی
آنکه مشهد پس از امام رضا علیه السلام	بوجود وی است نورانی
آنکه بگرفته سالها تعلیم	ز اوستاد علوم (کمپانی)
مرجع مسلمین روی زمین	قبله عالمان ربّانی
چونکه برخواند یاوه های تو را	که نوشتی ز راه نادانی
داد فتوی که : این نویسنده	باشد از علم و فضل برّانی !
هست اوراق او کتاب ضلال	منحرف ساز راه انسانی
خواندن جزوه های اوست حرام	بر هر کس ز عالی و دانی
بر خلاف صریح قرآن است	مایه‌ی گمراهی و حیرانی
با احادیث شرع هست نقیض	این ورق پاره های شیطانی
پس تو ای طالب طریق نجات	باید از پای بند ایمانی
جزوه (درسی از ولایت) را	نخری از کسی و نستانی
ور بدست فتاد بایستی	بجز از آیه های قرآنی
ما بقی را بآتش اندازی	همه را سر بسر بسوزانی
تا که ثابت شود که تو پیرو	بقرامین حی سبحانی

کاین کتاب است نغمه‌ی شیطان

جمله کفر است و نافض قرآن

کوس رسوائی تو را بد تر
میزنم این زمان بلحن دگر

ترکیب و تضمین

ای کرّه چموش جفتك انداز	ای یُرقه‌ای دروغ پرداز
یا عرعر و جفتك است یا گاز	کار و هنرت در این زمانه
درخوی درندگی تو ممتاز	در جامعهای درندگانی
زان فتنه‌گری که کردی آغاز	پیداست عداوتت باسلام
با دشمن دین شدی تو دمساز	کاندر پس (برقع) خیانت
در کار نفاق گوئیش باز	استاد تو را هر آنچه گفته است
با ناصبیان توئی هم آواز	با مذهب شیعه‌ای تو دشمن
گاهی ز مکذّبین اعجاز	که گشته مخالف ولایت
که با علمای دین بد آواز	که فحش دهی بخیل درویش
تا راه جدال را کنی باز	درویشان را بهانه کردی
که تاخت کنی و گه کنی تاز	آنکه بولایت امامان
با حُبّ علی چرا بدین ساز؟	گر نیستی از صف خوارج
خوفی نه تو را ز کشف این راز؟	ترسی نه تو را ز روز محشر؟
پاداش تو ای کلوخ انداز	بادا ز فلاخن زمان سنک
ای لوطی کافر دغل باز	من کفر تو سازم آشکارا
(برقع) بکشم ز چهره‌ات باز	خواهم که بامر شاه مردان

فارغ منشین که نزد ملت من مشت تو را همی کنم باز
 بشنو که ز گفته ی نظامی بر تو کنم این تذکر آغاز
 (گفتم که سخن نگفته بهتر وین گفته که شد نهفته بهتر)
 (لیکن بحیات کاردانی بی غیرتی است بی زبانی)

(انکو بکجی بما کشد دست)

(خصمش نه منم که جز منی هست)

بند دوم

دزدان چوره دغل بپویند تارباک شبی همی بجویند
 وانگاه که مردمان بخوابند فارغ همگی زهای و هویند
 دزدان دگر که دزد عقلند وز راهزنان زشت خویند
 در دزدی (عقل و دین) مردم تارباکی چهل خلق جویند
 گمراهی خلق را شب و روز این سگ صفتان در آرزویند
 تدلیس و ریا و زرق و سالوس در کار برند و تو بتویند
 رو جانب قبله گاه اسلام دل را بدگر جهات وسویند
 چون خصم و لای مرتضایند البته که خصم دین اویند
 این نا صبیان کسروی راه کز زندقه در قفای اویند
 بر مذهب شیعه این ارازل همچون سنگند و برسویند
 این سگ منشان باهل ایمان سگ پارس کنان پیام و کویند
 هم پاچه ی شیعیان بگیرند هم فضله ی سنیان بیویند
 همچون سگهای نازی آباد بیگانه و خویش را عدویند

تهمت بود آنچه می نویسند	کذب است هر آنچه را بگویند
هم روی سیه در این جهان اند	هم روز جزا سیاه رویند
کی دامن این خسان شود پاک	صد بار بزمزم ار بشویند
صد پاره‌ی (برقعی) که برچهر	دارند نه قابل دفویند
استاد سخنوران نظامی	بشنو که در این بیان چه گویند

« هر ناموری که در جهان بود »

« بد نام کنیش همزمان بود »

« عیسی که دمش نداشت دودی »

« می برد جفا زهر جهودی »

« احمد (ص) که سر آمد عرب بود »

« هم خسته‌ی خار بولهب بود »

بند سوم

ای دشمن آیه ولایت	وی منکر سر و حی و آیت
ای ملحد بوالفضول بی دین	ای مغلطه کار بی درایت
بوجهلی و بولهب نه بوالفضل	ابلیسی و برملا خطایت
از کفر تو در شکفت آید	شیطان شنود اگر حکایت
بد نام کننده‌ی نکویان	با برقع و حیل و ریایت
تو صد کنه نهفته داری	آلوده قبات و ردایت
درویش گزای بی مروت	ای آنکه جهنم است جای
با آنهمه افترا و بهتان	با آنهمه فتنه و سعایت

جز حبّ علی گناهشان چیست	اینست فساد عقل و رایت
هستی چو تو منکر ولایت	با آنهمه آیت و روایت
و انبوه غدیر خم معروف	و انجمله سفارش و وصایت
برگو که تفاوت تو از چیست	با ناصبیان بی عنایت
استاد سخن و روان نظامی	بشنو چه سروده از برایت

حاسد ز قبول این روائی

افتاده بکار ژاژ خائی

سحری که چنین حلال باشد منکر شدنش و بال باشد

گنجی که چنین حصار دارد

نقاب و را چه کار دارد

دریای محیط را که پاك است از آب دهان سگ چه باك است

بند چهارم

ابلیس که رانده و لعین است	در راه ضلال در کمین است
در گمراهی بزرق و تدلیس	هر روز بچهره‌ای نوین است
که جعفر کی دروغ‌گوی است	هر چند ز نسل طاهرین است
که سید موصلی و گه باب	با دین بره معاندین است
گاهی بلباس شیخ گمراه	اعمی و مقیم کاظمین است
در کسوت کسروی است يك روز	دجّال صفت بصد ظنین است
که یار هر آنکه دشمن دین	که ناصر هر چه مشرکین است
یا یابوی پرقه‌ای است کامروز	کارش جفتك بمومنین است

آهنك ضلال اینچنین است	الفصه بهر زمان ز ابلیس
تا نامه بدست ابن لعین است	تا خامه بدست آن فضول است
وین جامعه پرغناد و کین است	آئین برادری است متروک
البته وی از مخالفین است	بندار مدار کاوزشیعه است
نه عالم دین نه اهل دین است	نه عقل بود و نه فرهنگ
هم دشمن اولیاست اینست	آنکس که با نبیاست دشمن
آنجمله به وهن متقیین است	بنوشته چو (درس از ولایت)
اودشمن بوالفضول (دین) است	او خصم شعور و فهم (عقل) است
بر چهره‌ی دین کشیده این است	آنکس از کذب و ریب (برقع)
ور شیعه بود چرا چنین است؟	سید ا ^(۱) اگر است ناخلف چون
چون ناصبیان به بغض و کین است	او شیعه‌ی مرتضی علی را
او دشمن ختم مرسلین است	هر خصم علی و دوستانش
او خصم امیر مؤمنین است	هر کس که بشعیان بتازد
مسلم نبود ز منکرین است	هر منکر آیت ولایت
زین هرزه گیاه‌ها غمین است	گلزار شریعت ای برادر
درمان و علاج او وجین است	تا خرّم و بارور بگردد
کا و خاتم نظم را نگین است	استاد نظامی خردمند

(۱) بعمر خویش ندیدم من اینچنین علوی

که رشوه میخورد و ضد دین همی تازد

بروز حشر همی ترسم از رسول خدای

که از شفاعت ایشان بما نپردازد - سعدی

بنگر که به سفلگان بی دین بیغام شریفش اینچنین است

« این بی نمکان که نان خوراندند »

« و ز سفره‌ی دین جهان خوراندند »

« بینند هنر هنر ندانند »

« جز بد ره خوبتر ندانند »

« گر با بصر است بی بصر باد »

« و ر کور شده است کورتر باد »

☆ ☆ ☆

آن کلوخ انداز را سنگی دگر
این زمان آمد بآهنگی دگر
تا شکافد قلب آن رذل دنی
شعر میگوییم ببانگ مثنوی :

بآهنگ مثنوی

گفته ز ندیقی علیه عقل و دین	ناسزا نامه‌ای بنام (عقل و دین)
نیست راه عقل و دین ایدوست این	نام هتاک‌ی نهاده عقل و دین
آدم معقول را این کی سزااست	حرف منطق غیر فحش و ناسزااست
خود دلیل ضعف باشد این بدان	فحش دادن در بیان و در بنان
تهمت و بهتان دروغ و افترا	شاعران را ذم و فحش و ناسزا
چون محبت‌اند کی باشد روا	ذم درویشان و فحش و ناروا
گر بخوانی قصه‌های پیش را	آنچه گفتی افترا درویش را
داده اندی بر سر بازارها	بر محبتان علی آزارها
آتشی وان کشته‌ها را سوختن	کشتن و از کین خلق افروختن
رنج‌ها دادند زین منوال‌ها	دشمنان خاندان صد سالها
سالها تزویر کردند آن گروه	شیعه را تکفیر کردند آن گروه
شیعه را مسلم ندانند از یقین	تا کنون هم آن جفا کاران دین
شیعیان خاندان را از عناد	رافضی خوانند از بهر فساد

فاسق و بد عبث گذار و فاجرند	جمله بنوشتند کاینها کافرند
اندر انکار حقیقت متحد	جمله آن مفتیان مجتهد
فحش و تکفیر گروه مخلصین	این روش بوده ز شیطان لعین
یا زدن دم از نبی و از ولی	خود بده انصاف جز حب علی
پیروی از اولیا و واصفیا	غیر عشق و غیر اخلاص و صفا
نزد تو ای ناصبی دین تباه	چیست درویش علی را خود گناه
مرد مغرض دشمن دین خداست	مذهب مغرض ز دین ما جداست
راه و رسم او همه راه ولی است	هر که درویش است و دینش از علی است
قطب و پیرو مرشداو هم علی است	جز توسل داشتن بر قطب نیست
دستشان بر دامن آن شاه بد	خود شریعت شان چراغ راه بد
شیعه را صوفیه‌ی مردود نیست	قطب او جز حجت موعود نیست
نیست جز حب علی او را گناه	در بر تو ناصبی دین تباه



مرو را از شیعیان نشناختن	نیست جایز تفرقه انداختن
بایدی بر داشتن گام و داد	مسلمین امروز بهر اتحاد
در کتاب مستطاب مثنوی	و چه خوش گفت آن حکیم مولوی
ابغض الاشیاء عندی الطلاق	(تا توانی پا منه اندر فراق)
خادم دینند هریکشان بجد	عالم و عارف و حکیم و مجتهد
تا رشاد خلق را تأمین کنند	هر یکی کاری برای دین کنند
هر یکی شان بهر کاری لازمند	کاخ دین را کار دانان خادمند
هر یکی در جای خود نیکوستند	خط و خال و چشم و هم ابروستند

لا تفرق را بخوان ای فتنه جو دم مزن از فرق ای ابلیس خو
ای دو صد لعنت به تفتین و ریا و آنکه خواهد مسلمین از هم جدا
هر که این تفریق را آغاز کرد راه پای اجنبی را باز کرد

☆☆☆

چون ولایت را تو منکر گشته‌ای در سی از ضد* ولا بنوشته‌ای
ای تو بی دین تر ز قوم ناصبی دین فروشی را نموده کلبی
این بود منظور آن بیگانگان که تو مأموری از آنان بی گمان
تا نماند آبرو اسلام را فحش دادی خاص را و عام را
ورنه این سمپاشی و تفریق چیست ؟ مایه تفریق جز بیگانه نیست
پول دادندت که هتاکی کنی پاکها را غرق نا پاکی کنی
شیعه چون از چهل و هابی شور بدتر از نصرانی و بابی شور
گر ولایت امتیاز شیعه نیست فرق شیعه و ناصبی بر گوبه چیست
گر نباشد انبیا را این ولا فرق چبود خلق را با انبیا
گر نباشد معجز و فیض و مدد تا اجابتها به حاجت‌ها رسد
برق و جذب و قدرت تسخیر دل نفخه‌ی روح القدس تأثیر دل
سلطه بر اشیا تصرف بر جهان تا گذارد حاجت حاجت وران
تا بداند رمز و اسرار وجود تا نماید برخلائق بذل وجود
بایدش بهره ز امدادات حق تا بود حجت میان ما خلق
تا که ان رشته‌ی هدایت را کشد بایدش زان روح ربانی مدد
اولیا باب الحوائج بوده‌اند جود مطلق زر* رایج بودند
بلکه هر کس دامن ایشان گرفت خوشه‌ی از خرمن ایشان گرفت

بحر جود و ملجأ حاجات شد
گر نباشد این مراتب را ولی
چشم حق بین تو چون کور است کور
گفته بودی يك گدا آمد تو را
یا ابا الفضل او بگفت و یا حسین
قصه‌ی در بوزه و سگ از قدیم
بارس کردی چون سگی اندر پیش
که بود این خانه‌ی (ابن الرضا ۱)
آن ابا الفضلی که بانگش می‌زی
نیست اینجا خاله‌شان در کربلاست
وانگهی تا آن مکان فرسنگ هاست
بشنو اینك از کتاب مثنوی
خود بنور آن شهبان مرآت شد
فرق تو چه با ابا الفضل علی ؟ (۱)
خود نه بینی فرق با آن بحر نور
با نیاز و عجز نزدیک سرا
بهر حاجت با دلی پر شور و شین
بوده بند از بخل و عادات ذمیم !
از دم شاپور تا شهر ریش ۱
نیست اینجا فضل و بخشش یا عطا
و آن حسینی که ندایش می‌کنی
قصه گشته شدنشان بر ملاست
گوششان کی بر چنین آهنگ هاست
تا بدانی رازهای معنوی :

از قیاست خنده آمد خلق را

که چو خود دیدی تو صاحب دلق را

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه آید در نوشتن شیر شیر

(۱) در اباطیل خود نگاشته که گدائی بدر خانه‌ام آمد ندا کرد یا
ابوالفضل و یا حسین و این ندا کار لغو و بیهوده است زیرا فاصله خانه من با
مکان حسین و ابوالفضل بعید و این نداها بآنان نمی‌رسد ! ! او را تو بیخ و مایوس
روانه کردم و باو گفتم این خانه‌ی . . . ابن الرضا است ! ! (نقل از کتاب
حقیقت ولایت که در جواب شبهات و درسی از ولایت ،) بقلم حجت الاسلام
آقای آقا شیخ محمد ناصر رشاد نوشته شده است .

جمله عالم زین سبب گمراه شد
 کم کسی را بدال حق آگاه شد
 همسری با انبیا بر داشتند
 اولیا را همچو خود پنداشتند
 این ندانستند ایشان از عمی
 هست فرقی در میان بی منتها
 گفته اینک ما بشر و ایشان بشر
 ما و ایشان بسته‌ی خوابیم و خور
 هردوگون زنبور خوردند از محل
 لیک شد زان نیش و زان دیگر عسل
 هردوگون آهو گیا خوردند و آب
 زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب
 صد هزاران اینچنین اشباه بین
 فرقشان هفتاد ساله راه بین
 بگذرم از ذکر فیض اولیا مدّعا را عالمی باشد گوا
 چون ولایت را عدو و منکری پس بآئین محمد ﷺ کافری
 معنی دین را نفهمیدی تمام چون بهائم فهم و درک فیض عام
 لاجرم خوانم برایت مثنوی تا که غرق شرمساریها شوی
 (زان علی فرمود نقل جاهلان
 بر مزابل همچو سبزه است ایفلان)

(بر چنان سبزه هر آنکو بر نشست

بر نجاست بیشکی بنشسته است)

(بایدش خود را بشستن از حدث

تا نماز فرض او نبود عبت)

☆ ☆ ☆

گفته‌های تو حدث در مزبل است	جمله اشکال و قیاس اول است
آنچه ابلیسان بجنک انبیا	یا ستمزه بر علیه اولیا
کرده اند آنجمله در گفتار تو است	و آنهمه کردار نا هنجار تو است
لیک در انجام فتح انبیا	جاء نصر الله را باشد گوا
جمله ابلیسان نبردند از جهان	غیر بد نامی و لعنت این بدان
الغرض ای بوالفضول دین تباه	گفتمت اینها خدا باشد گواه
هر که از راه ولایت رفته است	او ز راه نص و آیت رفته است
باز گویم از کتاب مثنوی	گر تو را از عقل باشد یکجوی

آن خداوندان که ره طی کرده اند

گوش و بانگ سگان کی کرده اند

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر فطرت خود می تند

ای تو او باش و فرومایه و دله	بی جهت از شیعیان منما کله
بوالفضولی چون کلوخ انداز باشد	سنگ را پاداش او آغاز شد
هم جواب از مثنوی باردگر	گویمت تا حالت گردد بتر

☆ ☆ ☆

این جواب آنکس آمد کاین بگفت

کہ نبودستش دلی با نور جفت

عنکبوت از طبع عنقا داشتی

از لعابی خیمہ کی افراستی

نا ریان خون فتنہ برپا میکنند (نوریان) شان سخت رسوا میکنند

گفته این دندان شکن شعروییان کلب درگاہ ولایت (نوریان)

خادم درگاہ میر حق بیان

احقر الفانی حسین نوریان



ملاحظه

چون لازم بود گفتار مستدل و مستندی
به تناسب گنجایش این رساله مختصر نیز
برای روشن شدن اذهان مؤید آن باشد لذا
از محضر یکی از علماء اعلام و مدرسین
حوزه علمیه قم کثر الله امثالهم درخواست
شده شرحی مرقوم فرموده‌اند که از نظر
خوانندگان و محققین میگذرد.

مطالب زیر

از محضر یکی از علماء و مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم استفاده شده است .

گر دلیلت باید از آن رخ متاب

بسمه تعالی :

نویسنده‌ی کتاب (درسی ارولایت) که درس‌هایی از عبرت و تجربت بخوانندگان خود داده که بدانند هنوز هم برای مقاصد دنیائی و اغوای خلق و فریب و ربا تشبث به چگونه نا هنجاریها و تدلیس‌ها میشود و آگاه شوند که هنوز هم هستند کسانی که قرآن را بر سرنی میکنند و از کلام حق باراده‌ی باطل قصد گمراهی خلق خدا را دارند .

از سراسر عبارات و کلمات این کتاب و سایر کتبی که این شخص نوشته از ضعف الفاظ و ضعف استدلال و ضعف معانی بخوبی پیداست که نویسنده از مستضعفین است و پایه‌های اولیه درس ادبی را ندیده و بمبانی اولیه دین آشنا نیست و بهیچوجه از اصطلاحات علمی و رموز استنباطی و فقهی و طرق مختلفی که برای بدست آوردن معانی آیات قرآن و احادیث در جوامع مختلف علمی از قرون اولیه‌ی اسلام تا امروز در میان علماء معمول و جاری بوده بکلی عاری و بی‌خبر است و خوب پیداست که تنها بسطوح

و الفاظ و ظواهر بعضی از اصطلاحات آشنائی سطحی دارد و فاقد قدرت درایت است و بوئی از قدسیّت که بروز و ظهوران در ضمیر صافی و قلب بی عرض و بی شائبه است و راهی از عالم صورت بمعنی نبرده بعبارت دیگر از مجموعه مندرجات کتابش نیک پیدا است که معنی دین را نفهمیده و چنانکه در طی این مختصر ایضاح خواهد گشت بخوبی معلوم است که قصدش مغلطه و سفسطه و ایجاد شبهه و خدشه در ایمان مردم و برافروختن شعله نفاق و جنگ و نزاع داخلی و دسته بندی و کارهائی است که امروز زیان بسیار برای جامعه‌ی مسلمین دارد اینک بعون الله تعالی بیک يك شبهات و سوسه انگیز و فتنه آمیز او پاسخ داده شود :

در اول این کتاب چهل آیه از قرآن مجید را بتوهم و پندار باطل خویش دلیل بر نفی ولایت تکوینی پیغمبر و امام (علیه السلام) آورده که هیچ کدام از این آیات کمتر تناسبی با ادعای باطل و اندیشه منحرف او ندارد سهل است مثبت و برهان قاطع مقام ولایت تکوینی هم خواهد بود .

در صفحه ۸ می نویسد آیه شریفه : **النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم**^(۱) دلیل بر ولایت تشریعی پیغمبر بر مردم است نه تکوین ، برهان بر این مدعا را اینطور آورده که اگر مقصود ولایت تکوینی بود باید گفته میشد : **النبي اولى بالسموات والارضين** !! .

هر شخص که از ذوق و سواد بهره دارد باین اشکال می خندد آیا هیچ بی سواد این عبارت را می نویسد ؟

بعد می نویسد : چون فقط فرموده پیغمبر بر (جان) های مردم

اولویت دارد پس ولایت تشریعی است نه تکوینی ! باید گفت آقائی که خودت خودت را علامه ! انگاشته‌ای ؟ خور این آیه صریح در ولایت تکوینی است زیرا میفرماید رسول خدا ﷺ بمردم اولی از خودشان است مقصود آن است که آن ولایتی که مردم بر جان و روان خود دارند مادون ولایت رسول است و رسول بر جان و تن آنها از خودشان بیشتر ولایت دارد .

در اینجا باستنباطات فلسفی و عرفانی و معانی و سیمای همین آیه شریفه (که صریحاً تصرف و تسلط و حکمفرمائی بر انفس و ارواح بنی آدم یعنی اعظم ودیعه الهی در وجود اشرف موجودات است و امواج کرمانا امواج کوه پیکر معانی که در دریای همین يك آیه در این زمینه وجود دارد) و سلطنت بر آفاق و موجودات را بطریق اولی بر شخصیت شخیص پیغمبر ثابت میکند . کاری ندارم و وارد آن گونه مطالب نمیشوم و چون نویسنده کتاب (درسی از ولایت) را از این معانی عاری و عامی میدانم ناچار بزبان کودکی و به سطح فهم نویسنده مزبور بازگشته می‌پرسم :

آیا ولایت انسان بر جان و تن خود (یعنی سلطنت بر تمام وجود) خود تشریعی است تا تکوینی ؟ با البداهه باید گفت انسان که همت و اراده‌اش بر تن و جان خود تا بدانجاست که با اعضا و جوارح و بدن و همچنین با فکر و اندیشه و تصمیم خود هر کار بخواهد در حیطه‌ی وجود خود میکند و این تسلط و تصرف من جمیع جهات است و لذا تکوینی است و آن کس که بر این تسلط و تصرف قدرت فائقه دارد و محیط است یعنی به تصریح آیه شریفه اولی وار حج است نفس قدسی رسول خداست و این

تعریف ولایت است بنحو اطلاق که شامل تکوینی و تشریعی است .
 و از طرفی دلیل بر اینکه در اینجا ولایت تشریعی (یعنی آنچه‌آنکه
 در محدوده‌ی ذهن نویسنده‌ی کتاب مزبور ظاهر شده) مطرح نمی‌باشد
 و محل نظر نیست اینک: باید گفت انسان (مؤمنین) بوجود خود تسلط
 تشریعی ندارند و در این باب تابع ولایت تشریعی نبی می‌باشند زیرا بفرض
 مطرح بودن ولایت تشریعی (که مورد نظر نویسنده‌ی مزبور است) هر
 کس نمون بالله باید بتواند برای خود راهی و شریعتی اختیار کند و حلال
 و حرامی وضع کند و عملی را بر خود حرام یا واجب نماید و حال آنکه
 چنین امری خلاف عقل سلیم است زیرا همه میدانیم شارع و مقنن فقط
 ذات باری تعالی است و بس . جز اینکه بگوئیم نویسنده‌ی کتاب مزبور
 (ولایت تشریعی) را که تنها مستبط فکر است و از آن فراتر بجیزی
 معتقد نیست اعمیم داده و خود را نیز واجد آن میدانند و بهمین جهت بموجب
 آنچه در طی کتب خود نوشته برای خود شریعت و راه دیگر (غیر از شاهراه
 اسلام) اتخاذ کرده ! ولی مؤمنین از این کار ابا داشته و معتقدند که
 ولایت تشریعی خاص خدا است .

و ربك یخلق ما یشاء و یرتار ما کان لهم الخیره .

و پس از خدا فقط پیغمبر و امام ولایت تشریعی دارند نه مردم .
 و نیز از مقدمه این بحث بخوبی پیدا است که اگر در این آیه ولایت
 تشریعی مطرح بود لازمه‌اش این بود که بدو ولایت تشریعی مردم را
 بر خودشان قبول داشته باشد آنگاه بخواهد ولایت تشریعی پیغمبر را در

آیه شریفه با ولایت با ذکر (اولی) و بقاعده‌ی افعال تفضیل فرع وجود ماده‌ی الفعل از طرف مفضول است - بیان کند .

توضیح اینکه اگر بگوئیم زید اعلم از عمرو است بایستی عالم بودن عمرو را بدو معرف باشیم و اگر عمرو جاهل بحت باشد ذکر این تفضیل لغو و غلط خواهد بود و لذا مردم که برخود ولایت تشریعی ندارند و نباید هم داشته باشند این معنی که پیغمبر بر مردم ولایت تشریعی بیشتر است بدیهی البطلان است . و ناچار تنها يك راه باقی است و آن قبول این حقیقت است که ولایت در اینجا بمعنی تصرف و تسلط و احاطه و قدرت همه جانبه‌ای است که هر انسان سالم بر جهان وجود خود دارد و عبارت دیگر این نوع ولایت یعنی تسلط و تصرف که انسان بر نفس خود دارد در معرض موازنه‌ی منطقی است که بنص "آیه شریفه مادون و سایه نشین و محکوم و تحت الشعاع ولایت تکوینی رسول ﷺ قرار گرفته است .

و از طرفی دلیل بر ولایت تشریعی پیغمبر و امام بر مردم را اگر کسی بخواهد گوئیم از آن جمله در قرآن آیه‌ی انما و لیکم الله ... الخ^(۱) است که ولایت مطلقه خدا و رسول و امام را بر مردم بیان و اثبات میکند و معنای ولایت مطلقه آن است که هم تکوینی و هم تشریعی است و مقید و محدود یکی از این دو نمی‌باشد و این معنی محتاج بشرح و بسط کافی و وافیه است که تفصیلاً در کتاب نفیس (امراء هستی) تألیف یکی

(۱) انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و

علماء بزرگوار و صدیق معاصر بیان شده و طالبین بهتر آن است بآن کتاب جامع مراجعه نمایند . در اینجا این پرسش پیش میاید که : آیا خود مردم ولایت تشریعی بر مال و هستی خود ندارند ؟ که آن را بفروشد و ببخشند یا انواع تصرفات کنند ؟ میگوئیم اولاً آیه مزبور کلمه اموالهم را ندارد فقط در حدیث با قاعدهی اصطیادی از حدیث است که : الناس مسلطون علی اموالهم . پس آیهی مزبور تنها در خصوص ولایت بر نفوس یعنی جان و تن مردم است نه اموال مردم .

ثانیاً ولایتی که مردم بدلیل خارجی بر اموال خود دارند ولایت شارع است نه ولایت خودشان یعنی ولایت تبعی است نه ذاتی بدین توضیح که در تصرف اموال خود نیز تابع قانون شریعت بوده فی المثل نمی توانند اموال خود را آتش بزنند و اسراف و از بین بردن آن حرام است و در راه حرام نمی توان آنرا بکار برد که قرآن میفرماید :

و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین .

و اگر مردم بر اموال خود ولایت تشریعی مستقل میداشتند بایستی بتوانند در قبال شارع قانونی برای اموال خودشان وضع کنند که چه بسا مغایر با قانون شارع باشد ! در حالی که میدانیم مطاوع شریعت چنین قدرتی ندارد و از نظام شریعت برکنار و منحرف نتواند شد . پس ولایت در آیهی مزبور صرفاً و منحصرأ ولایت تکوینی است و این مغلطه کار بی اطلاع در اولین سخن جهل خود را آشکار داشته یا چنین انگاشته که

مردم و مراجع تحقیق و محافل علمی همه بخواب رفته‌اند و میدان برای القاء این شبهات خالی است! هر بیشه گمان مهر که خالی است!

۲ - در صفحه‌ی ۱۴ نوشته‌اند .

قل اغیر الله اتخذ ولیاً فاطر السموات و الارض ... الخ (۱)

دلالت دارد بر اینکه کسی غیر از خدا ولایت تکوینی ندارد!

باین بی‌خبر از حقایق قرآن فعلاً بطور اختصار سه پاسخ می‌دهیم که فی‌الواقع خطاب به اولوا الالباب است:

اولاً کلمه تکوینی را از کجای آیه آوردی و اگر بنا بظاهراین آیه باشد سلب هر دو نوع ولایت چه تکوینی و چه تشریعی را از غیر خدا کرده، هر دو مقام را صریحاً و صرفاً بخدا اختصاص داده است پس برای اثبات ولایت تشریعی پیغمبر و امام چه خواهی کرد؟ اگر ولایت تشریعی آنها در اخبار و روایات است گوئیم تو خود در صفحه سوم هدین کتاب نوشته‌ای:

« هر حدیث و روایتی که با قرآن موافق نبود زخرف است و باید آنرا تکذیب کرد »

« و دور انداخت !! »

و اگر میگوئی در آیات دیگر است آن آیات با این آیه معارض میشوند و رفع تعارض را چگونه خواهی کرد یقیناً در بن بست چهل قرار خواهی گرفت و راه حل را نمیدانی که چگونه از ظاهر آیات دست برداری و از چه راه الفاظ و معانی آیات قرآن و احادیث را با

هم الفت دهی ولی دانسته باش که حاجت بدست برداشتن از ظاهر آیه نیست طوری باید آیه را تفسیر کرد که اصلاً نوبت بتعارض نرسد . بدین معنی که گفت غیر الله یعنی کسیکه بنحو استقلال در برابر خدا بدون اذن و نصب خدا دعوی ولایت کند اما پیغمبر و امام با خدا غیر نیستند و تباین و تقابل ندارند آنها نماینده و مجری امر و آیادی و عوامل خداوند ولایت آنها همان ولایت انتصابی از جانب خدا و بامر خداست بعبارت دیگر در عرض شأن و مقام خدا و خدائی نیست بلکه در طول ولایت و فرمانروائی خدا و بستگی و تقوّم بولایت خدا دارد و بنابر همان مصلحتی است که در طریق هدایت خلق براه خدا است . (۱)

ثانیاً البته بر خود پیغمبر غیر از خدا کسی ولایت ندارد و ظاهر آیه در خصوص شخص پیغمبر و از زبان خود پیغمبر است نه دیگران و

(۱) شما هر کاری میکنید با اعضاء و ارکان بدنی میکنید دست و پا و زبان و غیره غیر و جود شما نیست چنانکه فی المثل نمی توان گفت من نزد دست زد من ندیدم چشم دید و دست و چشم غیر از من است حال آنکه دست می تواند بگوید من نزد صاحبم زد که مسبب و اقوی است و بهمین جهت ائمه گاهی فرموده اند ما نمیکنیم خدا می کند ولی خدا نمیکوید این کار را من نکردم بلکه ایادی من فلان کار را کرد و هم چنین است نسبت هر فرماندهی با فرمان بردار که فرمانده نمیکوید این کار را من نکردم زیرا امر او منشأ اصلی بوده ولی فرمان بردار اگر بگوید این کار را من نکردم باعتبار اثبات منشأ اصلی یعنی فرمانده است و اگر هم بگوید من کردم درست است .

ولایت رسول خدا ولایت کلیه‌ی مطلقه‌ی الهیه بوده دیگر معقول نیست که مثلاً علی علیه السلام یا سایر ائمه بر او ولایت داشته باشند ولی^۱ بر اوفقط خداست حتی در حدیث است که قبض روح آنحضرت را غیر خدا نتواند نمود پس منافات ندارد که بر پیغمبر جز خدا ولایت نداشته اما نفس قدسی پیغمبر بر همه ممکنات ولایت داشته باشد .

ثالثاً - بفرض آنکه تو با اینگونه تعبیرات یا بس بخواهی بسوی مقصد انحرافی که داری راهی باز کنی ! در مقابل آیه‌ی دیگر که تصریح در ولایت تکوینی و تشریعی هر دو است مقاومت نخواهی کرد . و ظاهر را بحکم قوائد علمی حمل بر نص^۲ باید کرد و در نتیجه بایستی قائل به ولایت تکوینی و تشریعی پیغمبر و امام شد .

و آن آیه شریفه‌ی : **انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا**

الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون (۱) میباشد زیرا در این آیه شریفه میفرماید فقط و فقط ولی شما خدا و پیغمبر و علی علیه السلام است . و پرواضح است که ولایت خدا و ولایت مطلقه و تامه بر موجودات است یعنی قید و حائل و استثنا و حدی ندارد و این اطلاق بقول اصولیین مقتضی آن است که هم تکوینی باشد هم تشریعی . پس باید ولایت پیغمبر و امام هم (که در آیه شریفه بدنبال ولایت خدا ذکر شده) مطلقه و تامه باشد نه مقید ، و عام باشد نه خاص و گرنه دو محذور دارد : یکی انتفاء

(۱) این است و جز این نیست ولی شما خداست و پیغمبرش و کسانی که

ایمان آوردند انا انکه بر پای دارند نماز و انفاق میکنند در راه خداوند در حالی که در رکوعند آیه ۵۵ سوره مائده،

سیاق و دیگری استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی که تشریح آن موکول بکتاب اصول بوده و متأسفانه این آقای نویسنده که در طی این چند کتاب که نوشته همه علوم؛ خود را ظاهر ساخته پیداست که از آن علوم اصولاً و از آن اصول عموماً و بطور کلی عاری و بری است و شرح مفصل این استدلال و استنباط ولایت مطلقه پیغمبر و امام از آیهی (انما ولیکم الله) در کتاب (امراء هستی) سابق الذکر میباشد اینک برای اینکه این آقای علامه! بتواند بفهمد مثلی ساده تر! میزنیم و میگوئیم: آیا صحیح است که شما بگوئید رأیت زیداً و کن اسود زید را دیدم در حالی که سیاه بود و مقصود شما از این کلام سیاهی چشمش باشد؟ یا بگوئید رأیت عمرواً کن ابیض و مقصود شما سفیدی دندان عمرو باشد؟ البته صحیح نیست زیرا از استعمال حقیقی خارج است و در این دو مثال تمام بدن زید بسیاهی و تمام بدن عمرو و سفیدی وصف شده تا استعمال لفظ سیاهی و سفیدی به تمام معنی باشد و جز این هم مقصود نبوده است والا آوردن لفظ کل و مطلق برای معنی جزء درست نیست اینک گوئیم: پس از آنکه رأیت خدا در این آیه مطلقه است اگر^۶ استعمال کلمات سیاه و سفید مذکور خواهد بود و این در شأن فصاحت اعجازی قرآن و کلام حکیم علی الاطلاق نیست. پس ولایت پیغمبر و اهل هم مانند همان ولایت خدا مطلقه و کلیه است یعنی هم تکوینی است و هم تشریعی. چنانکه محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی (معتبرین کتاب شیعه) از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: **و لا یتما ولایت الله التی لم یبعث نبیاً قسط الا بها** یعنی

ولایت ما همان ولایت خدا است که تمام انبیا مأمور پذیرش آن بودند .
 ۳ - در صفحه ی ۱۰ می نویسد : قرآن خطاب به پیغمبر میفرماید :
ليس لك من الامر شيئي ... الخ .

یعنی ای پیغمبر هیچ امری در دست تو نیست . پس بنص این آیه
 ولایت تکوینی و سرپرستی امور خلق را نخواهد داشت !
 باید در پاسخ این شبهه گفت : اگر تو بقرآن اعتقاد داری و برای
 اغفال و ایجاد شبهه آن را بر سر نی نکرده ای ! توجه کن که : اگر در
 این آیه بظاهر نفی ولی امر بودن را از رسول خدا کرده سبب رفع شبهه
 و جواب گوئی و واقع گوئی نسبت به شبهاتی است که پیروان بعضی از
 مذاهب در باره ی پیشوایان خود کرده و آنان را نعوذ بالله دراصل الوهیت
 و خالقیت مداخله داده و بالاصاله و بالذات منشأ اثر خوانده اند ! و
 حال آنکه این بدیهی است که طبق مبانی اسلام و مدعای این پیغمبر منشأ
 اصلی خلقت و تصرف و تسلط و ولایت ذات یکتا است و پیغمبر بالاصاله و
 بالذات ... مانند سایر بندگان هیچ کاره است و اگر سمتی دارد بتصریح سایر
 آیات و ادله یعنی بعرض ... است خدای تعالی بوده است .
 چنانکه در آیه ی دیگر صریحا امام را ...
 و میفرماید :

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم ..
الخ و اولی الامر به تشخیص و اعتقاد شیعه که ترین داعیه ی انتساب
 (۱) ای آنانکه ایمان آوردید فرمان برید خدا و رسول را و اولیاء
 امر از شما . . . الخ نساء ۵۹

بآن جماعت را داری !

دوازده امام علیهم السلام اند پس این دو آیه با هم معارض باشند . بعید نیست روح شك و ضد ولایت تو چنین انگارد که این آیه را اهل غلو! داخل در قرآن کرده اند ! ۱۹ تا توحید مردم را خراب کنند وائمه را در خدائی شرکت دهند !!! و شاید اگر جرئت میداشتی این مفاهیم را آشکار بیان میکردی و میگفتی باید اولی الامر را از قرآن حذف نمود ! زیرا كفر و شرك و زندقه والحاد است که کسی امام را ولی و سرپرست امور جهان بداند ! و این خلاصه‌ی رای پیروان ابن تیمیه و وهابیان است ! بنا بر این چه خواهی کرد آیا يك آیه را در گوش و آیات دیگر را فراموش میکنی ؟ و نمیدانی که در اینگونه موارد یعنی جمع این دو آیه و نظایر آن چه باید کرد که تضاد و تعارض نباشد (و یقیناً نیست) آری فهمیدن قرآن کار هر کس که مقدمات عربی و سطوح اصطلاحات را خوانده و اندکی آشنا است نمی باشد و با قرآن خواندن بر سر مزارهای قم این ملکه حاصل نمیشود . اینگونه علم آموزیها که به نیت ایجاد شبهه در خود و دیگران و اعمال غرور است از قبیل تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم را ناکس را بدست . است و چراغی است که احتمال باقی است خود دارند که کالای گزیده را بگیرند و ببرند . و حتی این میشود سوء استفاده کرده برای راه یابی بسبب هائی که اینک در این مقاله برای صاحبان اصطلاح و هوشمندان و حقیقت پژوهان و بمطوّر ناچار عامه در رد شبهات وارده در کتاب (درسی از ولایت) ناچار بیان میشود : خداوند

بهدایت خود خلق را از اغواء و اضلال اینگونه نویسنده‌ها محفوظ بدارد.

☆☆☆

باید دانست که هرچیز ممکن است در مقام تعریف در عین حال که دارای حالتی و صفتی است فاقد آن نیز باشد در اینصورت نفی و اثبات و سلب و ایجاب هر دو می‌تواند بر یک موضوع وارد شود .

مثلاً می‌توان گفت : مردم فقیرند و نیز می‌توان گفت همه غنی هستند یعنی با لذات فقیر و بالعرض غنی میباشند چنانکه در یک آیه قرآن :

يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله (۱)

مردم شما جملگی در پیشگاه خداوند فقیر و نیازمندید یا :
والله الغنى وانتم الفقرا که همین مضمون است و در آیه دیگر:

كى لا يكون دولة بين الاغنياء منكم (۲) .

باید دولت فقط در میان اغنیاء متمرکز شود تا فرماید فمن كان غنياً فليستغفف هر کس بی نیاز بود و قیم صغار شد خوب است از مال صغیر بعنوان حق القیمومه چیزی بر ندارد . این دو نوع آیه بحسب ظاهر یکی از بندگان سلب ثروت و مال و توانائی و آن دیگری آنان را بی نیاز میخواند . و نیز واضح است که هر کس بالفعل فقیر و نیازمند و بالقوه غنی است بدیمعنی که اگر همان فقیر نیروهای مختلف خود را بکار می‌تواند ثروت و مال بدست بیاورد و یا بدو جاهل^۱ات از نظر ماهیت و

و بدین ترتیب می‌باشد:

_____ (۱) ای مردم شما باید نیازمندان بخدا . . . الخ فاطر ۱۵

(۲) تا نباشد دستخوشی میان توانگران شما حشر ۷

ذاتشان لاشئی محض و فقیر و ناتوان و جاهلند و بالعرض همان موجود غنی و قادر و عالم میباشد .

« الممكن من جهة ذاته ان يكون ليس و من جهة علته ان يكون ايس »

پس نفی و اثبات اعتباری است و منوط بحیثیت است :

لو لا الحیثیة لبطلت الحکمة اگر حیثیت برداشته شود باب علوم و حکمت بسته خواهد شد مردم از یک حیث غنی و از حیث دیگر فقیرند . در موارد دیگر یکجا می فرماید : مردم هیچکدام زارع نیستند زارع فقط خداست (انتم تزرعونہ ام نحن الزارعون) که در این آیه نفی صنعت و صفت زراعت از خلق شده اما در آیه دیگر مردم را زارع دانسته و فرماید تعجب الزرع . رشد و نمو درختها و کشتها زارع را بتعجب و شگفت و میدارد آیا این دو آیه را باید معارض دانست ؟ در اینجا نیز موضوع اعتباری و عارضی است .

یا در جای دیگر فرماید هیچکس غیر از خدایتعالی خالق نیست (هل من خالق غیر الله ؟) آیا غیر از خدا کسی است و در آیه دیگر نسبت خالقیت را بسایرین داده و می فرماید : قتبارك الله احسن الخالقین منزله و مبارك است خدائیكه نيكوتر از همه خالقین است یعنی بهتر از همه ی آفرینندگان ! میافزینند . و فرماید :

انی اخلق لكم من الطين لهيئة الطير عیسی گفت من از گل بصورت مرغ حیوانی خلق میکنم . و بالجمله پر واضح است اینگونه آیات که با اعتباری نفی و باعتباری اثبات است تراحم و تعارضی ندارند . آیه اول

خلقت ذاتی و استقلالی (از مرحله عدم محض بمرحله وجود وهستی) را خاص خلاق عالم و در آیات بعدی برخی از بندگان را خالق می‌شمارد (خالقیت تعلیلی و وسطی و عرضی) که اتکاء بخالقیت حقیقی و اصلی دارد و قائم بخدا و اذن و اجازه‌ی او تعالی می‌تواند باشد مانند اکتشافات و اختراعات و صنایع بشری که جملگی متکی بخلقت اصلی یعنی ایجاد ملکه‌ی عقل و درایت و قوای متفکره در بنی آدم و عوامل فکری و عناصر و غیره بوده است و نیز قابل توجه است که در بعضی از آیات فرماید : پیغمبر علم غیب ندارد و جای دیگر گوید اینها که بتو وحی میکنم همه علم غیب است .

چنانکه فرماید : «لَوْ كُنْتَ اعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ» اگر من که پیغمبرم علم غیب میداشتم بسیاری از اموال را جمع میکردم و در آیه‌ی دیگر فرماید : « ذَالِكَ مِنْ اَبْنَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ » اینها همه از چیزهای غیبی است که بتو وحی میکنم و معنی و راه حل این اختلافات این است که ﷺ از پیش خود و با لذات و بطور استقلال (چنانکه دعوی بعضی گمراهان و غالیان و غافلان درباره‌ی پیشوایانشان است) علم غیب و بی‌نیازی از حق ندارد و در همه حال وجودش، معجزش، خارق‌عاداتش، علمش، علم غیبش، تأثیر کلامش، ولایتش؛ تصرفش بر جهان وجود و همه‌ی امتیازات و اعتباراتش من جانب الله و باذن و خواست حق است .

اگر از او سلب شده بمعنی همین بوده که این اعتبارات بالذات نیست و گرنه آنچه مشهود بوده و اسناد و روایات متقن همه‌ی فرق اسلام مشعر بر آن و مدرک آن است آن بزرگوار و وصی و فرزندان او که

اولیاء خدایند بنحو ارتباط و تقوم بحق جامع جمیع علوم غیبیه بوده و هزاران مرتبه خود و فرزندان معصومش از مغیبات خبر داده اند تا آنجا که اغلب اوضاع جهان کنونی را اطلاع داده اند و نیز صدها بروزات و خوارق از آن نفوس قدسیه صلوٰۃ الله علیهم اجمعین مشاهده شده است ولی باخضوع و عبودیت همچون ملئکه زبان حالشان به پیشگاه ربّوبی این بود **سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا** خدایا تو منزهی که کسی بتواند بدون تعلیم و فیض از تو چیزی آگاه باشد ما علم نداریم مگر آنچه که تو بما تعلیم دهی **انک انت علام الغیوب** توئی که بالذات مستحق نام علام الغیوب میباشی . . .

بنابر این توضیحات این نفیها و اباها بمعنی آن است که این ولایت یعنی این احاطه و تسلط بر امور و تصرف بر عوامل و مجاری هستی برای پیغمبر و امام **وَاللّٰهُ سَمیعٌ عَلِیمٌ** بالذات و تعون بالله بمعنی اشتراک در الوهیت (همانطور که بیان غالیان و مشرکین است چنانکه نصاری و ملل گمراه دیگر در باره ی انبیایشان و بصورت اقا نیم ثلاثه و غیره در عرض یکدیگر توهم کرده اند) نیست بلکه این ولایت و سلطنت فائقه الهیته عطیّه و سوّهبت خداداد است و متکی بصرف اراده ی سنّیه ی باری تعالی میباشد بعبارت واضحتر اصالة و ذاتاً از آن خدای یکتاست .

اینهمه آوازه ها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

و هیچکس را در آن حقی و شرکته ی سهمی نمی باشد و در آیات دیگر آنرا بوجهی که بیان داشتیم اثبات فرموده است .
و بنابر این نقطه ی اشتباه و زاویه انحرافی آنان که در این موارد

مشتبه شده گروهی بسوی غلو* و انحراف رفته‌اند و همچنین گروهی که متقابلاً* (مانند صاحب کتاب درسی از ولات) خواسته‌اند مردم را با اشتباه و اغلو طه بکشند و انکار علو* و عظمت و وسعت مفهوم ولایت کنند همین جا است که طبق توضیحات ما : این ولایت با همه‌ی عظمت و وسعت و علو* معنی زیر نشین علم توحید و مادون مقام خلافت و ربوبی ذات پروردگار است . و با این توضیح که عقیده‌ی ولایتی ما را برضابطه قویم عقلی و اساس مستحکم استدلالی قرار میدهد جای تعارض و تعرض و مجالی برای مشتبهین غالی که اوصاف ولایت را تا لا یتنهاهی کشانیده و قدرت فائده و علت العلل را از خاطر برده‌اند ! و همچنین القاء کنندگان شبهات انکاری متقابل از گونه‌ی نویسندگان (کتاب درسی از ولایت) که راه انکار و اعراض از حقیقت پیموده و بشیوه‌ی دشمنان و معارضین : یعنی ناکسان ناکثین و فاسقان قاسطین و طاغیان مارقین بطغیان و عناد برخاسته : گفته اینک ما بشرویشان بشر ماوایشان بسته‌ی خوابیم و خور!؟ و قدر والا و بسط ید و ارتباط با قدرت لا یتنهاهی الهی را در باره‌شان انکار کردند باقی نخواهد ماند و خوانندگان این مختصر متوجه خواهند شد که منشاء اشتباهات کجا است .

و بنابراین بخوبی واضح گردید که احاطه‌ی کامل به قرآن و رموز و فنون استنباطی آن که اولاً بفیض رهبری راسخون فی العلم یعنی ابواب مدینه‌ی علم و صاحبان تصرف تکوینی و آشنایان برموز خلقت عَلَّامُ الْغُیُوبِ و بعداً قوالب و ضوابط فلسفه و منطق و علوم مختلفه دیگر و همچنین به عوامل معنوی از قبیل ضمیر صافی و حق بینی و طهارت روح و دوری از

شوائب و اعراض بستگی دارد و اگر کسی از این مراتب عاری باشد و با اوهام و افکار خود یا با شوائب و اغراض بخواهد وارد این معانی شود کارش بجنون ضلالت میرسد که کتاب (درسی از ولایت ۱) یا از گونه کتب کسروی را بنگارش در میآورد . و خود و دیگران را بجهالت و ضلالت میکشاند ۱۱

قرآن کتاب حکمت و حقایق و دریای پهناور معارف عالییهی الهیه است تمسک به آن کار همه کس نیست و بدون رهبری عترت که ملازم و رفیق لاینفک اوست و ضوابط معینه که نیز در منبع افاضات ولایتی عترت است معنی کردن آن درست نمی باشد .

و تنها باینکه کسی چند سال در قم بر سر مقابر قرآن میخوانده و از این راه ارتزاق مینموده قرآن شناس و قرآن فهم نتواند بود .

اینك نظر بآیهی اولی الامر چنین نتیجه میدهد که تو و ائمه واجد مقام ولایت کلیه بسیطه حقّه حقیقه الهیه هستید اما بنصب من وجعل من و اجازهی من و از جانب من حکمرانی و سرپرستی برآفرینش و جمیع ماسوی الله بکف با کفایت شما چهارده نور پاک سپرده شده است و عبارت دیگر کتاب الله عترت دو عامل مشروط و مرتبط بیکدیگرند مانند بسیاری از اجزا و عناصر ترکیبیهی موجودات که بدون یکدیگر تحقق و صورت پذیر و متشکل نام نیستند و دین خدا نیز عبارت از محصول و مولود کتاب الله و عترت است

که حدیث شریف نبوی (انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی و لم ینفترقا حتی یرد الحوض .) و احادیث متواتر دیگر همین این معنی میباشد و تفسیر قرآن بدون رعایت این اسلوب صحیح نیست . و بتائید این مراتب

فرموده‌اند: هر کس بدون توجه بافاضات و فرموده‌های ائمه علیهم‌السلام قرآن را تفسیر کند اگر صحیح هم باشد ما جور نخواهد بود و اگر راه باطل برود بدوزخ سرنگون خواهد شد (وسایل الشیعه کتاب قضاء).

و اعمال این روش منحصر بمسئله ولایت مورد بحث ما نیست و تمامی مسائل فقهی و دینی از اصول و فروع مدیون و مرهون سراج منیر و ولایت و وابسته بر همین دستور است چنانکه میدانیم در قرآن از همین نماز یومیه جز لفظ (اقیموا الصلوة) و حج و جهاد و طهارات و خمس و غیره نیز جز اجمالی نیست که توضیح و تشریح و تعلیم آن تبعیت از سنت و روش و دستور آن بزرگواران بوده است و همچنین اصول عقاید و ایمان با اصول مبدأ و معاد و غیره نیز بدین نهج است. و تاریخ چهارده قرن حیات اسلام و اینهمه بحور موّاج علوم دین کواه و شاهد است که تمامی آن معارف الهیه و علوم عالییه ایمانیه مقتبس از شبکات انوار ولایتی وجود مقدس اولیاء اثنا عشر علیهم‌السلام بوده و اگر کسی تاریخ همه آن علوم را بدیده‌ی تحقیق به بیند منتهی بآن ابواب مدینه علوم ربانی میشود و همه عالمان و فقیهان و سر سلسله‌گان و بزرگان و محققان و عارفان و متبعان بزرگ مذاهب مختلفه‌ی شیعه و سنتی و غیره شاگردان مکتب آنان بوده‌اند از آنان درك فیض کرده‌اند. و این حقیقت مقبول تام است که مولی امیرالمؤمنین از اول شب تا بصبح برای ابن عباس تفسیر باء بسم الله از سوره‌ی فاتحه را میگفت و میفرمود اگر بخوایم از تفسیر کلمه‌ی صمد تمام مسائل توحیدی را استنباط میکنیم و تمام قرآن را از سوره حمد استخراج میکنیم و در حدیث دیگری فرمود: اگر بخوایم چهل شتر از شرح و تفسیر بسم الله سنگین باد میسازم!

بنابر این قرآنی بدین عظمت و عمق و آنهمه حقایق و دقائق و رموز و بطون بوالفضولی بی مایه و کج سلیقه‌ای را کجا میرسد که الفاظ ظاهران را با تخیل و وهم باطل خود بسابقه اینک چند سال بر سر مزارهای قم قرآن خوان بوده معنی کند و باستناد آن معنای وهمی سنت‌ها و گفتارها و حدیث‌های معتبره را پایمال نماید و تصور تناقض با ظواهر قرآن کند؟! و از این اوهام و اغراض بیت عنکبوتی بسازد و آنرا سنگر کند و بسوی ریشه و بنیان اعتقادات مردم و اصول مسلمه دین و مذهب تیر و سنان بیفکند و خمپاره و آتش را بیندازد و باخبار سست یا اخباری که باندک توجیهی بشرحی که بیان داشتیم عدم تعارض آن با آیات و اخبار محرز و بلکه مؤید مدعای ماست بر علیه ما اقامه نماید.؟!

هر چند از نظر تحقیق آنچه او بعنوان آیه و حدیث و دلیل اقامه کرده چون بمظور گمراهی و سراد به الباطل بوده و القاء گمراهی و ضلالت است :

مصحف سالوس او باور مکن	خویش با اوهمسر وهم بر مکن
اندرون هر حدیث او شراست	صدهزاران فتنه در روی مضمراست
سوی حوضت آورد بهر وضو	وندر اندازد تو را در قعر جو
درست مانند حیلۀ عمر و عاص و تشبث بقرآن کردن معاویۀ یا مستندات و اقوال باطله‌ی خوارج و بالاخره همچون تیرهایی است که ابن سعد و حرمله در روز عاشورا بخرگاه ولایت و حریم امامت افکندند و اهل بیت رسول ﷺ را اماج قرار دادند تازه اگر در آنجا هدف حیات صوری و اجساد آن بزرگواران بود در اینجا مقام و منزلت و منصب روحانی و	

امتیازات و خصوصیات ملکوتی و محور مدعای آن اولیاء خدا را آماج قرار داده است .



امام که عصمت علمی و عملی او تثبیت ر تأیید شده (و در سراسر جهان اسلام قولی است که جملگی بر آنند) اگر یکجا بگوید : امر رزق و خلق و تدبیر و تصرف در امور بدست خدا است و بدست دیگری نیست يك حقیقت قاطع بیان شده و در آن هیچ شبهه نمی باشد .

و اگر جای دیگر بگوید : امر رزق و خلق و موت و حیات و عطای علم و جمال و کمال و اداره‌ی امور آسمان و زمین بدست من است و جمیع مقدرات و سرنوشت ما سوی الله بکف کفایت ما چهارده معصوم سپرده شده (که این معانی را بیش از چهار صد روایت متقن و دعاویارت معتبر تضمین کرده) نیز درست ر متقن است و هر يك را باعتبار و مناسبتی که بیان داشتیم باید قبول داشت و باور کرد .

آنگاه این آقا که در قطب انکار قرار گرفته ده دوازده خبر (که بوهام و متعارض با این مفاهیم است) می آورد و همچون معارضین نهر اوان (لاحکم الا الله) گویان باین تشبث دلخوش است و غافل است که این شبهات را گمراهان اولین هم بمیدان استدلال آورده و از سخنان سست و بی بنیان صف آرائی کرده و سرانجام در مقابل حقیقت منکوب شده اند و مبرهن شده که اکتفاء بهمین ظواهر امر و بدون توجه بمبانی دیگر بی نتیجه خواهد بود .

ظاهر صنعت بدیدی زو استاد اوستادی برگرفتی ؟ شاد شاد !
 ظاهرش دیدی سرش از تو نهان اوستا نا گشته بگشادی دکان
 ای بسا زرقاق کول بی وقوف ارزه مردان ندیده جز که صوف



اگر آن بزرگواران بگویند ما بیزاریم از کسانی که این مناصب
 را بما نسبت دهند مقصود آنست که ما بالاستقلال واجد این مراتب
 نمی باشیم :

واهب قسمت خداوند است و بس قسمت شاهی ندارد هیچکس

و از امام باطن و ظاهر محمد بن علی الباقر علیه السلام است که فرمود :

انا حالات مع الله هوفیها نحن و نحن فیها هو و مع ذالك
 هو هو و نحن نحن .

بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر که نهان است
 گهی بر طارم اعلان نشینیم گهی تا پشت پای خود نه بینیم
 که هر يك از این حالات و اوصاف باعتبار اصلی درست و معتبر
 است و آن بزرگواران هر جا که نفی این اوصاف از خود کردند منباب تمکین
 و تواضع و اعتراف بحقیقت مسلم توحید و قدرت لایزالی است .

در کتاب بصائر الدرجات « باب ولایت ائمه بر طیور و پرندگان »
 از ابی حمزه ثمالی نقل میکند که حجت چهارم فرمود : « ان الله في ذالك
 الوقت ارزاق العباد و علی ایدینا یجریها » خداوند هنگام سحر از راق
 بندگان را تقسیم میکند و اجرای این امر بدست ماست :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
یعنی ما از طرف خدا مأمور تقسیم روزی میان خلق خواهیم بود،
«سلطنت آفاقی» که اگر معنی این ارزاق و ارتزاق را مائذی معنویت
و هدایت و شفاعت و فیض روح قدسی هم تعبیر کنند باز هم مؤید مقصود
ماست و تسلط و اختیارات فائقه‌ی این ذوات مقدسه را میرساند «سلطنت
انفسی»، و چون عوامل معنوی اهم از عوالم مادی است این اوصاف را
بطریق اولی و اعم ثابت میدارد.



اینگونه منکرین ولایت اگر یکبار همین زیارت جامعه کبیر را
که کلام معصوم است و نویسنده کتاب (درسی از ولایت) یکی از فقرات
آنرا ضمن ادله‌ی خود آورده است. بشرط اینکه (برقع پندار و اوهام
از چهره‌ی حقیقت بردارند و آینه دلشان آلوده بغبار غرض نباشد ملاحظه
خواهند داشت که امام هادی علیه السلام میفرماید:

بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسك
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه . . . الخ

یعنی ای امامان بزرگوار فتح هر رحمت و فیض و مسدود شدن باب
هر خیر و برکات الهی بوسیله‌ی شما است و همین دو کلمه تمام فیوضات
الیهیه و منبع آن فیوضات را منحصرأ بدست پربرکت چهارده معصوم قرار
میدهد . . . و بوسیله شما باران نازل میشود و بوسیله شما خدا آسمان
را از سقوط حفظ میکند.

موضوع دیگر قابل توجه اینک: بسیاری از اوقات در جلسه‌ای که امام علیه السلام تکلم میفرمود دشمنان و منافقین و منکرین ولایت آنحضرت حضور داشته برخی از آنان همانند همین آقای نویسنده خیال میکردند ولایت تکوینی امام غلو و کفر است و احتمالاً از فرموده های امام بقصد تفتین و اغوای عوام سوء استفاده میشد و چه بسا بیان حقایق مستمسک دست خلفاء و امرای جور و دستگاه های دقیق جاسوسی آنان قرار میگرفته و لذا امام بحکمت و مصلحت تقیه بیانات میفرموده از آن جمله در کتاب بصائر الدرجات (که از مآخذ معتبره شیعه است) از محمد بن سدید نقل شده که گفت : امام صادق در حضور جماعتی فرمود : عجیب از مردمی است که تصور میکنند ما علم غیب داریم کنیز من خطائی کرده میخواهم او را تأدیب کنم خود را پنهان کرده هر چه میگردم او را نمی یابم (گاهی تا پشت پای خود نه بینم) پس از آنکه مجلس خلوت شد و اغیار و جواسیس خارج شدند عرض کردم آیا راستی شما علم غیب نمیدانید ؟ و فی المثل اطلاع ندارید کنیز کجاست ؟ امام فرمود آنکس که مختصری از کتاب ^(۱) را عالم بود « منظور آصف برخیا است که تخت بلقیس را بطرفه العین از کشور سبا نزد سلیمان آورد) علمش نسبت به علم جمیع کتاب مانند قطره ای است نسبت بدریای اخضر . عرض کردم علم بجمیع کتاب در نزد کیست ؟ فرمود بخدا سوگند آن علم در نزد هاست و ما بسبب

(۱) مقصود در اینجا کتاب الله تکوینی است که مشتمل و واجد اسرار

و رموز خلقت و احکام بر ما سوی الله میباشد و این تصرف و احاطه میراث و گنجیهی آل محمد (ص) است .

آن علم بما کان و ما یکون دانا و آگاه بوده و نقطه‌ای از عالم و جود از نظر ما غایب نیست یعنی انکلام را بخاطر تقیه و مصلحت گفتم :
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري
و اخباری که این آقای علامه ! بر عدم ولایت تکوینی امام آورده
همه از این گونه و نقل از چننه مخالفین بوده است و حقایق حال در پرده‌ی
استتار مصلحت قرار داشته است !

۵ - در صفحه ۱۷ و صفحات دیگر این کتاب کار تجرّی را بالا
برده و نوشته : اخباریکه دلیل بر ولایت تکوینی پیغمبر و امام است
همه دروغ میباشد زیرا مخالف باقر آن است و با اخبار غلو منافق و
و معارض است هر چند در طی مطالب مشروح صفحات پیش تا حدی پرده
از ابهام این مطلب برداشته شد و نحوه‌ی تقابل و استنتاج آیات بایکدیگر
و آیات با اخبار بیان شده ولی تکراراً لماسبق جواب اینجمله‌ی عامیانه
او را برای اهل ذوق و آشنایان با اصطلاحات فنی و با زبانی که مفید عام
هم باشد روشن میکنیم تا جهل و لجاج این شخص بار دیگر روشن گردد
و خوب ملاحظه فرمایند که آیا اخبار ولایت یا سخنان بی‌فروغ او کدامیک
دروغ میباشد ؟ و گوئیم :

نسبت میان دو دلیل یا توافق است یا تعارض و تفارق اگر توافق
بود بهر دو دلیل عمل میشود مانند اینکه يك آیه یا روایت بگوید زکوة
واجب است و آیه یا روایت دیگر بگوید ممتنع زکوة اهل دوزخ خواهد
بود این در دلیل با هم منافاتی ندارد و بهر دو عمل میشود .

اما تعارض . یا تکاذب است و یا جمع عرفی دارد . اگر تکاذب بود یکی را میگیرند و دیگری را رد میکنند و طریق ترجیح یکی بردیگری هم ضمن اخبار علاجیه در باب تعادل و ترجیح از کتب اصول بیان گردیده مثل آنکه يك دليل بگوید زن از يك هشتم ما ترك شوهر ارث میبرد دليل دیگر بگوید زن از هیچ قسمت از ما ترك شوهر ارث نخواهد برد ایندو دليل در مقام تکاذب یکدیگرند اگر چنین باشد حتماً یکی را باید عمل کرد و دیگری را باید طرح و اخراج نمود .

و در این مورد قرآن میفرماید « و لهن الثمن مما ترکتم » زنان از ما ترك شما يك هشتم ارث می‌برند و اگر حدیثی یافت شود که گفت مثلاً « لا يرث النساء من أزواجهن شيئاً ! » زنان از اموال شوهر خود هیچ ارث نمی‌برند یکی از این دو دليل مردود است و چون در اینجا قرآن قطعی السند بوده و نمی‌توان آنرا تکذیب کرد حدیث را تکذیب میکنند و دور می‌اندازند و بآیهی قرآن عمل میکنند و باصطلاح اجتهاد در مقابل نص را جایز نمیدانند ولی اگر نسبت فیما بین آنها تکاذب نبود و جمع عرفی داشت در دلالت یکی تصرف میکنند بنحوی که جمع شود بهر دو عمل شده باشد و اینکار را باصطلاح علمی جمع دلالتی گویند و تمام علما و فقها و مجتهدین این را گفته‌اند که جمع دلالتی مقدم بر جمع سندی است .

الجمع مهما امکن اولی من الطرح

یعنی حتی المقدور تا جمع دلالتی بین دو دليل متعارض امکان داشته باشد نوبت بطرح و تکذیب یکی از آنها که جمع بعدی است نمیرسد .

و امثلهی بسیاری در اینمورد در کتب علمی و فقهی وجود دارد که بسیاری از احکام با اینکه علی الظاهر مخالفت لفظی با قرآن داشته ولی بحکم سنت و روش پیغمبر ﷺ و اخبار آل رسول که بسبب عصمت و رسوخ مطلق علمی و اینکه جملگی بحکم نصوص باب مدینه‌ی علم الهی و راسخ فی العلم و مرجع و مامور و مبعوث برای ایضاح دین اند و فرموده‌ها و آرائشان مبنا و محور شناخته شده در احکام فقهی جانب آن اخبار مرعی و ملحوظ بوده و در مباحث ارث و سایر احکام نظایر زیادی دارد که اگر این آقا واجد وجدان سلیم و ثانیاً با اصطلاحات علمی آشنا باشد (از قبیل تعارض عموم و خصوص و جمع عرفی . . . و غیره) باین مسئله گردن خواهد نهاد و ما ذکر امثال را زاید دیدیم و در این موارد هیچکس حکم بتعارض و تحالف نکرده است . و مزیداً آنچه ما در استناد بقول امام معصوم و ولی منصوص در اعتبار بخشیدن باین موازین قائلیم اهل سنت اینگونه مراتب را برای غیر معصوم هم که اغلب واجد باقی شرایط هم نبوده‌اند بر مدار اجتهاد و فتوی جایز و وارد شمرده‌اند .

و بالجمله این قوانین که اصول و مبانی فقهی و در تمام رشته‌های مختلف معارف اسلامی از علوم معقول و فقه و فصول گوناگون آن حکم فرما و متبّع و معمول و مجرا است حال که این معنی روشن شد گوئیم :

در قرآن مجید بهیچوجه آیه‌ای نیست که صریحاً بفرماید پیغمبر و امام ولایت تکوینی ندارند و صریح‌ترین احتمال که بخیال این نویسنده آمده آیه‌ی (قل اغیر الله . . . الخ) بود که ثابت کردیم این آقا معنی

آیه را نفهمیده و بتفسیر صحیح کلمه‌ی « غیر الله » آشنا نیست و دیگر آیه .

لیس لك من الامر . . .) بود که گفتیم سلب و ایجاب منوط و مربوط به حیثیت است و مراد آنست که پیغمبر از پیش خود و بدون اجازه و نصب خدا ولایت امر ندارد .

همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند و این مقامات و امتیازات همچنانکه قبلاً اشعار داشتیم متکی به نصب و اراده و خواست خداوندی است و بالاستقلال و بالذات نمی باشد تا موجب شبهه‌ای بشود .

و چنانکه دیدیم در خود قرآن این دو آیه یا دو آیه دیگر تعارض ظاهری داشت یکی آیه‌ی (اولی الامر . الخ) و دیگری (انما ولیکم الله . . . الخ) بود که بخوبی و روشنی اثبات ولایت تکوینی میکرد و تفسیر واقعی آن آیات را که دستاویز این آقا شده روشن و واضح مینمود و شرح کامل تر این فقرات در کتاب نفیس و جامع (امر او هستی)^(۱) بیان گردیده است .

و برای رفع همه این شبهات و این ظاهر خوانی ها که نمونه و نشانه عدم تسلط بعلوم دینی و ضعف در تتبع و شاهد علم ناقص و ادعای بسیار است بهتر آن است به ده ها اخبار و احادیث معتبر و قطعی الصدور

(۱) کتاب نفیس و جامع امراء هستی یا حکومت چهارده معصوم بر جمیع

موجودات تالیف حضرت حجة الاسلام آقای حاج سید ابوالفضل نبوی قمی چاپ

تهران ۱۳۴۵ شمسی .

که ولایت تکوینیه کلیه الهیه را در باره آن ذوات مقدسه تائید میکند مراجعه شود یکی از آن جمله را بعنوان نمونه از کتاب (کافی) که اولین مستند معتبر شیعه است و امام زمان عجل الله فرجه بفرموده‌ی (الکافی کاف لشیعتنا) آنرا تسجیل و توشیح فرموده تالیف محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه از امام صادق علیه السلام نقل میکنیم که فرمود :

ولا یتنا ولایت الله التي لم یبعث بساقت الایها

ولایت ما همان ولایت خداست که تمام پیامبران مامور به پذیرش آن بوده‌اند .

وولایت خدا اعم و مطلق است هم تشریعی و هم تکوینی است پس ولایت امام هم بنص همین حدیث عیناً هم تکوینی و هم تشریعی است و این گونه اخبار بمقدار چهار صد قرین یکدیگر و مؤید و مبین همین معنی‌اند و در کتابهای کافی و فقیه و تهذیب و بصائر الدرجات و خرائج راوندی که کلاً از معتبرترین مدارک شیعه بشمارند می‌باشد . و راه جمع بین این اخبار با آیه‌ای که این آقا به توهم خود آنرا منافی ولایت تکوینی پنداشته بشرحی است که بیان گردید و بار دیگر ایضاً می‌داریم که اگر در آیه‌ای سلب ولایت از غیر خدا شده . و صدها خبر معتبر و مقبول وجود دارد که ولایت پیغمبر و امام را تصریح و تائید و تثبیت میدارد باید دانست که مقصود از ذکر در آیه شریفه مردم عادی است نه ائمه‌ی طاهرین و در عموم یا اطلاق قرآن چنانکه در قسمت‌های مختلف احکام فقهی بیان داشتیم در اینجا نیز بقوت قول معصوم که مبین منصوص قرآن است در اینجا هم حکم بر اثبات ولایت مطلقه میکنم . و آنها را با اخبار مزبور تخصیص میدهم

یا تقیید میکنم و با اطمینان و یقین میگوئیم: پیغمبر و امام با خدا مغایرت ندارند و آنها جنود و آیدی و عوامل و گماشتگان همان خدایند و فعلشان و حکومتشان و تصرف و ولایتشان بنص " **ولا یتنا ولایت الله** « همان ولایت مطلقه ی کلیه ی الهیه است . و بیقین فاطم میگوئیم این اخبار با قرآن تباین و تکاذب و تنافی ندارد تا آنها را طرد کنیم و دور بریزیم بلکه نسبت میان آنها تخصیص و یا تقیید وجود دارد و جمع عرفی و دلالی دارد بنابراین بدون آنکه نعوذ بالله مخالفت با قرآن کرده باشیم بآن جمله اخبار معتبره عمل میکنم یعنی فی الحقیقه هم بقرآن عمل میکنم هم بآن اخبار ، همانگونه که اگر سپاهیان پادشاهی کشوری را فتح یا امر دیگر او را انجام دهند میگویند آن پادشاه چنین و چنان کرد و اگر هم بگویند سپاهیان کردند از اعتبار صاحب اراده و سلطنت اصلی چیزی نخواهد کاست .

ابر و باد و مه و خورشید و فلک باران و تگرگ و صاعقه و جمله قوا و ارکان آفرینش و سپاهیان خدایند و قرآن فرماید (**ما یعلم جنود ربك الا هو**) که اینجمله باراده و امر او تعالی عوامل مختلف گردش کون و پیدایش اینهمه بدایع خلقت اند . عجباً اگر کسی بگوید تگرگ و باران از جنود خداست فلان شهر را ویران و فلان کشت زار را آبادان کرد این آقا تعجب نمیکند و فغان به و اتوحیدا برنمیدارد اما اگر بگوئی امام هم از آن جمله مأمورین خداست یا اینکه امامان اولاً انسانند و نوعاً اشرف موجوداتند و در میان نوع اشرف هم گروه برگزیده و نمونه و ممتاز یعنی انسان کامل اند و چراغ هدایت نوع بشرند و باید از قدرتهای

فائقه در دست داشته باشند تا مأموریت خود را در اهداء و ارشاد خلق بتمامه بانجام برسانند و از طرف خدا نشانه و حجت باشند . آیا در قبال مأموریتی که برای بانجام رسانیدن کار دین و ارشاد دارند و در این مأموریت سلاحشان برخور داری از قدرت فائقه الهیه برای تصرف قلوب و ضمائر خلق و سندشان همان امتیازات و معجزات انبیا است . این گزافه گوئی است ؟ ؟

در حدیث مشیت از امام حسن عسکری علیه السلام بما رسیده که فرمود:

بل قلوبنا اوعیه لمشیه الله فاذا شاء شئنا و الله یقول و ما

تشاءون الا ان یشاء الله .

دلهای ما ظرف مشیت و اراده خداست (تعبیر غریبی است) مقصود آن است که بمحض آنکه خدا اراده کند ما اراده کرده ایم . دل مردان خدا آینه‌ی غیب نما است . این بیان لطیف مشعر است که هر اراده‌ای که خدا فرماید همان اراده در قلب پاک اولیای معصومین نقش می‌بندد تا همان اراده را در اداره‌ی امور هستی و نظام آفرینش جامه‌ی عمل بپوشانند بعداً امام به آیه‌ی دیگر قرآن استشهاد کرده و می‌فرماید :

(و ما تشاؤون الا ان یشاء الله سوره ی - دهر آیه ۳۰)

یعنی ای امامان معصوم شما اراده نمی‌کنید مگر اراده‌ی خدا ، البته کسی که اراده‌اش اراده خداست فعل او هم بهمان دلیل فعل خداست و این همان ولایت تکوینی است که چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه و دانا آنرا درک میکند و خداوند بهمه مرحمت فرماید و همگان را از

شامت گمراهی و شهرت طلبی و غرور علم ناقص و متفرعات آن یعنی
مراء و جدال و سفسطه و مغلطه و اغماض و انکار محفوظ بدارد و ولایت
تکوینی ائمه‌ی اطهار را که (با اینهمه تصریح و استحکام مورد انکار
نویسنده کتاب درسی از ولایت قرار گرفته است) !! در قلوب ما محکم
و راسخ فرماید



با یقین باینکه القاء کنندگان این شبهات یعنی نویسنده‌ی کتاب
(درسی از ولایت) از اصطلاحات علمی و نحوی برخورد با قرآن و
اخبار و استنباط (بدلیل انحرافاتی که از او دیده شده) عاری است و از
آنچه در اینجا نوشته شده بحکم ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم .

برقع جهل و تاریکی بر چهره‌ی ضمیرش کشیده شده ولی منبأ اینکه
برادران دینی منشاء این شبهات و طریق مغلطه کاریهای او را دریافت
کرده ضمناً بنحوی پاسخ گوئی باین طرہات آشنا شوند تا آنجا که فعلاً
در اقتضای این اختصا بود بنا بخواہش آقای حسین نوریان با نداشتن
فرصت نوشته شد خوانندگان محقق در هر حال می‌توانند هرگونه توضیح
بیشتر و رفع اشکالات را از مراجع علمی خواستار شوند و مطمئن باشند
یقدری ادله در اثبات ولایت مطلقه‌ی (تکوین و تشریعی) ائمه ع در
دست هست که تسویلات شیطانی تزلزلی در آن ایجاد نخواهد نمود .

والسلام علی عبادالله الصالحین و لعنت الله علی الضالین

خاتمه

پس از اینکه روشن داشیم که منشاء و سرچشمه‌ی پیدایش اینگونه افکار انحرافی و مضل کی و کجا است ؟ ؛ و اشاره کردیم همان دست‌هائی که قریباً پیش از سازمان عظیم و وحدت رعب انگیز ممالک و ملل اسلام خواب راحت نداشتند و راه مطامعشان بسته بود لذا با جدیت‌ها و حیل‌ها تخم تفرقه افشاندند و از آن قدرت پهنارو لقمه‌های کوچک ساختند در میان لقمه‌ها هم که گاهی گلوگیر بود بکار تجزیه و تفریق پرداختند و اختلاف جزئی و تفرقه‌های کوچک‌تر انداختند که در هیچ جا مردم گرد محور وحدت و یگانگی نباشند و بر يك اساس قرار نگیرند ۱ و در قرون اخیر امثال این بوالفضول را بمواعید و تظمیع شهرت ، پول ، جیره و خیره کردند^(۱) تا خود را چیره کردند ۱ خوش بختانه در اثر صدمات و ضربات تازیانه‌ی استعمار انگیزش و بیداری برای مردم خواب آلود مسلمان فراهم گشت و اینک افکار عمومی برای دریافت این گونه نکات و مطالب آمادگی و روشن بینی کافی دارد و اگر ما در این باب باختصار

(۱) پر واضح است که چاپ چندین کتاب که این آقا نوشته (مانند کتب تبلیعی مرسلین نصارا در سراسر کشور يك نفر خریدار ندارد) با پول کدائی و کلاشی که شیوه‌ی نویسند مزبور است امکان ندارد و از همان منابع شناخته شده بین‌المللی تامین شده است ۱ ۱

کوشیده‌ایم بدین سبب است که گفته‌اند: **العاقل یکفیه الاشاره** و نیز لازم دانستیم برسیل نمونه و تا آنجا که در گنجایش و اقتضای این رساله‌ی مختصر بود از طریق علمی و در قوالب ادله و اصطلاحات و منطق مبانی اعتقادی شیعه با استفاده از محضر دانشمندان برای آنکه این رساله مستند و مستدل باشد آن را بنحوی رسا و جامع و درعین اختصار تقدیم محضر جوانان و خوانندگان هوشمند و محقق بنمائیم. و یقین داریم با شرایط که بیان داشتیم جملگی به بی‌پایگی و بی‌مایگی اینگونه شبهات از نظر اصول اعتقادی شیعه و متکی بدلائل کلامی و روایات محکمه پی‌می‌برند و همین قدر سر کلاف تحقیق بدستشان بیاید در مقام پژوهش حقایق آن جمله را بطور مشروح‌تر از محضر علماء و حجج بزرگ ادام الله ظلهم که همه وقت باب افاضاتشان بروی مردم باز است مطرح کنند و بپرسند و تحقیق کنند تا بر حسب وظیفه تحقیق مبنای اعتقادات خود را بر تحسب قرار دهند و مجاهد در طریق هدایت گردند.

و تا معلوم شود کسانی که اینگونه شبهات را ایجاد میکنند اولاً دنباله رو مفسدین و منکرین قرون گذشته‌اند و کتب علماء و دانشمندان شیعه رضوان الله علیهم اجمعین پر از جواب‌های کافی باینگونه شبهات بوده و همه این اشکالات را به بهترین وجه حل کرده‌اند.

ثانیاً - مطلبی را که می‌خواهیم خارج از ادله و براهین لفظی و قوالب کتابی خاطر نشان اخوان دینی نمائیم و توجه عمیق و وجدانی آنان را معطوف بآن داریم اینک:

اگر آنچنانکه این شبهه سازان و اشکال‌تراشان اندیشیده‌اند ولایت

اولیاء دین محدود و محصور در مسائل تشریعی یعنی وسعت دایره‌ی امامت و ولایت محدود بفهم و تفهیم و درس و تدریس همین مسائل ظاهری یعنی مبانی فقه و اصول و علوم اکتسابی کلامی و نظایر آن که منتهی باستنباط احکام و تکالیف از قرآن میشود و رسانیدن آن بمردم باشد بعبارت دیگر آنطور که این کوتاه فکran بی بوفیق معتقدند همان مقام اجتهاد را که از علوم اکتسابی و همگانی (مکتبی) است برای آنان قائل گردیم و از آنان مراتب علوی و احاطه با سرار و رموز عالم و تصرف در عوامل آفرینش و سلطنت بر باطن و دید حقایق اشیاء و قدرت بر تکوینات را باز ستانیم! انصاف بدهید این نفوس قدسیه که طبق تصریح قرآن ولی خوانده شده و بموجب گفتار پیغمبر صاحب وحی که ما ینطق عن الهوی است باب مدینه علم و راسخون فی العلم یعنی واجد مرتبه‌ی لدنی و بعبارت دیگر فیض روح قدسی هستند با مردم عادی و علمائی از گونه‌ی ائمه‌ی اهل سنت و سایر دانشمندان چه فرقی دارند؟! که آنان نیز مردمی بوده‌اند در راه استنباط احکام از همین راه اکتساب و تحصیل کوشیده و اجتهاد کرده و کتاب نوشته‌اند و در این صورت این غوغا و دعوای ما از صدر اسلام تا کنون در اثبات رجحان و برتری اینان و امتیازاتی که صرفاً از جهت حکومت و ولایت بر بواطن و معانی این جهان و قدرت در رفع حاجات صوری و معنوی خلق بوده است چه معنی خواهد داشت؟! هزار سال جنگیدن و بخت کردن و کتاب نوشتن برای اینک: زید که با عمرو یکسان و در یک مرتبه‌اند زید خلیفه و امام نباشد و عمرو باشد! همین؟! و آنگاه یک نفر بعد از هزار و سیصد سال در کسوت عالم شیعه! بیاید و مردم را از اینهمه اشتباه فارغ

کند و قلم بر همه آن افکار و مباحث و تألیفات و حقایق بکشد و این معما را حل کند تازه ما بفهمیم که علی با بوبکر و عمر و عثمان و معاویه یا سایرین در یک ردیف بوده اند جز اینکه علی اجتهد و علم فقهش از آنان بیشتر بوده است ۱۱۹

و آنگاه اگر این آقا بیاید و این شبهات را ایجاد کند و اقوال و افکار مخالفین و منکرین یعنی طرف دیگر این دعوی را مبنای گفتار خود قرار دهد ^(۱)؟ انصاف دهید شیعه بودن او بر چه مبنائی قرار دارد و حرف حسابی و تفاوت او در مقابل پیروان این تیمیه و حتی جنجال طلبان خوارج و نهروانیان چیست ؟ و خود این آقا چه امتیازی بر آنان دارد و چرا ناصبی نباشد و مخالف خوانده نشود ؟ !

و ما از وجدانهای روشن و دارندگان عقل سلیم و ضمیر صافی می پرسیم :

اگر این شبهه توسعه یابد یعنی امتیاز و فاضل بین نفس قدسی که حاکم بر بواطن عالم و بموهبت خاص مبدء تعالی متصرف در جهان وجود است با افراد عادی که بتحصیل علوم اکتسابی از عهده استبطاء و بیان و

(۱) تمام مندرجات کتب نویسنده خصوصاً کتاب (درسی از ولایت) عیناً مقتبس از کتب مخالفین ولایت و کسانی است که به رد و انکار اصول تشیع کوشیده اند برای آگاهی از این مطلب بکتاب (مصائب النواصب در رد نواقض الروافض) تألیف قاضی سید نور الله شوشتری و کتاب گرانهای (اعیان الشیعه علامه سید محسن الامین) رضوان الله علیهما و سایر کتب از جمله اخیراً کتاب شاه راه - تألیف آقای ابوالفتح حکیم هاشمی مراجعه شود .

اجتهاد دردین یا ابراز افکار مستقل برآید مانند از میان برخیزد آیا امتیاز حکماء و فلاسفه که صرفاً بهمین عقل نازلہی ناسوتی متکی اند در طرح برنامه‌ی رہبری بشر با انبیا و مرسلین کہ متکی بوحی و ارتباط با حق و مجهز به عقل لاهوتی و فیض قدسی اند نیز از میان برداشته نمیشود؟ و در این صورت آیا شبہ در ولایت تکوینی اولیای خدا کہ ارواح متصلہ با انبیاء علیہم السلام اند و انکار بسطید و تصرف آنان موجب شبہات بزرگتر و انہدام بنیان ادیان الہی نخواهد شد؟؟ ۱۱

خشت اول چون نہد معمار کج تا ثریا میرود دیوار کج ا
و اگر روش اینگونه شکاکین و منکرین بہ اعماق وجدان بشر
رخنه کند آیا اعتقادی بجهان ماوراء الطبیہ را ریشہ کن نخواهد نمود؟
و منطق مادیون و منکرین ادیان (کہ پای بند ظواہر و محسوساتند)
در مقابل گفتار و مدعای این گروه (کہ بہمت انبیاء و اولیاء منکوب
شده) آیا دو بارہ بوسیله‌ی یک عمامہ بسر علامہ نما کہ دعوی اسلام و
تشیع دارد جان نمی گیرد و ابراز وجود نمی کند؟؟ ۱۱
اینست زبان اینگونه عمامہ سران کہ از صدر اسلام تا کنون
موجد ہمہی شبہات و انحرافات و نفاق‌ها بوده اند! و ہر چہ پریشانی
داشته ایم از قامت ناساز ایمان بوده است!

پس این حقایق کہ چہارده قرن است مانند دریای مواجی پیوستہ
و مستمر بوده حضوراً و غیاباً حیاً و ممائاً همچون شمس فی وسط السماء
باین جهان فیض بخشیدہ و باین معنی کہ در حیات خود مشکلات و معضلات
دین را گشودند و ندای سلوئی قبل ان تفقدونی کہ در زیر گنبد کیتی

چه قبل و چه بعد کسی را یارای چنان دعوی نبوده در دادند و دین را کما هو تعلیم فرمودند و منشاء و مصدر همه علوم ظاهر و باطن اسلام شدند و سرکلاف حقایق را بدست همه متفکران و صاحب نظران و عارفان و فقیهان و حکما دادند . هم طریق هدایت را با حسن وجه بیان کردند و هم هدایت کردند دست بشر را گرفتند و ایصال بمقصد فرمودند بچه حمل می توان نمود ؟ ؟

و اینکه هر کس در تاریخ اسلام (شیعه و سنی و غیره) بهر عنوان هر کسوت دمی از علمی یا دانشی و عرفانی و تجلی باطنی زده و مصدر کرامتی و اثری بوده یا فکری داشته و اینهمه فرهنگ پهنارو اسلام که : کتب خانه هفت ملت بهشت .

و اینهمه کتب در مسائلی که آن ارکان علم و فرهنگ نوشته و از خود بیادگار گذاشته و ریشه‌ی دین و تعالیمی که صدها میلیون نفوس بشر را در سراسر گیتی رهبری کرد و در اعماق تمدن‌های بیگانه وضوحاً اثر بخشیده و جمله راتحت الشعاع قرار داد همه و همه تراوش و افاضات تابناک ولایت آن بزرگواران بوده است و همه علماء و دانشمندان و متفکران و حکما فخر مباهاتشان باین است که مستقیماً یا بطور تسلسل دست بدست خوشه چین خرمن ولایت و ریزه خوار خوان کرم آن پادشاهان صاحب کرم بوده اند چه محملی می توان باشد؟ در حالی که ما میدانیم آنها مکتب نرفته و درس نخوانده اند ولی مسئله آموز مدرسین و استادان جهان شده اند . و گاهی افاضات ، آنان از ساغر اسلام نیز لبریز و ملت‌های دیگر را سرمست و شیدا کرده بطوریکه اگر مسلمان نیستند ولی بولایت و تصرفات

ربّانی آنان گردن نهاده اند . (۱)

آیا اینهمه افاضات و بیمنات و آثار که هر يك آیتی از آیات الهی بشمار و برهان و خرق عادت بشمار است در چار چوب علوم تشریعی یعنی آنچه در مقام اتم و اکمل تعریف باید بآن (اجتهاد) گفت می‌گنجد ؟ !
یعنی انصافاً اگر این راه يك طریق اکتسابی و عادی و برای همه باز است (و ممتاز ، مخصوص بفیض روح قدسی نیست !) پس کجا بوده و کیستند آنانی که با لذات و بالاستقلال یعنی بدون استفاضه از آن بحور فیاض ربّانی واجد اینگونه مزایا و منشاء نمونه‌ای از اینهمه آثار بوده‌اند ؟؟ در حالی که همه خلق آزاد و مصون و مامون و با یحیی‌همه‌ی عوامل و وسایط کمترین نشانه و تأثیر در این وادی نداشته‌اند و آن نوات معدود همیشه در قید مخالفت و کار شکنی و قتل و زنجیر و زندان بوده‌اند و اینهمه تابش و اثر اغلب از دیوارهای ضخیم زندان و از درون حلقه‌های زنجیر و پرده‌های خوف و استتار فرهنگ جهان دین را روشن داشته است و دیگران تنها از غبار راه کاروان شاگردان و فیض یافتگان آنان فیض یافته‌اند .

و در حالی که تمام علماء اهل سنت بشاگردی آنان و استفاضه از کوثر فضایل آنان اعتراف و افتخار می‌کنند سهل است تمامی اهل سنت علما و پیشوایان خود را هر چند در مرتبه‌ی امام و سر مذهب (تشریعی)

(۱) در هندوستان و باقی کشورهای شرق ملیونها پیروان مذاهب دیگر هستند که آن بزرگواران را قاضی الحاجات و منابع فیض میدانند و در تمزیه عاشورا با اخلاص شرکت می‌کنند و حوائج دارین خود را از آن شاهان صاحب کرم می‌جویند و می‌خواهند و می‌گیرند !

می‌شناسند مقرر و متعرفند که آنان مردم عادی و از قوه‌ی قدسیه عاری بودند و در عین حال آن قدرت و همت فیاضه و نمایندگی خدا (یعنی ولایت و خلافت الهیه) را در باره ائمه‌ی اثنا عشریه صلوات الله علیهم اجمعین معجز می‌دارند و معتقدند و این مواهب و اشارات را (علی‌رغم صاحب کتاب درسی از ولایت) خاص آنان میدانند و ضمیر و فؤادشان همواره هومن و متوجه بولایت باطنیه و تصرفیه آن اولیاء خداست.

و از این مراتب گذشته آنچه قاطبه‌ی مسلمین اعم از شیعه و سنی و غیره قبول دارند اینهمه آثار و خوارق و کرامات از نوع اداء حاجات و اجابت تمنیات خلق و گشایش‌ها و شفای امراض و غیره غیره که شب و روز از کوثر ولایت این بزرگواران و بقیض آنها حتی امام زادگان و نوادگان و پرورش یافتگان و دربانان و خدام و موالیان آنان در سراسر این کشورهای اسلامی بالعمیان مشاهده شده و کمتر کسی است که حظی و نصیبی از آن نگرفته و نیازش اجابت نشده باشد؟ اگر آنچه مردم مشاهده کرده یا بخاطر دارند و از کسان خود و موثقین شنیده‌اند (که قابل شمارش و تدوین و تحریر نیست بیاد بیاورند خود جواب دندان شکن بمنکرین و مخالفین ولایت است. و هم‌اکنون نویسنده کتاب (درسی از ولایت) جهت منفی این مراتب یعنی نفرت خلق و محکومیت در میان اجتماع که اثر غضب ولایت است دارد مشاهده می‌کنید. و اگر غشاء و ظلمت انکار بر دلش ننشسته باشد متوجه میشود و توبه می‌کند و دست از اضلال خلق بر میدارد و در اینجا است که در قبال این شبهه بازان و فساد انگیزان و کجروان باید گفته شود دوران با بصر نزدیکند و نزدیکان اعمی دور ۱

گرد در یمنی چو باهمنی پیش منی و پیش منی چو بی منی در یمنی
اینک متأسفانه بی توفیقی و گمراهی و بی انصافی در میان نزدیکان
موجودی میسازد که با اینک از پدر و مادر شیعه اثناعشری و بظاهر عمامه
بر سر در کسوت اهل علم! پرورش یافته و بر سر خوان نعمت تشیع است
یکباره نمکدان می شکند و بشبهی توهم شیطانی منکر این عوالم میگرد
و اصرار در اضلال دیگرانهم دارد!

حسن زبهره بلال از حبش صهیب از شام

ز خاک مکه ابو جهل این چه بوالعجبی است؟

در اینجا لازم شد برای تأیید بیشتر مندرجات این رساله یکی دو
نمونه کوچک از افاضات ولایتی و آنچه دلالت بر احاطه و سلطنت و تصرف
تکوینی ائمه‌ی هدی دارد بر سبیل شاهد مقال عرض شود و این خود
بمنزله‌ی پرسش از آن منکرین خواهد بود که تعیین کنند آیا اینها ربط
یا مستنبط از همین علوم کتابی و درسی (یعنی تشریعیات! ؟؟) است یا
کسی که دارای چنین امتیازاتی است بنحو مطلق و بدون قید و شرط دلیل
بر احاطه او بر علوم و عوالم مربوط بکتاب الله تکوینی یعنی اسرار
کائنات می باشد؟

۱

پیش بینی ها و پیش گوئی های عجیب که از شخص شخیص صاحب
وحی یعنی معصوم اول نبی و ولی کردگار حضرت خیر البشر ﷺ بجا
مانده در تواریخ ثبت است که وقایع سالها و قرنهای بعد را بیان نموده

و پیش بینی ها و پیش گوئی های سراسر عجایب و شگفتی های حضرت مظهر العجایب سولی المتفین امیر المؤمنین علی علیه السلام از قبیل خبر فاجعه عاشورا و سرنوشت مسلمانان و گرفتاری پیروان و صدها مطالب در حقایق و کشف معضلات و رهوز خلقت و بیان اسرار و حقایق مستوره ی آفرینش به بیان آمده و در کتب مشروحاً بیان شده بکبار مراجعه و تطبیق وجدان سلیم و ذهن روشن را با سرار ولایت معترف و در مقابل این حقیقت تسلیم خواهد کرد و آنگاه به بینید این جمله علوم و آثار با اینکه ذراتی از آن آفتابان جهان تاب است آیا از قبیل همین علوم رسمی تدریسی و اجتهادی و در حد عقول و افهام عادی بوده که بوالفضولی بتواند آنرا در صندوقچه محقر علوم تشریعی یعنی فقه و اصول که محدود و محصور است بیاید ؟ و قیاس کند و بمایه سه چهار سال قرآن خوانی بر سرمقایرو با تحصیلات سطوح که خود کرده آنرا درك نماید ؟ ۱

۲

در بیانات ولی حضرت رب العالمین امام اولین و آخرین
علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در کتاب نفیس صحیفه ی
سجادیه یعنی زبور آل محمد صلی الله علیه و آله چنین آمده :

اللهم امزج میاههم بالوباء .. خداوند با قدرت قهار خود آب
شرب دشمنان دین را با بیماری و با بیامیزه .
که این جمله تا اوایل قرن بیستم و کشف میکرب بوسیله پاستور

فرانسوی و سایرین و اینکه مکروب و باد را آب آشامیدنی است مجهول المعنی بود و کسی به سر آن پی نبرده بود !

و در هیچیک از کتب طبّی قدیم و جدید نیز اشاره‌ای بچنین موضوعی نشده و پیداست که این جمله اشاره غیبی و از ادراک افهام و علوم متعارفی تا قرن اخیر پنهان بوده است و مربوط با گاهی از اسرار آفرینش است و از دایره تشریعیات یعنی فقه و اصول خارج است .

۳

در تمامی مذاهب اربعه اهل سنت نور آفتاب از جمله‌ی مطهرات (پاک کننده‌ها) باعتبار نیامده در حالی که در مذهب حقّه‌ی جعفری بفیض امام بحق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که خورشید ولایت است چنین نور افشانی شده که نور آفتاب از جمله‌ی مطهرات است که با زوال عین نجاست شیئی آلوده را مطهر و برای نماز و غیره صالح میکنند .

اکنون تحقیق فرمائید علم امروز نسبت بتأثیر نور آفتاب در زائل کردن پلیدیها و نجاسات یا باصطلاح روز (میکروب) چه نظراتی داده و در حالتی که حتی تا صد سال قبل کسی به سر این مطلب آگاهی نداشته و این نیز شاهد دیگری بر احاطه ولایتی بر عوامل خلقت است .

و امثال این فقرات و همچنین آنچه راجع بعلوم فلکی و هیئت و ستارگان و رموز خلقت که در تلو فرموده و زوایای تعالیم و گفتار آن بزرگواران است که شاید از حوصله علوم روز هم خارج باشد .

پیش بینی حضرت امام صادق علیه السلام در مجلسی که برای اخذ بیعت

خلافت با یکی از بنی‌الحسن آماده شده بود آنحضرت اشاره بمنصور دوانقی که در آن مجلس حضور داشت و فرمود اینمرد بخلافت نزدیک تر از تو است حال آنکه در آن تاریخ در دایره آمال منصور و غیره این اندیشه منصور نبوده و وجود نداشته و امثال این فقرات بحد و فور مذکور است و اگر توجه داشته باشیم که قرن‌ها ذکر محامد و امتیازات آل رسول ممنوع و متروک بوده شبهه حب و بغض در ذکر این مراتب نیز برکنار خواهد شد. واضح است اینگونه بروزات در محدوده چهار دیوار تشریعیات به مفهومی که در ذهن شکاکي همچون طلبه‌ی اشکال تراش یعنی نویسنده کتاب (درسی از ولایت) بگنجد نیست. و این جمله از گونه مندرجات کتاب الله تکوینی است که این آقا از آن عوالم بی بهره و بی خبر و اصولاً به موجب نوشته‌هایش منکر و مخالف آن مراتب و عوالم است.

و اگر بررسی عمقی و روانکاو دقیقی از اینگونه عناصر که از جمله‌ی (فی قلوبهم مرض) هستند بعمل آید معلوم خواهد شد که منکر خدای منیع غیب لایدرک و عوالم ماوراء الطبیعه نیز میباشند و باور نمیدارند غیر از عوالم محدود و محصور حواس خمسه‌ی حیوانی و جز ظواهر الفاظ و کلمات واقعی و باطنی وجود داشته باشد.

جهان اگر همه لب‌گردد از کرامت وقت

نصیب شخص موسوس نگردد الا پوست

بعبارت دیگر اینان گرفتار شبهه در اصول و ارکان دینند و لذا يك روز بحکمت و فلسفه و علوم استدلالی و معقول دین شبهه می‌کنند روز دیگر تصوف و تولا و عشق ورزی بمعنویات و بواطن دین و اقطاب ولایت

عَلَيْهِ السَّلَام را فحش میدهند و تکفیر میکنند در عین حال با مراجع شریعت و مصادر اصول و فتاوی و مراکز علمی در می‌افتند و باحت آنان نیز بی ادبانه می‌تازند شما صبر کنید فردا نوبت انکار نبوت و پس فردا تعارض و تخالف با الوهیت!! نیز از او بروز خواهد کرد و یقین داشته باشید با توفیق ایمان و یقین از این جهان نخواهد رفت و سرانجام در صف ضالین و مضلین خواهد بود.

یکی بر سر شاخ و بن می‌برید خداوند دهقان نظر کرد و دید
 بگفتا که این مرد بد میکند نه بر من که بر نفس خود میکند
 و ما در همین قرن اخیر نمونه‌هایی از این گونه داشته‌ایم. میرزا
 علی محمد باب ابتدا شیعه کامل و سپس رکن رابع و بعداً باب امام زمان و
 آنگاه مهدی موعود و بعد نقطه توحید و نقطه اولی و ذات واجب! خط سیر
 رخنه کردن و دزدیده وارد شدن او را نشان میدهد. کسروی ناخن به
 تصوف و عارفان و شاعران و پس از يك چند ایراد بمراسم تشیع و رفته
 رفته تجاسر بمقام آسمانی ائمه طاهرین و انکار همه معنویات و در خلال جسته
 و گریخته دعوی دار بودن و تخطئه اساس و بنیان اسلام!

و دیگران نیز چنین بوده‌اند اگر ضمائر آگاه آن روز که کتاب
 التفتیش و عقل‌درین! نوشته میشد و به عارفان و شاعران و همچنین شیعیان
 اخباری و فلاسفه هتاکي را آغاز کرده بود بسبب مخالفت‌های جزئی و
 فرعی بجای سکوت رضایت!! جلو آن تجاسرها گرفته میشد به تجری
 بساحت علماء نمیرسد و بعداً صریحاً بهدم بنیان ولایت نمی‌پرداخت. و
 انکار حقایق دین نمیکرد!

اینها همه شاهد انکار و تمرد اصولی از مبانی اصلی دین است و خدا داناست اگر کسی بوجود خداوند که در عین وضوح و آشکاری اصل و ریشه‌ی همه‌ی شکفتی‌های عقلی است باور داشته باشد در متفرعات یعنی بعثت انبیاء و لزوم برقراری اولیاء و تفویض قدرت‌های فایقه و بروزات ماوراء الطبیعه از آنان شبهه بدل راه نمیدهد. و بالعکس اگر کسی در اساس این اعتقاد شکی داشته باشد طبیعی است در مراحل بعدی نبوت و ولایت و معاد را نیز باور نخواهد داشت و نسبت بهر يك از آیات الهی معرض و متعرض خواهد بود.

وما تاتيهن من آية من آیات ربهم الا كانوا عنها معرضين (۱)

وقتی یتیمی که قرآن نخوانده درست و بی‌سرپرست و تعلیم و عوامل مساعد و بدون هیچگونه اسباب و علل انگیزش (زمانی و مکانی) ظهور کند و اینهمه شکفتی‌ها را در طول سی سال با شرایط بطئی زمان پدید آورد و امر و فرمان و آوازه‌ی نبوت او سراسر شرق و غرب یعنی تمام دنیای متمدن را فراگیرد و بزیر پرچم مطاوعت در آورد و امتی و تمدنی پهن‌آور و حکومتها و مللی و افکاری گسترده و ملیونها کتب. و فرهنگی چنین عظیم و وسیع از فیض وجود او بوجود بیاید و همه حکمت‌ها و فلسفه‌ها و ادیان و افکار و اراء را محکوم به نسخ کند و تدریجاً جهان متمدن نسبت بتعالیم عالیه و مدنیت آسمانی او احساس نیاز کند و خواهی نخواهی

(۱) و نمی‌آید ایشان را هیچ‌آینی از آیات پروردگار مگر آنکه از آن

روی گردانند.

به بسیاری از احکام و قوانین او مانند قواعد ازدواج و طلاق^(۱) و میراث و مالکیت و معاملات و حقوق زنان و مبانی خانواده و غیره کردن نهند. آیا اینها که همگی نمودار قدرت ماوراء الطبیعه و سلطنت الهیه است در چهار چوب توهمات و تنگنای اعتقادات این منکرین می‌گنجد؟

و آیا محدود بچهار دیوار تشریعیات (یعنی تقنین و مصلحت اندیشی های ظاهر!) می‌باشد؟ و آقای نویسنده کتاب (درسی از ولایت) می‌تواند این مراتب را تعقل کند و آن را در محدوده فکر ظاهر بین خود بسنجد! اینست همچنانکه بوالفضول‌های مادی اروپائی نیز هر يك بوهم و پندار خود محملی و علمی برای آن عجایب و شگفی‌ها می‌تراشند و اگر آن جمله محمل تراشی‌ها که آنها در باره‌ی بعثت و نبوت کرده‌اند در نظر بگیریم با آنچه این بوالفضول خودمانی در باره ولایت اندیشیده فرقی ندارد. و علت اساسی در هر دو جا یکی است و آن عبارت از روح انکار انکار و عصیان و باور نداشتن باصل مبدأ و عوالم ماوراء الطبیعه و قوه‌ی فائقه و حاکمه بر علل و مواد و عناصر آفرینش است!

بخدا اگر کسی بگوید این بوالفضول که منکر ولایت تکوینی ائمه شده در دل با امور غیبی و ماوراء الطبیعه اعتقاد و باور ندارد و لذا در باره نبوت هم که يك انگیزه الهی و ما فوق الطبیعه است بی اعتقادات

(۱) در آذر ماه ۱۳۴۹ پارلمان ایتالیا یعنی کشوری که مرکز و محور

مذهب کاتولیک است طلاق زنان را (بحکم يك ضرورت فطری و احتیاج اجتماعی)

تصویب کرد و نظام فاضله اسلام مشتی دیگر بدهان تمصب‌ها زد.

و بنا بر این بخدا هم که اعظم شکفتی ها است ایمان ندارد و در دایره ی
مغز كوچك و بی ادراك او این معانی راه نیافته است این فحش و تهمت
و تكفیر نیست بلکه حقیقتی است مستدل .



در خاتمه گوئیم :

بار خدا یا : بحرمت و اصلا ن دولتخواهت و بعزت کاملان آگاهت
و بحق مقربان درگاهت ما را از فتنه آخر الزمان و اثرات این آوازه های
شوم که ساز و نغمه ی دجال است محفوظ بدار و بدیدار بیگانگان کویت
یعنی امثال این بوالفضول گمراه آشنا مگردان .

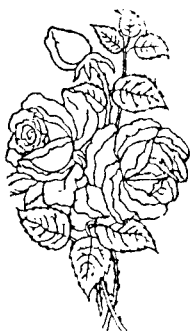
الهی ما را از صیحت دوستان خود و در خدمت و اطاعت اولیاء
دولت محروم و مهجور مفرما .

الهی گواه باش که ما بر حسب تشخیص عقلی و رهبری دین حق
و اسلام پاك معتقدیم که همه ی عوامل وجود از توست و بموهبت و فرمان
و مشیت تو در حیطه ولایت ذوات قدسیه ی چهارده معصوم علیهم السلام است و
این فرموده خواجه عبدالله انصاری را یاد میآوریم و تکرار میکنیم :

« الاهی چه فضل است که با دوستان خود کرده ای هر که ایشان را
شناخت تو را یافت و هر که تو را یافت ایشان را شناخت . »

الهی : این چراغ افروخته یعنی ولایت کلیه الهیه که خاص آن
بزرگوران است فرا راه ما همچنان فروزنده بدار و ما را از شفاعت آنان

و توسل و توجه دم بدم بآنان باز مدار .
 الهی هر که را براندازی با درویشانش در اندازی . الهی تو خود
 دانی که درویشان منادیان ولایتند و چاووشان کاروان ارادت . اگر مستند
 و اگر دیوانه اند از مقیمان این آستانه اند .



حسن ختام

چون ختم این رساله مصادف با ایام میمنت التزام نیمه شعبان ۱۱۳۶ هجری سالگرد میلاد شاهنشاه کل ممالك امکان ولی حضرت سیدحاج یعنی صاحب ولایت کلیه ی تکوینیه وشرعیه الهیه . امام العصورالزمان اعلیحضرت محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه و سهل الله مخرجه بود . بیمن این تقارن چند قطعه از آثار بزرگان و معاریف عارفان و ولی شناسان در معرفت ولایت و تعظیم آنمقام رفیع و توسل بذوات مقدسه چهارده معصوم علیهم الصلواة و السلام زینت بخش این صفحات میگردد :



در بیان امید و یقین به طلوع آفتاب ولایت پس از دورانیهای
ظلمانی و پیدایش روزگار چون منکر

از بوستان سعدی شیرازی علیه الرحمه :

نه پیوست رز خوشه‌ی تر دهد ؟
کهی برگ ریزد کهی بر دهد
برون آید از زیر ابر آفتاب
بتدریج اخگر بمیرد در آب
نه گیتی پس از جنبش آرام یافت ؟
نه سعدی سفر کرد تا کام یافت ؟
بزرگان چو خود در حجاب اوفتند
حسودان چو اخگر در آب اوفتند
ز ظلمت مترس ای پسندیده خوی
که ممکن بود آب حیوان در اوی
دل از بیمرادی بفکرت مسوز
شب آبتن است ای برادر بروز

مژده ظهور فریاد رس که بدم مسیحائی ولایت بیماران

غم را شفا خواهد داد

از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی :

مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید

که از انفاس خوشش بوی کسی میآید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که من

زده ام فالی و فریاد رسی میآید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس

موسی اینجا با امید قبی میآید

هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست

هر کس آنجا بطریق هوسی میآید

کس ندانست که منزل که مقصود کجاست

آنقدر هست که بانگ جرسی میآید

جرعه ای ده که بمیخانه ارباب کرم

هر حریفی ز پی ملتسمی میآید

خبر بلبل این باغ می رسید که من

ناله ای میشنوم کز قفسی میآید

دوست راگر سر رسیدن بیمار غم است

گو بران خوش که هنوزش نفسی میآید

باز دارد سر صید دل حافظ یاران

شاهبازی بشکار مکی میآید

ایضاً - از غزلی دیگر

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
 دیو چو بیرون رود فرشته در آید
 بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
 بار دگر روزگار چون شکر آید
 صالح و طالح متاع خویش نمایند
 تا چه قبول افتد و چه در نظر آید
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
 باغ شود سبز و سرخ گل بیر آید



انتظار و امید

از حکیم نظامی گنجوی علیه الرحمه

ای مدنی برقع و مکی نقاب
 چند بود سایه نشین آفتاب
 منتظران را بلب آمد نفس
 ای به تو فریاد بفریاد رس

ملك بر آرای و جهان تازه كن
 هر دو جهان را پراز آوازه كن
 سگه توزن تا امرا كم زنند
 خطبه تو خوان تا خطبادم زنند
 راهروان عربی را تو راه
 تا جوران عجمی را تو شاه
 ای شب گیسوی تو روز نجات
 آتش سودای تو آب حیات
 ای گهر-تاج فرستادگان
 تاج ره گوهر آزادگان
 هرچه زیگانه و خیل تواند
 جمله در این راه طفیل تواند
 خاك ذلیلان بتو گلشن شود
 چشم عزیزان بتو روشن شود
 ما همه جسمیم بیا جان تو باش
 ما همه موریم سلیمان تو باش
 شجنه توئی قافله تنها چراست ؟
 قلب توداری علم آنجا چراست
 خیز و شب منتظران روز كن
 طبع نظامی طرب افروز كن

در رفع شبهه‌ی مُبعد زمان در قبال قرب یقین و ایمان
(از جمله صدها اشارات نسبت بمحور ولایت که سراسر کتاب
مثنوی و دیوان شمس مولانا جلال الدین بلخی مشحون از آن
است) خود تو در ضمن حکایت گوش داد :

بعد نومیدی بسی امیدها است
از پس ظلمت بسی خورشیدها است
دل فرو بسته و ملول آنکس بود
کز فراق یار در محَبَس بود
دلبر و مطلوب با ما حاضر است
در نثار رحمتش جان شاکر است
دردل ما لاله زار و گلشنی است
پیری و پژمردگی را راه نیست
دائماً تر و جوانیم و نظیف
تازه و خندان و شیرین و ظریف
ما بر این درکه ملولان نیستیم
تا ز بعد راه هر جا بیستیم
پیش ماصد سال و یکساعت یکی است
که دراز و کوتاه از ما منفکی است

در یقین نسبت بوجود ولی نهان و تأثیر حیات بخش ولایت او
دیوان شمس:

رخش در صورت اعیان عیان است
جمالش را تجلی بیکران است
دو رو دارد یکی را می‌توان دید
یکی دیگر نهان اندر نهان است
ز مهرش ذره‌ای خالی نه بینم
که عالم جسم و او در جسم جان است
کسی را نیست تاب مهر رویش
نهان در کسوت اسما از آن است
از این جمله عجایب‌ها که دارد
رخش را میل با جام جهان است
هلا ای شمس کم گوزین معانی
عیان آخر چه محتاج بیان است
☆ ☆ ☆
نیست در آخر زمان فریاد رس
جز حریم جان حریم جان و بس
گر ز سر سر او دانسته‌ای
دم فرو کش تا نداند هیچکس
چون نه بینی روی او را دم مزین
کاندر آئینه زیان باشد نفس
از دل عاشق بر آید آفتاب
نور گردد عالمی از پیش و پس

امید و انتظار فرج

از حکیم سنائی غزنوی

اندر این زندان بر این دندان سگ صفت
 روزکی چند ای ستمکش صبر کن دندان فشار
 تا به بینی روی آنمردم کُشان چون زعفران
 تا به بینی رنگ آن محنت کشان چون گل انار
 جوهر آدم ! برون تازد ! برآرد ناگهان
 زین سکان آدمی گیمُخت و خر مردم دمار
 گر مخالف خواهی ای مهدی برا از آسمان
 و موافق خواهی ای دجّال سر از چه برار
 يك طبّا نچه مرگ وزین مردار خواران يك جهان
 يك صدای صور وزین فرعون طبعان صد هزار
 باش تا از صدمت صور سرافیلی شود
 صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار
 تا به بینی يك بيك را کشته در شاهین عدل
 شیر سیر و جاه چاه و شور سوز و مال مار
 باش تا کل بینی آنها را که امروزند جزء
 باش تا گل یابی آنها را که امروزند خار

ای مسلمانان دگر گشته است حال روزگار
 زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند
 مصحف یزدان در این ایام کس می‌ننگرد
 چنگ و بربط را بها اکنون فزون‌تر کرده‌اند
 ای دریغا مهدئی کامروز از هر گوشه‌ای
 يك جهان دجال عالم سوز سر بر کرده‌اند

در شناسائی مهدی عجل الله تعالی فرجه :

از کنز الحقایق عارف بزرگ شیخ محمود شبستری

چو تو در معرفت چون طفل مهدی
 چه دانی قدر علم و فضل مهدی
 بنور علم میکن دیده روشن
 که تا بتوانیش هر لحظه دیدن
 که گر در جهل خود دائم نشینی
 چو مهدی پيشت آید هم نه بینی
 بنی را گرچه قوم ینطرون بود
 خطاب از جهلشان لایبصرون بود
 کسی که چشم ایمایش نهان دید
 همیشه روی پیغمبر عیان دید

چو عمر از چهل پایان کرده باشی
 یقین در عهد مهدی مرده باشی
 که گر تن ژنده و دل مرده باشد
 ره عرفان حق نسپرده باشد
 برو از علم مهدی بهره برگیر
 جوانمردی کن و بشنو از این پیر
 که تا مهدی تو را مکشوف گردد
 چو در آخر زمان معروف گردد
 خوشا وقت کسان عهد مهدی
 خوشا آن کودکان مهد مهدی
 که هر علمی که باشد زیرکان را
 الفبی تی بود آن کودکان را
 ز علمش خلق عالم علم گیرند
 ز دینش مشرکین هم دین پذیرند
 شود يك روی طبع خلق عالم
 نماند کفر در اولاد آدم
 فرو گیرد بیمن علم و عرفان
 ز مشرق تا بمغرب نور ایمان
 بتابد پرتو علم لدبی
 همه یکسان شور شیعی و سنی

هر آن سرّی که هست امروز پنهان
 بعلم خویشتن پیدا کند آن
 چو مهدی باشد آنجا عدل گستر
 بر اندازد ز عالم ظلم یکسر
 بدورش دولت حق رخ نماید
 جهان را فیض وی فرخ نماید
 بدانش دور دین و داد گردد
 و ز این هر دو جهان آباد گردد
 دگر بر کس بعسرت نیست باری
 بجز عرفان نباشد هیچ کاری
 مپرس از صورتش هر دم بتفصیل
 که سرّ سیرتش بشنو بتأویل
 که چون او علم را حاکم نشاید
 دگر در جهل کلی کس نماند
 نماند در میانه هیچ دعوی
 که صورتها یکی گردد بمعنی
 تمنا باشد آنکه مردگان را
 که یکبار دگر یابند جان را
 که تا از جهل کلی دور گردند
 ز شمس علم او پر نور گردید

بتابد نور او از سوی مغرب
 بر آید آفتاب از کوی مغرب
 زمان را بهترین بهتران اوست
 زمین را مظهر پیغمبران اوست
 مسیحا خوی و خضر زندگی بخش
 بهر که پیروش پایندگی بخش
 مر او را شیوه دیو چهل کشتن
 وزو نا اهل مردم اهل کشتن
 صلاهی دین وصیت داد دادن
 بنای کفر و کین بر باد دادن
 به نسل از نسلها فاضل تر آمد
 که خود از عترت پیغمبراید
 که برگفت این حدیث مستند را
 زولد فاطمه گفت این ولد را
 پیمبر این حدیث معتبر گفت
 بصدق و حق مکرر این خبرگفت
 ز اهل بیت من مردی بر آید
 که دور جور در دورش سر آید
 چو بشناسیش بهر از گنج یابی
 نه گنجی کز بی آن رنج یابی

چو از مغرب بود اول خروجش

چو شمسى باشد و مغرب بروجش

بصورت همچو خورشیدی در ایام

که روشن گردد از او جمله اجسام

بمعنی نیز خورشیدش میدان

که روشن گردد از او جان انسان

چو مهدی در جهان خورشید دین است

طلوع شمس از مغرب همین است

☆ ☆ ☆

بکن تو صورتش بر عامه ایثار

اگر خود خاصه‌ای معنی نگه‌دار

کنون بشنو ز من صدق حکایت

هم از روی روایت هم درایت

سعادت یابی از چندان لمیری

از این به زندگانی بهره‌گیری

.....

.....

.....

.....

.....

از بابا طاهر عریان :

بروی ماهت ای (ماه ده و چار)
بسر و قدت ای زببنده رفتار
بجز عشقت خیالی در دلم نی
بدیاری نبو جز تو سر و کار

☆ ☆ ☆

در شناسائی ولی عصر عجل الله فرجه از زبده الاسرار
عارف ربانی حاجی میرزا حسن صفی علیشاه

موج این دریا بود انسان کل^{*}
شخص انسان را هویت جان کل^{*}
کیست انسان مظهر ذات اله
کاو بهر عصر است قطب و پادشاه
این زمان مهدی است قطب مایقین
عارفان از خرمن او خوشه چین
هست مهدی قطب مطلق بی خلاف
اوچو عنقا وین جهان چون کوه قاف
او بشخص امروز حی و قائم است
بر تمام آفرینش حاکم است

هر که گوید مهدویت نوعی است
 فهم او را فکر باطل کرده پست
 قطب مطلق مهدی موعود ماست
 وین زمین و آسمان چون آسیاست
 میکند گردش فلک بر دور او
 حی و قیوم است و غیبت طور او
 گشت خواهد ظاهر آن سلطان راد
 عالمی را پر کند از نعل و داد
 هست فرزند حسن کابن علی است
 در دل عارف ظهورش منجلی است
 از امامان او بود ثانی عشر
 بر وی از چشم و دل عارف نگر
 اولیاء جزء آیات ویند
 بندهی ذات وی و مات ویند
 عصرها را در ولایت هادی است
 کار ما در عصر او بر شادی است
 ای گروه عارفان شادی کنید
 عبد او باشید و آزادی کنید
 خاصه کان سلطان دین در عصر ما
 زد برحمت اهل عرفان را صلا

ای امام حی قایم شاه دین
 خالق جان قطب امکان ماه دین
 ای بقیض دم بدم خلاق خلق
 همت شیرازی اوراق خلق
 ای وجودت علت ایجاد جان
 دست عونت بانی بنیاد جان
 ای خلیفه‌ی حق بذات بی‌مثال
 راست بر قدت ردای ذوالجلال
 ای ز تو گویا زبان جان من
 ناطق از تو طوطی تبیان من
 از زبان قطره‌ها گویا توئی
 بی غلط هم قطره هم دریا توئی
 گر عنایات تو نبود ما که‌ایم؟
 خود تو گو معدوم محض ولا شمیم
 هم مبرا از نهان و از عیان
 هم معرا از ثنا و از بیان
 تا نجنبد باد عونت ای جواد
 برگ بیدی کی بجنبد خود زیاد
 روح‌ها در تن همه محکوم تو است
 جنبش هر آتشان معلوم تو است

از کتاب عرفان الحق آن عارف ربانی :

..... اگر اهل هوشی ارزان مفروش . قطب مظهر ذات است و زبدهی ممکنات . لنگر عرش است و داور فرش بمعنی علیّت و بصورت ولی بحقیقت غایب است و بولایت نایب ، ذاتش قائم است و لطفش دائم بعنایت هادی است . بهدایت مهدی . بظاهر خلق است و بیاطن حق . بکمال رهبر است و بجلال قلندر . و قلندری اشاره بجمع ولایتیست فافهم گرتوفهمی این بیان را دور نیست ورنه فهمی بیش از این دستور نیست

از عارف ربانی حاج محمد جعفر همدانی

مجذوب علیشاه قدس سره

از غزلی:

پرتو مهر علی حرز دل و ایمان است
حافظ حافظ قرآن همه جا قرآن است
حکم خلد و رقم کوثر و فرمان نجات
از علی جوی که مستوفی این دیوان است
از یدالله طلب آنچه دلت میخواهد
مشکل هر دو جهان در کف او آسان است
پای میزان عمل هول قیامت سریل
همه جا دوستی آل علی میزان است

دین پاکن بود امروز بقاتم قائم
 روزا بر است که خورشید جهان پنهان است
 همت از شاه خراسان بطلب چون مجذوب
 که گدای در او در دو جهان سلطان است

از قصیده‌ای از ادیب پیشاوری شاعر و عارف

بلند پایه معاصر

گر دو روزی رفت موسی سوی خلوتگاه طور
 مستقیم احوال باش و گرد عجلی بر متن
 موسیا برگرد سوی مصر از میقات طور
 کارگاه جادوان را با عصا درهم شکن
 سله‌ها پر مار و کژدم گشته گیتی مصر وار
 مارها را سربکوب و کژدمان را دم برار



توسل

اعتصام بجبل الله ولایت یعنی توسل بذیل عنایت چهارده معصوم
برای حاجات دارین ریشه و عمق ایمان ماست و از این طریق فیض جاری
و دم بدم آن ذوات قدسیه بما میرسد .

از خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه :

برسول عربی و نبی مدنی	و اخیه اسد الله مسمی بعلی
و بزعماء بتول و بام ولدتها	و بسبطیه و شبلیه هما نحل زکی
و بسجاد و بالباقر و الصادق حقاً	و بموسی و علی و تقی و نقی
و بذالعسکروالحجة والقائم بالحق	الذی یضرب بالسيف بحکم ازلی
فعلیهم صلواتی و سلامی بالوف	بغداة و نهار و لیال و عشی
اجب الال دعا نا و ترحم فقرانا	واقض حاجات لنا الکل الهی بولی

و تقبل بقبول حسن رب دعا نا

بعلی و علی و علی و علی

از شیخ بهارالدین عاملی رحمه الله علیه :

سؤال علاج از طبیبان دین کن	توسل با رواح این طیبین کن
دو دست دعا را بر آور بزاری	همیگو بصد عجز و صد خواستاری
الهی بخورشید برج هدایت	الهی الهی بشاه ولایت
الهی بزهره الهی بسببین	که میخوانندشان مصطفی قره العین
الهی بسجّاد آن معدن حلم	الهی بیافر شه کشور علم
الهی بصادق امام اعظم	الهی باغراز موسی کاظم
الهی بشاه رضا قائد دین	بحق تقی خسرو ملک تمکین
الهی بحق نقی شاه عسکر	بدان عسکری کز ملک داشت لشکر
الهی بمهدی که سالار دین است	شه پیشوایان اهل یقین است
بیخشا و از چاه حرمان بر آرم	بیازار محشر مکن شرمسارم

از میرزا محمد تقی کرمانی (مظفرعلیشاه) رحمت الله علیه :

مصطفی شمس آسمان جمال	آن جمال الشیم نبی شفیع
مرتضی اوج آفتاب جلال	آن جلیل النعم امام منبع
فاطمه بحر عصمت ازلی	سیل اشکش روان بارض بقیع
حسن حق در رخ حسن بنگر	آن شهید جفا بسم نقیع
عشق حق از دل حسین طلب	آن قتیل ستم بسیف قطیع
نه امام دگر زصلب حسین	شافع سیئات خلق جمیع
در دل پاک چارده مولی	هست سر علی مدام متبع
ذات اعلی است اصل این شجره	چارده ذات را بدو تفریع

از حاجی میرزا حسن صفی علیشاه رحمت الله علیه :

شهنشاهان اقلیم کرامت	خداوندان راه استقامت
بروج آفتاب ذات مطلق	که يك نورند وازيك نورمشتق
ازاینها برج اول بو تراب است	که در آن برج دائم آفتاب است
بود تا شمس بی برجی نبوده است	بهرمه سیر برجی مینموده است
کند در برج آخر طی منزل	شود در برج اول باز داخل
زبرجم قصدنی حوت و حمل بود	علی را مثل نبود این مثل بود
از آن گفتم که تا گردی نو آگه	که يك شمس است و برج او دو و ده
بروج انسان که بهر شمس ختم است	امامت بر دو و ده نور ختم است



تذکر و تأثر!

زاد فی الطبنور نغمة آخری

در اوان فراغت از چاپ جزوه حاضر با کمال تأسف مجموعه‌ای از ورق پاره‌ها انتشار یافت که بنام کتات «شهید جاوید» در نهایت وقاحت و بیشرمی بساحت اقدس حضرت سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء جسارت و اهانت را بنهایت رسانده و خلاصه سرتاسر این عبارت پوچ و مسخره آنستکه حسین بن علی علیه السلام بقصد سلطنت و حکومت از مکه حرکت کرد و بدون اطلاع از سرنوشت خود جمعیتی را با خود بکربلا آورد و بدون مطالعه قبلی خون خود و یاران خود را بیجهت ریخت و این قیام بشکست اسلام و ضرر مسلمین تمام شد و هیچ نفعی و فائده‌ای بر نهضت او مترتب نبوده و نخواهد بود!

ما می‌کوئیم تفو برای این وقاحت، شکسته باد این قلم خیانت، سنگ بر دهان چنین صاحب جنایت که شرف قلم را تا آن حد برده که روی نواصب و پیروان ابن یتمیه و مغرضین و متعصبین دیگر را سفید کرده و فی الواقع فصل دیگری از نوع فضولی‌های بوالفضول یا نغمه‌ی دیگر از تنبور دجبال ضال است.

با آنکه اکثر متفکرین جهان اسلام از آن جمله شیخ محمد عبده استاد دانشگاه مصر و نویسنده تفسیر «المنار» مینویسد اگر قیام حسین -

ابن علی علیه السلام نبود بساط قرآن برای ابد بر چیده میشد .

تمام مناطق مسلمان نشین جهان میدانند حتی زنان و کودکان و دهاتی ها و بیسواد و با سواد اطلاع دارند که شهادت امام حسین آئین ستمگری را محکوم و تخت و تاج یزید و بنی امیه را بیاد فنا داده معینا :

این مؤلف متخلف و بی هویت که از قرار اظهار همشربانش آبی از مشك و هابی نوشیده و اینك خود را تللیسا بلباس و عنوان يك طلبه شیعه و محصل حوزه علمیه قم جا زده و بر حسب احتمال برخی از ظرفاء از بقایا و تتمه السیف ناصبی های قبلی آن دیار است که چندین ماه بدولت وقت پول دادند تا بآنان مهلت دهد سب و ناسزا بامیر المؤمنین علی علیه السلام بگویند ، این عنصر بیسر و پا میخواهد بگوید امام حسین عالم بسر نوشت خود نبوده و کور کورانه بامید کشورگیری مانند یکفرد بی مغز و جاه - طلب بمقصدی نا معلوم حرکت کرده تا اسلام را تقویت کند و حکومت اساسی بر قرار نماید ولی موفق نشد و کشته گردید و دشمنش فاتح و فیروز شد پس این قیام بضرر اسلام و قرآن تمام شد و اگر بنفع دین بود پس مردم چرا برای شهادت او گریه میکنند خوبست جشن بگیرند و حنابندان نمایند !!

این خاك بر سر بیسواد بمردم چنین وانمود کرده که این یاوه هائی را که نوشته ابتکار فکری شخصی خودش میباشد و آنرا بنام يك کتاب «تحقیقی و علمی و ابتکاری» معرفی نموده با آنکه با سوادان و مطلعین میدانند که این قبیل اراجیف صدها بار از حلقوم بیگانگان و معاندین و متعصین

از اهل خلاف صادر شده و ده‌ها سال پیش از تولد نطفه ناپاک او در کتب برخی از اروپائیان درج گردیده و چندین مرتبه از ناحیه علمای اعلام و نویسندگان عظام جوابهای کافی و شافی بآنها داده شده است دیگر فضله آنها را بوئیده و پس مانده و قی کرده و فرنگیها را خوردن شایسته کسی که خود را بنام یکنفر مسلمان معرفی میکند نیست .

اکنون که نه میدان این جزوه محدود و مختصر بما اجازه میدهد و نه سبک و روش این کتاب بر ورود در مباحث طولانی و تحقیقی است و در طی این جزوه تیشه بر ریشه اصلی این شبهات زده‌ایم بطور اختصار میگوئیم این احمق بی ادراک در کتاب مزبور سه ادعا میکنند که هر سه باطل و دروغ است .

۱ - «میگوید امام حسین علیه السلام هنگام عزم بحرکت و شروع بقیام از شهادت خود در این سفر نه اطلاعی داشته و نه پیش بینی کرده و خبری داده است »

در جواب میگوئیم ای دروغگوی ناپاک نه تنها حسین بلکه خدای معتال بآدم صفی الله و نوح بنی الله و ابراهیم خلیل الله و یعقوب شیخ الانبیاء و یوسف صدیق و یونس پیغمبر و زکریا و جمعی دیگر از انبیا شهادت حسین را در کربلا اطلاع داده و خود پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا کراراً از این پیش آمد اظهار تأثر و ناراحتی کرده و گریسته‌اند ، تا میرسد بشخص شخص حسین که در خطبه «خط الموت الخ» و در بین راه کربلا با عبارت «ان من هوان الدنيا الخ» و با عبارت «انا لله وانا اليه راجعون» که علی اکبر علیه السلام عرض کرد اگر ما بر حق هستیم دیگر چه باک از کشته

شدن داریم ، و هنگام ورود بزمین نینوا با عبارت « هیئنا مسفک دمائنا ، که مقصود آنستکه اینجا محل ریختن خون ما میباشد و در شب عاشورا چندین بار با عبارت « یا دهر اف لك من حلیل ، از مرگ خود و یاران خود خبر داد و بحضرت قاسم فرمود « کیف الموت عندك قال احلی من العسل ، مرگ در نزد تو چگونه است قاسم عرض کرد شربین تر از عسل و امام فرمود تو هم فردا کشته میشود حتی بچه شیرخوار من هم شهید میشود و بزینب خواهر عزیز خود فرمود فردا ما همه شهید میشویم در این پیش آمد صبر کن و حلم ترا شیطان نر باید و صدها مورد دیگر از شهادت خود در روز عاشورا اطلاع داده است ، این تو و این کتب تفاسیر اخبار و تواریخ و اقاریر دوست و دشمن اگر تو همچون خفاش کور منکر نور خورشید باشی ضرری بخورشید عالمتاب وارد نخواهد شد .

چون تو خفاشان بسی بینند خواب

که جهان ماند یتیم از آفتاب

ای بریده آن لب و دست و دهان

که کند پف سوی ماه آسمان

هر که سوی شمع حق آرد پف او

شمع کی میرد بسوزد پوز او

تا قیامت پف بر او بارد ز رب

همچو تبت بر روان بو لهب

۲ - «مینویسد منظور حقیقی و اصلی امام از این مسافرت رسیدن

بملك و جاء دنیا بود نه شهادت ، در جواب این دروغ که قبلاً از حلقوم

چند نفر مستشرق و چندین نفر از مورخین پرورده خوان بنی امیه بیرون آمده و این بیخرد از آنان تقلید کور کورانه میکند میگوئیم ظاهراً بمردم ضعیف الایمان که نمیتوانند فلسفه قیام برای صرف شهادت راهضم کنند و تأثیر فداکاری و جان بازی و ریخته شدن خون را در محو و نابود کردن دشمن بر ایشان قابل درک و تصور نیست البته اظهار فرموده که من برای تشکیل حکومت اسلامی و بر انداختن تخت و تاج یزید میرویم و چون بر حسب ظاهر مردم کوفه با فرستادن ۱۲ هزار نامه آن حضرت را بجای خود دعوت کرده اند تا امام و پیشوای آنان باشد بر طبق سنن طبیعی و عادی بایستی این دعوت را بپذیرند و اگر هم باطناً میدانند که آنها دروغ میگویند و ثابت قدم در دعوت خود نیستند اگر بفرماید من اجابت نمیکنم صحیح نیست زیرا مردم کوتاه نظر و امام ناشناس با خود میگویند آن حضرت سستی و مسامحه میکنند و نمیخواهد بفریاد مسلمین و مردم مظلوم برسد سنت ظاهری جهان چنین اقتضا دارد که آن دعوت را بپذیرد و بگوید یکمشت مردم مسلمان از ظلم بنی امیه بستوه آمده اند و مرا بفریاد رسی خود خوانده اند من میروم دعوت آنان را اجابت کنم و اگر هم بفرماید من میروم تا تشکیل سلطنت دهم راست فرموده منتهی بآن معنی که عنقریب خواهیم گفت و یا اگر بفرماید من میروم تا دودمان بنی امیه را برباد دهم دروغ نگفته همین کار را هم کرده منتهی بمعنائی که زیلاً خواهیم شنید :

« حسین ، بیاران خود فرمود هر کس بامید و سودای
سلطنت آمده برگردد »

امام علیه السلام عالم بغیب و شهود بوده و بحکم بیش از چهار صد دلیل
معتبر از قرآن و اخبار و عقل هیچ مطلبی بر او پوشیده و هیچ نقطه‌ای
از عالم غیب و شهادت از نظر او مخفی نیست، علم امام ما نند علم خدا علم
حضور است نه حصولی و باصلاح فلاسفه علم فعلی میباشد نه انفعالی تنها تفاوتی
که با علم خدا دارد آنستکه خدا عالم است بالذات و بدون تعلیم و اکتساب
و امام عالم است بالعرض و بوسیله تعلم و اکتساب از خدا چنانکه ملائکه
گفتند :

لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم .

و بر حسب چنین علمی حضرت سید الشهداء علیه السلام از بدو حرکت
خود از مدینه میداند که در این سفر بشهادت میرسد و دعوت اهل کوفه
اساس و بایه‌ای ندارد ، حال اگر میفرماید برای تشکیل حکومت مردم
البتّه منظور حکومت بر قلوب و سلطنت بر ارواح و نفوس بشر تا انقضاء
جهان است که آن سلطنت حقیقی بوده و بازور قدرت قابل محو و سلب
نیست و عمومیت کامل دارد و تا ابد موجود بوده انقضای برای آن
تصور نخواهد شد .

به بنیم عارف عظیم الشان مرحوم حجة الاسلام میر تبریزی رضوان
الله علیه در دیوان آتشکده خود چگونه این معنی را تشریح میکند
میگوید :

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما
 سیر گیرد برون رود از کربلای ما
 نا داده تن بخوای و نا کرده ترك سر
 نتوان نهاد پای بخلوتسرای ما
 تادست ورونشست بخون می نیافت کس
 راه طواف بر حرم کبریای ما
 این عرصه نیست جلوه گه روبه وگراز
 شیرافکن است بادیۀ ابتلای ما
 همراز بزم ما نبود طالبان جاه
 بیگانه باید از دو جهان آشنای ما
 برگردد آنکه با هوس کشور آمده
 سر ناورد به افسر شاهی گدای ما
 ما راهوای سلطنت ملك دیگری است
 کاین عرصه نیست درخور فر همای ما
 یزدان ذوالجلال بخلوتسرای قدس
 آراسته است بزم ضیافت برای ما

لذا مکرر در مکرر بیاران خود اعلام فرمود که اگر بقصد حکومت
 و ریاست همراه او آمده اند برگردند یکجا در راه کربلا هنگام رسیدن
 خبر شهادت مسلم بود که این معنی را بآنان تذکر داد و دیگر در شب
 عاشورا بود که با اصرار تمام از جمیع همراهان آن حتی از حضرت
 ابا الفضل علیه السلام در خواست کرد که جان خود را بسلامت بیرون برند و

از این مهر که خارج شوند او علیه السلام خود تنها میماند و تن بشهادت خواهد داد در همان شب جمع زیادی از اصحاب آن حضرت متفرق شدند زیرا بطمع ملك و جاه آمده بودند و هر که بیرونی بود گریخت آزادگان عالم وفا و محبت و عشاق جام شهادت ماندند و تا نفس آخر از حرم امام حمایت کردند .

«حسین (ع) چگونه دودمان بنی امیه را بر انداخت»

شکست دادن دشمن دو قسم است يك قسم بوسیله جنگ و شمشیر است که طرف را سرکوب کنند و او را بکشند و سلطنت را از او بگیرند و بر جای او تکیه زنند و باینوسیله حکومت را در دست بگیرند این شکست دادن چندان عمیق و ریشه دار نیست و قابل است که بزودی امر برعکس شود و دشمن در خفا تجهیز قوی کند و در مرحله دوم باز بنبرد پردازد و سلطنت را قبضه نماید و در نتیجه همواره بایستی بین این دودسته شمشیر و سلاح رد و بدل شود و هیچگاه روی آرامش نه بینند .

قسم دیگر آنست که شقاوت و ستمگری و عدم صلاحیت دشمن را برای زمامداری دینی . و پاکی و طهارت و مظلومیت خود را بجهانیان معرفی کند و شایستگی انحصاری خود را برای حکومت معلوم و مشهود همه نماید که شکست اول بوسیله حرب و سلاح گرم و سرد است و شکست دوم بسبب حرب و سلاح دلیل و برهان میباشد و بالبداهه اسلحه دوم قویتر و پی گیرتر خواهد بود .

سید الشهداء علیه السلام با قیام خود دودمان بنی امیه و تخت و تاج

یزید و یزیدبانان را بفنا و نابودی مبدل ساخت اما بوسیله قسم دوم از شکست که حربه استدلال و منطق و اثبات کفر و ظلم خیانت آنان و ارائه مظلومیت و پاکی و بزرگواری خود و یاران خود بود و بطوری بوسیله شهادت خویش وجوانان و اصحاب و اسیری خاندان و اهل بیت مقدس خود آبروی آن عناصر درنده را بمردم نشان داد که این ننگ تا ابد از دامان آنان شستشو نمیشود و آثارشان برای همیشه محو و نابود گشت و از قبرهایشان جز مزبله‌هایی نمودار نیست .

۳- « ناجوانمردانه و در نهایت پرتوئی اظهار میکنند که قیام حسین علیه السلام بضرر دین اسلام تمام شد و هیچ نفع و ثمری بر این کار مترتب نکردید و الا پس چرا مردم برای شهادت او گریه میکنند اگر شهادت حسین بسود اسلام تمام شده بایستی جشن بگیرند و چراغان کنند و سرود بخوانند و شادی نمایند !! »

تف بر این جهل و بیشرمی که می‌ترسم این ورق پاره‌های ننگین بدست منافقان و دشمنان تشیع بیفتد و بگویند به بینید تنها ما نبودیم که میگفتیم حسین بن علی مردی مغرور کم تجربه‌ای بود و جاه طلبی او را وادار بجنگ و نبرد کرد هرچه پیرمردان سالخورده و مجرب او را از این قیام نهی کردند از شدت غرور و ریاست جوئی گوش بنصایح مشفقانه آنان نداد و رفت و خون خود و یاران و فرزندان خود را بدون جهت هدر داد و دستگاه سلطنت امویین را تقویت کرد هرچه ما گفتیم قبول نکردید اکنون این سند زنده از جانب یکنویسنده شیعی! است که سخن ما را تأیید میکنید دیگر چه جواب خواهید داد دیگر نمیدانند که این

ز ندیق از خودشان است و از همان ناصبی‌ها و هابی‌هاست و نویسند نیست بلکه مقلد کور کورانه است فکر ابتکاری و قلم تحقیقی و ابداعی ندارد دیده است آنها این را نوشته‌اند بر داشته از روی عبارات آنها دیگته کرده بخورد مردم احمق‌تر از خود که از مقالات ناجوانمردانه و بعضی از مصریین و سنی‌ها اطلاع ندارند می‌دهد و آنها خیال می‌کنند سخن تازه‌ای گفته نمی‌فهمند که از خودشان گرفته و بخودشان پس داده است و این بیچاره مقلد است نه محقق و بقول حکیم رومی :

از محقق تا مقلد فرق هاست

کان چوداوداست و آندیگر صد است

منبع گفتار این سوزی بود

وان مقلد کهنه آموزی بود

آن مقلد صد دلیل و صد بیان

بر زبان آرد ندارد هیچ جان

چونکه گوینده ندارد جان و فر

گفت او را کی بود برگ و ثمر

می‌کند گستاخ مردم را براه

خود بجان لرزان تراست از برگ کاه

جهد کن تا پاك و نورانی شوی

تا حدیثت را بود نوری قوی

هر چه گوئی باشد آنهم نور پاك

كاسمان هرگز نبارد سنگ و خاك

آسمان شو ابر شو باران بیار

ناو دان بارش کند نبود بکار

آب باران باغ صد رنگ آورد

ناودان همسایه در جنگ آورد

ما جواب این سخنش را که میگوید قیام حسین بزیان اسلام تمام شد بعهدۀ مردم روی زمین میگذاریم که قضاوت کنند و به بینید آیا اگر شهادت حسین بن علیؑ نبود امروز از قرآن و کعبه و اسلام و احکام آن اثری مشهود بود ؟ دین مبین را که بسراشویی زوال افکنده بودند از سقوط حتمی باز داشت و بخون مقدس خود نهال آن را آبیاری فرمود و از آن پس :

کفر ایمان گشت و دیو اسلام یافت

هر طرف کان نور ربانی بتافت

و آنحضرت با این قیام نیک فرجام کوی سبقت را از همه جانبازان راه حق برد و اینک : باتفاق جهانیان :

مظهر عشق است و محبوب بحق از همه کر و بیان برده سبق
آیا نه اینست که همه ساله با تجدید عزای حسین علیّه السلام مجالس تبلیغ و ارشاد و محافل تعلیم مبانی اسلام تجدید میشود در سایه همین روضه خوانی ها همه چیز از مسائل فقهی و تفسیر و حدیث و اصول عقائد و اخلاق و مباحث اجتماعی گوشزد مردم میگردد و پیکره اسلام حیات تازه می یابد ؟ و در واقع اقامه روضه را میتوان گفت مجلس عزای و گریه تنها نیست درس

بیداری و تبلیغ ضد ستمگری و یادآوری وظایف دینی و اجتماعی است .
 و از آن نظر که با ریختن خون خود تا کمتر از نیم قرن اساس
 حکومت دشمنان قرآن را منهدم ساخت در صفحات قبل بطور اختصار اثبات کردیم
 و تذکر تفصیلی آن در عهده کتابهای مبسوط دیگر خواهد بود .
 باقی میماند هذیان مزخرف دیگر او که میگوید پس فلسفه این
 گریه و روضه خوانی و عزا داری چیست در جواب این سؤال باطل او
 میگوئیم این همان گریه و نوحه بود که باعث بر انداختن سلطنت
 امویین گردید .

این فغان و فریاد ازدست ستمگران و ستمگری است و این کنفرانس
 و اجتماعی است که همه ساله بر علیه دشمنان دین تشکیل میشود .
 همین گریه و ندبه ها چنان شور و انقلابی در دل مردم بوجود آورد
 که تا سرحد خون ریزی و فداکاری برای انتقام مظلومان کربلا قیام کردند
 و یا شعار «یا لثارات الحسین» بخونخواهی شهدای فضیلت برخاستند و همه
 خواندند و دانستند که با اجساد پلید درندگان لشکر کوفه و شام چه
 معامله نمودند تمام این انتقام ها بوسیله گریه و نوحه مرد و زن شیعه بود
 که آن شور و جنبش را بوجود آورد .

و این نداست که دنیائی را با ما در این زمینه هم آهنگ و همصدا
 کرد و کیست که انسان باشد و با نوای ستم کشیدگان هم دردی نکند و
 نمونه ستمگری ها آنهم چنان فاجعه دلخراشی او را بر علیه ظلم غضبناک
 و آماده ننماید .

رسول اکرم در جنگها زنان نادبه و نائجه را با خود بمیدانهای نبرد

میبرد تا بر اجساد کشتگان خود گریه کنند و این گریه موجب تحریک و تقویت نیروی سپاهیان اسلام گردد و حس خونخواهی و دلیری و جانیبازی آنان را تشدید سازد و از جمله همان زنهای زرقاء یمامه است که در صفین سپاه مولی الموحدین امیر مؤمنان را ترغیب به جنگ میکرد و سپس معویه او را بشام احضار نمود و گفت آیا تو نبودی که لشکر علی علیه السلام را بر علیه من میثوراندی گفت آری من بودم معویه گفت پس در خونهایی که از دو طرف ریخته شده شریکی گفت از خدا میخواهم که چنین باشد زیرا آنها که از لشکریان تو کشته شده اند اهل دوزخند و آنها که از سپاه علی علیه السلام شهادت رسیده اند داخل در بهشت خواهند بود و افتخار من است که در این دو مرحله نصیبی داشته باشم!

آخر ای بیخرد تو اگر بشنوی رفیقت در عنفوان جوانی و ناکامی با اتومبیل تصادف کرده و کشته شده است گریه میکنی و متأثر میشوی چطور توقع داری که مردمیکه حسین علیه السلام را امام و پیشوای خود میدانند بشنوند جوان هیجده ساله اش را کشتند و آمد سر جوان خود را بدامن گرفت و با صدای بلند گریه کرد خاموش باشند و متأثر نشوند بلکه بروند خضاب کنند و جشن بگیرند ۱۴ یا طفل شیرخوارش را روی دستش شهید کردند تمام ملئکه آسمان منقلب شدند عرش خدا به اهتزاز و اضطراب آمد از آنها هم که بگذریم هر کافر و گبر و ترسا که شنید رقت کرد، یهود و نصاری و سفرای روم و فرنگ وقتی شنیدند گریستند و هم اکنون هم وجدان انسانیهای گریه خود یزید با آن غلظت شقاوت و قساوت وقتی دانست که حسین صورت بصورت جوانش گذارده و بیپوش شده است بگریه افتاد

دوست و دشمن به حال حسین گریه کردند و انتظار داری که شیعیان و دلباختگانش تنها باین خاطر که شهادت او بنفع اسلام تمام شده این ظلم‌ها را عدالت و خدمت بشمارند و بگویند خوب کردند او را کشتند و بچه‌هایش را ذبح کردند سرود بخوانند و کف بزند و همچون تووهم فکرات بساز استعمار و دشمنان دین برقصد و با بکوبند که چه خوب شد خواهرانش اسیر شدند و سرش را چهل منزل به نیزه کردند ؟ !

آیا این توقع و انتظار از يك دیوانه سقیه و یا از يك نفر درنده و حشی پسندیده است تا برسد بکسی که خود را روحانی و طلبه حوزه مقدسه قم می‌شمارد و راست یا دروغ خود را بعنوان یکنفر شیعه معرفی میکند که بگوید اگر شهادت حسین بنفع اسلام بوده باید مردم در روز عاشورا جشن بگیرند !

مثالی برای روشن شدن ذهن خوانندگان زده و می‌گوئیم ممکن است عملی حرمت فعلی داشته و معصیت محسوب شود اما باطناً و بالمال داری مصالح و منافع عامه و مهمی باشد یعنی از نظر تکوین حتماً بایستی انجام بگیرد اگر چه از جنبه تشریع ممنوع و محرم باشد .

مثلاً خوردن گندم برای حضرت آدم در بهشت ناپسند بود و خداوند متعال بشهادت صریح آیه قرآن او را از این عمل نهی کرده بود و اگر هم حرام نبود ترك اولی بود یعنی بهتر آن بود که نخورد و نزدیک آن نرود وقتی آدم از خوشه گندم خورد اگر چه مرتکب نهی خدا گردید و بآن سبب از بهشت خارج شد اما همین عمل او علت آن گردید که آدم بزمین بیاید و ایجاد نسل کند و ذریه و فرزندان در اطراف و اکناف جهان تا

قیامت بیایند و زندگی کنند و خدا را عبادت نمایند و انبیا بر آنان مبعوث شده آنان را ارشاد و هدایت کنند و خواسته خدا که ایجاد نسل انسان و خلق و رزق آنان است جامه عمل پیوشد و کمال خلقت صورت پذیرد آمدن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و پیدایش میلیاردها بندگان صالح و عابد از اولیا و رزها دو شهداء و علما همه مرهون همان يك گناه جدهشان آدم است خداوند متعال به اراده تکوینی خود پیدایش بندگان خود را در این جهان میخواست و این معنی مورد محبت او بود چنانکه فرمود فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف دوست داشتم تا شناخته شوم مردم را آفریدم تا مرا بصفات جلال و جمال بشناسند .

خواست تا جلوه دهد بر همگان صورت خویش

خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد

اما عمل حضرت آدم که خوردن گندم است مورد نا رضا مندی بود یعنی اراده تشریعی خدا آنرا نهی فرموده بود و این دو با هم منافات ندارد و تحقیق بیشتر از این منوط بکتابهای عالیه و کلاسهای بالاتر است فعلاً بهمین اندازه از تحقیق قناعت میشود .

عمل یزید یا عبیدالله یا شمربا سنان یا بن سعد هم شبیه بهمین مثالی است که بیان کردیم ، یعنی قیام آنان بر علیه امام و قتل آنها سیدالشهداء علیه السلام را از نظر تشریع حرام بود اما از نظر تکوین چون مآلاً بنفع اسلام تمام میشد حتماً میبایستی انجام بگیرد و هیچگاه تعارضی میان تشریع و تکوین نیست زیرا هر چند بدو وجه ولی بريك مصلحت و مشیت اند .

پس گریه مردم هم برای حسین علیه السلام از نظر جنبه تشریعی میباشد

نه از نظر جنبه تکوینی، و تنها باین لحاظ که شهادت آنحضرت بنفع اساس دین و قرآن تمام شد باعث نمیشود که عمل یزید و لشکر کوفه را تحسین نمائیم و بآنان آفرین بگوئیم و بر ایشان طلب رحمت کنیم که چه خوب کردند حسین را کشتند و زن و بچه اش را اسیر کردند آن نا پاکان درنده نه بخاطر تقویت قرآن بود که حسین را شهید نمودند بلکه آنها بقصد اضمحلال دین و انهدام اساس اسلام باین عمل مبادرت کردند و بحکم «الاعمال بالنیات» فعل آنان گناه محسوب میشود نه عبادت و بایستی بر آنان لعنت فرستاد نه رحمت و برای حسین علیه السلام هم از نظر این مظلومیت و مصیبتی که در روز عاشورا تحمل نمود هر فرد با وجدان و عاطفه ای گریه میکند و منقلب میشود و جگرش داغ دار و قلبش محترق است مگر آنکه از سیرت بشری محروم و از صفات انسانی بی بهره باشد.

و هم اکنون هم این قیام که بوالفضول ماسکی و تو به تقویت تبلیغات نوین منافقین یکی پس از دیگری راه انداخته اید باین اعتبار به نفع اسلام است که منطق نا موزون و لا طائلا مخالفین ولایت بازگو میشود و مردم را به تجسس و تحقیق میکشد و بوسیله مدافعین و پاسداران حقایق مکشوف میگرد و اگر عظمت ولایت و نکات و دقایق سلطنت ربانی ذوات مقدسه ائمه علیهم السلام بفراموشی گرائیده باشد بتائیدات غیبی تبدیل بگرمی میشود ولی داغ عمل تباه و سیاهکاری شما همراه باملعننت باقی میماند و شما هم ملحق بمعاندین میشوید.

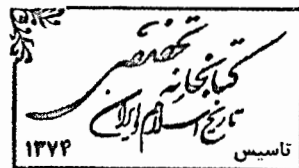
در خاتمه درود بی پایان و سلام پر شور خود را به پیشگاه یگانه راد مردشجاع عالم بشریت و بنیان گذار دانشگاه انسانیت و مؤسس دانشکده

علوم اولین و آخرین و معلم و مربی اساتید دانشگاه کربلا نفس نفیس و شخص شخیص قائد اعظم ولی الله مکرّم شهسوار میدان حرّیت و آزادگی و تقوی و عصمت وجود اقدس سالار شهیدان و امام الکونین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه الصلوة و السلام و ارواح العالمین له الفداء و خاندان مظلوم و مطهرش و اصحاب و یاران و انصار با وفای آن خاصه سائر ائمه هداة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بویژه به دربار با عظمت و پیشگاه مقدس قطب عالم امکان و حافظ و مروج احکام قرآن خلیفه الله فی الارضین وارث و خلیفه شرح مقدس نبوی ولی مطلق خالق منّان وجود شریف اعلی حضرت امام زمان عجله الله تعالی فرجه الشریف تقدیم میداریم و لعنت و نفرین ابدی را برای دشمنان گذشته اثر و سایر بد سیرتان و جنایتکارانی به پیروی آن مردم نا پاک با شمشیر و قلم و گفتار ناهنجار و نا درست خود آن ابدان طاهره را مجروح و متالم میسازند از پیشگاه با عظمت ایزد متعال آرزو دارم .

امیدوارم این خدمت مختصر که صرفاً برای رضای خدا بوده و بقلم نا رسای حقیر گناهکار برشته تحریر در آمده مورد توجه و قبول پیشگاه حضرات ائمه هداة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین قرار گیرد و ذخیره روز واپسین این نا چیز گردد .

و السلام و علیکم و رحمت الله و برکاته .

اقل الخلائق حقیر محمد حسین نوریان



خواهشمند است قبل از مطالعه اغلاط

زیر را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱	۴	نوریان بهتشان	نوریان شان
۵	۱۰	ایرزی	ایزدی
۵	۱۲	کی او را	کسی او را
۵	۱۳	یار نکرده است	یاد نکرده است
۶	۵	ترازی	تزاری
۷	۱۶	رفتند	روفتند
۹	۸	روا	دوا
۹	۲۰	لا تسلّم	لانسلّم
۱۰	۱	بوالجکم	بوالحکم
۱۵	۲	خبون	جنون
۱۵	۳	میروم	مردم
۱۶	۲	جو یا	چو با
۲۱	۳	خرس پا	خرس یا
۲۲	۴	سزتان	سیرتان
۲۲	۱۵	بهر تخریب	بهر تخریب
۲۳	۶	تقلیدی	تقلید
۲۵	۱۳	کسی ندیده	کس ندیده

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۰	۲۰	فروش	فروشی
۴۷	۱۹	مینویسد	مینویسد (پیغمبر اولی با آسمان و زمین است)
۵۰	۱	تفضیل فرع	تفضیل که فرع
۵۰	۴	معرف	معترف
۵۱	۵	حدیث با	حدیث یا
۵۵	۱۰	ابیض	ابیض عمرو را را دیدم در حالیکه سفید بود
۵۵	۲۱	ولایتینا	ولایتنا
۵۵	۲۱	قسط	قط
۵۸	۱۱	تا فرماید	یا فرماید
۵۸	۱۳	یکی	از یکی
۵۸	۱۴	توانائی	توانائی کرده
۵۹	۹	انتم	ء انتم
۵۹	۱۱	تعجب	يعجب
۵۹	۱۵	کسی است	کسی خالق است ؟
۵۹	۱۸	میافزینند	میافزینند
۵۹	۱۹	لیثه الطیر	کهیثه الطیر
۶۱	۱۶	سوهبت	موهبت
۶۱	۱۶	باریتعالی	باریتعالی

صفحه	سطر	خطا	صواب
۶۳	۸	در منبع	از منبع
۶۴	۲۱	باد میسازم	بار میسازم
۶۷	۹	انا حالات	لنا حالات
۷۰	۸ ۵		۴
۷۱	۲۱	بعدی	سندی
۷۱	۲۱	نمیرسد	نمیرسد مثلاً در اخبار صحیحه

از امام صادق (علیه السلام) رسیده که فرماید لا یرثن النساء من العقار شیئاً یعنی زنان از زمین ارث نمیبرند، این حدیث هر چند با آیه (ولهن الثمن) تعارض دارد اما نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است باین معنی که حدیث مزبور با الف و لام واقع در کلمه (الثمن) منافات داشته آیه میفرماید از همه چیز ارث میبرند حدیث میفرماید از زمین ارث نمیبرند دانشمندان فن فقاها هم به آیه عمل میکنند هم به حدیث و میفرمایند آیه شریفه را با حدیث مزبور تخصیص میدهیم و میگوئیم زن از زمین ارث نمیبرد و خلاصه الف و لام در آیه بنحو عموم استعمالی است نه عموم جدی اینک میگوئیم بموجب دلائل گذشته اگر چه بهیچ وجه در قرآن و اخبار آیه یا روایتی نداریم که صریحاً بفرماید غیر از خدا برای هیچ کس ولایت تکوینی نیست اما بفرض محال که چنین آیه یا روایتی وجود داشته باشد چون از طرفی در اخبار دیگر هست که محمد و آل محمد ولایت مطلقه تکوینی دارید بنا بقانون اجتهادی بالا باید حمل

عام بر خاص کنیم یعنی آیه یا روایتی را که نفی ولایت تکوینی از غیر خدا میکند تخصیص بدهیم و مانند آیه ارث زوجه که بوسیله روایات تخصیص می‌یابد بگوئیم مراد غیر از محمد و آل محمد وآل الله است و مقصود آنست که مردم معمولی و عادی ولایت تکوینی ندارند ولی مقام ولایت مطلقه تکوینی آن بزرگواران معصوم بحال خود باقی و محفوظ خواهد بود

صفحه	سطر	خطا	صواب
۷۳	۱۴	امرا و هستی	امراء هستی
۸۰	۸	تکوینات	تکوینیات
۸۲	۱	بر آید ماند	بر می‌آیند
۸۲	۱۰	اعتقادی	اعتقاد
۸۳	۱۱	در مسائلی که آن ارکان	و رسائلی که آن بزرگان
۸۴	۹	یجهیز	تجهیز
۸۵	۵	هو من	مؤمن
۹۰	۲	باحث	بساحت
۹۰	۱۷	درین	و دین
۹۲	۵	اندیش	اندیشی
۹۲	۱۳	انکار و عصیان	و عصیان
۹۲	۱۷	اعتقادات	اعتقاد است
۹۳	۹	صبحت	صحبت

صفحه	سطر	خطا	صواب
۹۵	۳	نشریعیه	نشریعیه
۹۶	۲	چون منکر	چون شکر
۱۱۲	۱۲	مارا ها	مار ها
۱۱۲	۱۲	برار	بکن
۱۲۲	۲	سیر	سر



فتوحه حضرت آية الله العظمى خاتمة الزمان امير المؤمنين عليه السلام
سيد المراد الحسن بن محمد

بسمه تعالی

مطالب این کتاب برخلاف فرموده قرآن کریم
و مخالف با صریح فرمایش پیغمبر اکرم (ص) است
این کتاب از جمله کتب ضلال میباشد نویسنده آن
از ادله علمیه بی اطلاع و بخیالات و اوهام خود و
امثال خود نوشسته و گفته است .

اعاذنا الله تعالى من مضلات الفتن

سید محمد هادی الحسینی المیلانی

محل مهر



۱۳۹۰ ر ۱۵

محضر مبارك حضرت مستطاب آية الله العظمى
آقای میلانی دام ظلّه العالی

پس از اهداء تحیت و سلام معروض میدارد که: کتابی

است بنام (درسی از ولایت) که اخیراً بوسیله یکی از مؤلفین
تهران انتشار یافته و در آن مسائلی درباره ائمه اطهار علیهم السلام

و ولایت نکرده و آن ذوات مقدسه مورد جرح و تعدیل قرار
داده اینک یکجمله از کتاب بمعض مبارك تقدیم میگردد ،

مستدعی است نظر مبارك خودتان را درباره این کتاب و مطالب

مندرج در آن و نویسنده این گونه مطالب بیان فرمائید . تجل

رضا مدرسی خراسانی ، احمد صفوی ، عبدالله ابراهیمی ،

ابوالحسن قانعی .

﴿تمنای ما از خوانندگان﴾

يك صلاوة بر روح برفتوح صاحب شريعت وائمه هدى عليهم الصلاوة
و السلام كه پادشاهان ولايت كليتهى الهيئه (تكوينيه و تشريعيه)
هستند و صد لعنت بر منكرين ولايت كليہ و مطلقه ی چهارده معصوم
عليهم السلام .

طبع و انتشار برای عموم مسلمانان آزاد است



﴿خادم درگاه مولای متقیان الاحقر حاج محمد حسین نوریان﴾